

۱۳۹۸/۰۷/۰۹

«در میانه آتش»

ناگفته‌های جنگ ۳۳ روز

در گفتگو با سرلشکر حاج

قاسم سلیمانی

همین که روی صندلی نشست، گفت بیست سال است که گفتگوی مطبوعاتی انجام نداده؛ با یک محاسبه‌ی سرانگشتی می‌شود از زمانی که فرماندهی سپاه قدس به او واگذار شده است. این بار اما موضوع گفتگو سبب شد تا حاج قاسم به درخواست ما پاسخ مثبت بدهد؛ جنگ ۳۳ روزه. صحبت از حاج رضوان که به میان آمد، آرام آرام رنگ صدایش عوض شد. گفت امروز در کشور ما کلمه‌ی سردار و امیر عرف شده است اما حقیقتاً یک سردار به معنای واقعی، شهید عماد مغنیه بود. اگر چه بیم داشتیم هنوز زمان گفتنِ ناگفتنی‌ها نرسیده باشد اما روایت مشاهدات عینی فرماندهی که تا پایان جنگ ۳۳ روزه در لبنان بوده است، این گفتگوی دوساعته را بسیار جذاب کرده است. متن این گفتگوی خواندنی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب اسلامی در زیر آمده و فیلم آن نیز از [این پیوند](#) در دسترس علاقمندان است.

بحث را می‌خواهیم با بررسی زمینه‌های وقوع جنگ ۳۳ روزه آغاز کنیم. این جنگ زمانی به وقوع پیوست که حدوداً پنج سال از حضور نظامی آمریکا در منطقه و اقدام این کشور در اشغال افغانستان و عراق می‌گذشت و آمریکا در عراق هم با ناکامی‌های عدیده‌ای دست‌وپنجه نرم می‌کرد و به همین دلیل، اجرا و تحقق طرح خاورمیانه‌ی جدید آمریکا با مشکلات متعددی مواجه شده بود. اما به یک باره دیدیم که جناح بازی عوض شد و لبنان به‌عنوان زمین بازی اجرای این طرح انتخاب شد و جنگ ۳۳ روزه رقم خورد. چرا این اتفاق افتاد؟

بسم الله الرحمن الرحيم. ایام سوگواری سرور و سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) را خدمت شما تسلیت می‌گویم. در مسئله‌ی جنگ ۳۳ روزه یک عوامل پنهانی وجود داشت که در واقع عوامل واقعی جنگ بود و یک عوامل ظاهر و آشکاری وجود داشت که بهانه‌ی آن اهداف پنهانی بود. البته ما اطلاعاتی نسبت به آمادگی‌های رژیم صهیونیستی داشتیم اما اطلاعاتی نسبت به اینکه دشمن می‌خواهد یک هجومی را در یک غافلگیری انجام بدهد، نداشتیم. بعد از شروع جنگ، از دو موضوع به این جمع‌بندی رسیدیم که بنا بود جنگی با سرعت و با غافلگیری انجام بشود و در آن غافلگیری، حزب الله منهدم بشود. اما جنگ در شرایطی اتفاق افتاد که دو اتفاق مهم، یکی مربوط به کل منطقه و دیگری مربوط به خود رژیم صهیونیستی وجود داشت. در مسئله‌ی منطقه، آمریکا با توجه به حادثه‌ی یازده سپتامبر به یک توسعه‌ی فوق‌العاده‌ای در حضور نیروهای مسلح خودش در منطقه‌ی ما رسیده بود که تقریباً مشابه آن، در بعد کمی فقط در جنگ جهانی دوم وجود داشت و در بعد کیفی، حتی در آن جنگ هم وجود نداشت.

پس از حمله‌ی صدام به کویت در سال ۱۹۹۱ و متعاقب آن، حمله‌ی آمریکا و شکست صدام، یک ته‌نشین مسلحانه‌ای در منطقه‌ی ما به وجود آمد که منجر به استقرار نیروهای آمریکایی شد. اما از یازده سپتامبر به این طرف، به دلیل دو هجوم سنگینی که آمریکا داشت (به افغانستان و به عراق) تقریباً نزدیک به ۴۰ درصد از نیروهای مسلح در خدمت آمریکا مستقیماً وارد منطقه‌ی ما شدند و بعداً در طول مدت به دلیل تعویضات و تغییراتی که انجام گرفت، حتی به حضور نیروهای ذخیره و احتیاط و گارد ملی هم کشیده شد. یعنی تقریباً می‌توان گفت که بیش از ۶۰ درصد ارتش آمریکا اعم از نیروهای داخلی تا نیروهای بیرونی، وارد منطقه‌ی ما شدند. بنابراین یک حضور بسیار حجیم در بعد کمی اتفاق افتاد که فقط در عراق بالغ بر ۱۵۰ هزار سرباز وجود داشت و بیش از ۳۰ هزار نیروی آمریکایی در افغانستان بودند. این غیر از نیروی متحدین بود که در افغانستان قریب به ۱۵ هزار نفر بودند. بنابراین یک نیروی ۲۰۰ هزار نفره‌ی آموزش‌دیده‌ی متخصص در منطقه‌ی ما، در کنار فلسطین حضور داشت. این حضور طبیعتاً یک فرصت‌هایی را برای رژیم صهیونیستی ایجاد می‌کرد؛ یعنی حضور آمریکا در عراق، مانع تحرک سوری‌ها در سوریه بود، تهدیدی علیه دولت سوریه هم محسوب می‌شد، تهدیدی علیه ایران هم محسوب می‌شد. بنابراین شما اگر به جغرافیای عراق در هنگام جنگ سال ۲۰۰۶ (جنگ ۳۳ روزه) نگاه کنید، می‌بینید در عراق که حلقه‌ی اتصال کشور محور و کشور مادر مقاومت است، آمریکا یک حائل قریب به ۲۰۰ هزار نفره از نیروهای مسلح خود با صدها فروند هواپیما و هلی‌کوپتر به اضافه‌ی هزاران دستگاه زرهی ایجاد کرد.

طبیعتاً این حضور نظامی آمریکا در منطقه به رژیم صهیونیستی فرصتی را می‌داد که از این موضوع بهره‌برداری کند و اقدامی را انجام بدهد؛ به این معنا که این هیمنه، در ترساندن ایران و در توقف و ترساندن سوریه اثر دارد و بنابراین نباید این دو نظام، اقدامی را انجام بدهند. رژیم صهیونیستی بر مبنای این تصور، خصوصاً با توجه به دولتی که در آمریکا بر سر کار بود - یعنی دولت بوش که دولت تندمزاج و سریع‌التصمیمی بود و همچنین تیمی که در کاخ سفید حاکم بود و با رژیم صهیونیستی همراه بود - فرصت را مناسب می‌دید برای اینکه

چنین اقدام جنگی را انجام بدهد. بنابراین ریشه‌ی اصلی وقوع این جنگ در بهره‌برداری رژیم صهیونیستی از حضور نظامی آمریکا در منطقه و بهره‌گیری از سقوط صدام و پیروزی اولیه‌ی آمریکا در افغانستان و ایجاد رعب سنگینی است که آمریکا در منطقه ایجاد کرده بود؛ به طوری که آمریکا حجم وسیعی از گروه‌های سیاسی منطقه و دنیا را که مخالف سیاست‌هایش بودند جزو گروه‌های تروریستی محسوب کرده بود. رژیم صهیونیستی می‌خواست از این موضوع بهره‌برداری کند و فکر می‌کرد این بهترین فرصت برای یک جنگ برق‌آسا است. چون این رژیم در سال ۲۰۰۰ یک شکست را تجربه کرده بود و از لبنان عقب‌نشینی و در واقع فرار کرده بود و حزب‌الله او را شکست داده بود. او می‌خواست مجدداً به لبنان برگردد اما نه به اشغال بلکه به انهدام و تغییر دموگرافی در جنوب لبنان.

البته این مسئله بعداً و در حین جنگ و تقریباً با شروع جنگ معلوم شد که اصل نیت آن‌ها تغییر دموگرافی کامل در لبنان بوده است؛ یعنی نیروها و یا مردمی که در جنوب لبنان هستند و یک رابطه‌ی مذهبی با حزب‌الله دارند، کوچانده بشوند و از لبنان بروند. رژیم می‌خواست مانند آن طرحی که بعد از سال ۱۹۶۷ پیرامون فلسطینی‌ها در جنوب لبنان اجرا شد، همان طرح پیرامون مسئله‌ی شیعی‌های لبنان در جنوب لبنان اتفاق بیفتد؛ دقیقاً همان طرح قبلی که در آن فلسطینی‌ها را وادار کردند که از جنوب لبنان خارج بشوند و در اردوگاه‌ها و مخیم‌های گوناگون در لبنان و سوریه و دیگر نقاط جهان عرب توزیع بشوند مد نظر بود؛ طرحی که در نتیجه‌ی آن حتی یاسر عرفات مجبور بشود مرکزیت خود را از لبنان به مغرب منتقل بکند و در واقع رژیم، فرماندهی فلسطینی را آواره بکند. همین ذهنیت پیرامون شیعی‌های لبنان وجود داشت. به این دلیل من از توضیح شرایط قبل از جنگ به حین جنگ می‌روم برای اینکه این موضوع کامل بشود.

دو عبارت مهم، آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها دارند. در ابتدای شروع جنگ، بوش کلمات خیلی سخیفی بیان کرد که چون کلمه‌ای در شأن خودش است قابل تکرار نیست که من بیان بکنم، اما مؤدبانه‌ترش را رایس گفت. وقتی این کشتارها و ضجه‌ها در جنوب لبنان اوج گرفت و بمباران‌هایی که اوج مستی تکنولوژی بود اتفاق افتاد به طوری که هر کجا را اراده می‌کردند با دقت تکنولوژی می‌زدند و منهدم می‌کردند، وقتی کشتارهایی اتفاق می‌افتاد که کشتار فانا را در خودش هضم کرده و حذف کرده بود، رایس آن عبارت را به کار برد. او ضجه‌ها و فریادهای بچه‌ها و کودکان مظلوم و زنان و انسان‌های بی‌گناه را در زیر آوارها تشبیه کرد به این عبارت سخیف و گفت «این درد زایمان خاورمیانه‌ی جدید است»؛ درد زایمان یک حادثه‌ی بزرگ. بنابراین این عبارت‌ها نشان می‌داد یک طراحی بزرگ وجود دارد.

اما آن چیزی که به رژیم برمی‌گشت این بود که رژیم، یک اردوگاه بزرگ را در فلسطین با تعدادی کشتی پیش‌بینی کرده بود؛ اردوگاه برای اینکه هر تعدادی می‌توانند از مردم لبنان را بگیرند و در ابتدا به یک اردوگاهی در داخل فلسطین که تا سقف ۳۰ هزار نفر پیش‌بینی شده بود منتقل بکنند و بعد در این اردوگاه، نفرات را تفکیک کنند، آن‌هایی که افراد عادی هستند را منتقل کنند به کشورهای دیگر و آن‌هایی که از دید آن‌ها مجرم هستند یا وابستگی سازمانی به حزب‌الله دارند را دستگیر بکنند. کشتی را هم آماده کرده بودند که آن کوچ را انجام بدهند. لذا جنگ در این مرحله برخلاف همه‌ی جنگ‌ها که خشک و تر را می‌سوزاند خیلی با دقت تکنولوژی انجام گرفت؛ یعنی آن‌ها یک طایفه را مورد حمله‌ی خود قرار دادند؛ اول سعی کردند حزب‌الله را هدف بگیرند اما بعداً توسعه‌اش دادند به کل طایفه‌ی شیعه در جنوب لبنان تا بتوانند این تغییر دموگرافی را به طور کامل در جنوب اجرا کنند. بعداً خود آن‌ها اعتراف کردند به این موضوع که قصد این کار را داشتند. یعنی ابتدا اولمرت گفت و بعد هم وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش گفتند که ما قصد داشتیم این جنگ را در یک حالت غافلگیرانه انجام بدهیم که آن غافلگیری اگر اتفاق می‌افتاد باید عمده‌ی کادر حزب‌الله در یک هجوم هوایی گسترده از بین می‌رفت و بالغ بر ۳۰ درصد سازمان حزب‌الله در مرحله‌ی اول، آسیب جدی می‌دید. آن‌ها در مراحل بعدی به دنبال انهدام قطعی بودند.

بنابراین این جنگ که طراحی شده بود، متفاوت با همه‌ی جنگ‌های گذشته بود و مسیری که طی می‌کرد، مسیر جنگ با یک سازمان مثل حزب‌الله نبود، بلکه مسیر و هدف آن، جنگ برای ریشه‌کنی یک طایفه در لبنان و کوچاندن این طایفه از لبنان به مناطق دیگر بود. به

عبارت دیگر، پیروزی دشمن باید این نتیجه را برای او به بار می آورد: «خلاصی از حزب الله برای همیشه» و شرط خلاصی از حزب الله، خلاصی از بخش مهمی از مردم لبنان بود که در مناطق مهمی نه فقط در جنوب بلکه در بخش بقاع و در شمال لبنان زندگی می کردند.

نکته دیگری که باید به آن توجه خیلی جدی بشود، تمایل کشورهای عربی در حمایت از اسرائیل در چنین جنگی، و رضایت آنها در ریشه کنی حزب الله یا طایفه شیعه از جنوب لبنان بود. رژیم صهیونیستی در عالی ترین سطح خودش یعنی اولمرت رئیس این رژیم، این مسئله را اعلام کرد و گفت برای اولین بار کشورهای عربی، اسرائیل را در جنگ علیه یک سازمان عربی حمایت کردند؛ البته منظور او از کشورهای عربی، همه ی آنها نبود بلکه منظور او بیشتر بر حوزه ی خلیج فارس و در رأس آنها رژیم آل سعود متمرکز بود؛ البته طبیعتاً مصر را هم شامل می شد اما می توانستیم در آن مقطع استثنائاتی قائل بشویم. عراق فاقد حاکمیت بود و حاکم آن روز عراق یک حاکم نظامی آمریکایی بود. بنابراین عراق حاکمیتش در دست آمریکایی ها بود. دولت سوریه هم به دلیل مرگ مرحوم حافظ اسد دولت جوانی بود که نازه شروع به کار کرده بود. به هر حال برای اولین بار اکثر کشورهای عربی در جنگ علیه یک سازمان عربی، اسرائیل را در این جنگ حمایت کردند. این یک واقعیت مهم و جدی بود که اولمرت بیان کرد.

بنابراین ما باید سه منظور را در اهداف پنهان جنگ ۳۳ روزه مدنظر قرار بدهیم؛ اول، فرصت حضور آمریکا و حاکمیت آمریکا در عراق و ایجاد رعب و وحشتی که آمریکا در منطقه در اثر حضور گسترده ی خود ایجاد کرده بود. دوم، آمادگی کشورهای عربی و اعلام پنهان همکاری کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی برای ریشه کنی حزب الله و تغییر دموگرافی در جنوب لبنان؛ و سوم، اهداف خود رژیم برای بهره گیری از این فرصت جهت خلاص شدن از حزب الله برای همیشه.

دلایل پنهان این جنگ را به خوبی تشریح کردید. دلایل آشکار و بهانه ی آغاز این جنگ چه بود؟

مسئله این بود که حزب الله به مردم لبنان متعهد شده بود که جوانان زندانی و اسیر لبنانی را از چنگال رژیم صهیونیستی آزاد بکند. غیر از حزب الله هیچ قدرتی که بتواند این تعهد را عملی بکند وجود نداشت. سید در یک بیانی این را وعده داد که حتماً مانند آنچه در گذشته اتفاق افتاد، حزب الله نسبت به آزاد کردن اسرای لبنانی از دست رژیم صهیونیستی عمل می کند. مردم لبنان اعم از آن اسرایی که در روزی بودند یا اسرایی که مسلمان بودند یا اسرایی که مسیحی بودند، امید و پناهگاهی جز حزب الله نداشتند، امروز هم ندارند؛ یعنی در هر حادثه ای، تکیه گاه اصلی ملت لبنان برای دفاع در برابر این حکومت وحشی، حزب الله است. آن روز هم اولاً تکیه گاهی جز حزب الله وجود نداشت و ثانیاً حزب الله راهی نداشت جز اینکه یک اقدامی بکند تا بتواند در اثر آن، یک تبادل را انجام بدهد؛ کمابینکه رژیم صهیونیستی اصلاً دیپلماسی نمی فهمد. زبان او با همه ی اطراف، زبان زور است و غیر از زبان قدرت در مقابل خودش زبان دیگری را خیلی متوجه نیست و برایش محلی از اعراب هم ندارد کمابینکه در مقابل اعراب هم این گونه بود. بنابراین حزب الله برای اینکه بتواند به وعده ی خودش یا انتظار مردم لبنان یک جواب مثبتی بدهد، راهی جز این نداشت. این تنها راه ممکن بود و غیر از این راه دیگری نبود. در تبادلات قبلی، اسرائیل حاضر نشده بود اسرای اصلی که بعضاً نوجوان بودند را آزاد بکند؛ نوجوان هایی که دوره ی طولانی در زندان به سر برده بودند و به سنین جوانی یا میان سالی رسیده بودند. حزب الله در واقع این وعده را داد که آنها را آزاد کند اما در آن تبادل اولیه که انجام گرفت، این هدف محقق نشد یا اسرائیل قبول نکرد این زندانی ها را آزاد بکند. لذا حزب الله برای تحقق این وعده ی خود به مردم لبنان، اقدام عملیاتی انجام داد که در اثر این عملیات، بتواند آن تبادل را انجام بدهد که بعد هم موفق شد.

بر این مبنا یک عملیات ویژه ای صورت گرفت که فرمانده آن شهید عماد مغنیه بود. نمی دانم چه اسمی برای او بگذارم؛ آیا این کلمه را که امروز مرسوم شده است، یعنی «سردار» را درباره ی او بگوییم؟ امروز در کشور ما کلمه ی «سردار» و «امیر» عرف شده است اما شهید عماد مغنیه، فراتر از این کلمه بود؛ او حقیقتاً یک سردار به معنای واقعی بود؛ یک سرداری که شاید بتوانم بگویم شبیه ترین صفات را در صحنه ی جنگ به مالک اشتر داشت. من در شهادت او همان حالی را که در آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هنگام شهادت مالک حادث شد، نسبت به مقاومت می دیدم. در شهادت مالک، یک حالت حزن و اندوه فوق العاده ای، امام (علیه السلام) را گرفت و به تعبیری در بالای

منبر گریست و فرمود: «ما مالک لو کان من جبل لکان فندا، و لو کان من حجر لکان صلدا، أما و الله ليهدن موتک عالما و لیفرحن عالما، علی مثل مالک فلتبک البواکی، و هل مرجو کمالک، و هل موجود کمالک، و هل قامت النساء عن مثل مالک»؛ چه مالکی! که اگر کوه بود کوهی عظیم و بزرگ بود، و اگر سنگ بود سنگی سخت بود، آگاه باشید که به خدا سوگند، مرگ تو ای مالک، جهانی را ویران و جهانی را شاد می‌سازد. بر مردی مانند مالک باید گریه‌کنندگان بگریند، آیا یآوری مانند مالک دیده می‌شود، آیا مانند مالک کسی هست، آیا زنان از نزد طفلی برمی‌خیزند که مانند مالک شود. این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خیلی مهم بود که فرمود مثال مالک برای من، مثل وجود من برای رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود. در مسئله‌ی عماد همین حال بود؛ یعنی عماد نسبت به مقاومت یک چنین توصیفی داشت که من عرض کردم. اگر بخواهم از این عرف‌های متداول موجود خودمان عبور بکنم باید تشبیه بکنم به همان جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) (پیرامون مالک که فرمود زن‌ها باید بزایند تا کسی مانند مالک در دنیا زائیده شود. عماد یک چنین شخصیتی داشت.

او همان‌طور که اداره‌ی خیلی از صحنه‌های سخت را بر عهده داشت، مدیریت این عملیات ویژه را هم عهده‌دار بود و خودش از نزدیک نظارت و مدیریت کرد. عملیات او موفق شد و توانست در داخل سرزمین فلسطین اشغالی، یک ماشین نظامی رژیم صهیونیستی را مورد حمله قرار بدهد و دو نفر را از داخل آن که زخمی شده بودند، به اسارت بگیرد. من به ماقبل عملیات کار ندارم؛ این عملیات، عملیات یک‌روزه نبود بلکه عملیات چندماهه‌ای بود که رژیم، تحت نظر گرفته شد و بر مبنای یک تدبیری که سید مقاومت جناب سیدحسن نصرالله به‌عنوان فرماندهی کل مقاومت در لبنان کرده بود، مدیر این صحنه که مسئول جهادی حزب‌الله، عماد مغنیه (رحمة‌الله‌علیه) بود، اقداماتی برای آمادگی قبل از این عملیات انجام داد که خیلی مهم بود و چون جزو بحث ما هم نیست الان خیلی ضرورت ندارد به آن بپردازیم. اما این عملیات، چهار عملیات بود نه یک عملیات؛ چهار عملیات مجزای ویژه بود. یکی، اصل طراحی این عملیات بود؛ دوم، موقع و زمان حمله بود؛ سوم، عبور از سیم‌خاردهای خیلی متراکم و بلند و وسیع رژیم صهیونیستی و رسیدن به محل عملیات بود؛ چون عملیات فقط زدن نبود که انهدامی صورت بگیرد، باید عبور هم صورت می‌گرفت و می‌رفت آن طرف و اسرا را می‌آورد. لذا هر مأموریتی باید با دقتی صورت می‌گرفت که نفرات داخل نفربر گشته نشوند. چهارم هم اینکه باید به سرعت انجام می‌شد و این سرعت به ربع ساعت و نیم ساعت نبود بلکه به دقایق و ثانیه‌ها بود. باید به سرعت اسرا را به نقطه‌ی امن می‌بردند قبل از اینکه دشمن برسد. معمولاً فاصله‌ی دشمن با نقطه‌ی عملیات در رویارویی زمینی چند دقیقه است، در نبرد هوایی که خیلی سریع‌تر است و دشمن سریع می‌رسد. لذا قبل از عملیات با دقت مورد بررسی قرار گرفت. یکی از ویژگی‌های عماد مغنیه توجهش به ظرافت‌ها و ریزه‌کاری‌های دقیق بود. لذا او چون عموماً خودش از نزدیک مدیریت می‌کرد، طراحی هم به عهده‌ی خودش بود، اجرا هم به عهده‌ی خودش بود؛ و عماد موفق شد.

جنگ با این بهانه آغاز شد و یورش سنگینی به مواضع حزب‌الله صورت گرفت. واکنش حزب‌الله لبنان در ساعات و روزهای اولیه به چه شکل بود؟ مخصوصاً با توجه به اینکه اسرائیل، بهانه‌ی آغاز این حمله‌ی وحشیانه را اسیرگیری حزب‌الله لبنان عنوان کرد، قاعدتاً فشار روانی ایجاد شده بود.

باید به دو نکته اشاره کنیم. حزب‌الله از آنجایی که یک پیوستگی و یک دشمنی غیر قابل سازش با اسرائیل دارد، یعنی از نظر حزب‌الله و از منظر اعتقادی و منطقی سیاسی، اسرائیل غیر قابل سازش است و از نظر دشمن هم، مسئله‌ی قبول حزب‌الله، غیرممکن است، بنابراین این دشمنی یک دشمنی مستمری است؛ لذا حزب‌الله پیوسته در یک آمادگی برای دفاع بود؛ این نکته‌ی اول.

حزب‌الله خالی‌الذهن و در یک عدم آمادگی به سر نمی‌برد؛ آماده بود و آمادگی او ربطی به این عملیات نداشت. البته این عملیات آمادگی و هوشیاری را در ابعاد دیگری افزایش داد، اما آمادگی در بُعد نیروهای رزمنده و وسایل و امکانات، از قبل مهیا بود. حالا هم همین‌طور است؛ یعنی حزب‌الله همیشه در یک آمادگی صددرصد به سر می‌برد. آمادگی حزب‌الله مثل دیگر آمادگی‌ها نیست که مثلاً اول، آمادگی زرد اعلام می‌کنند، بعد آمادگی قرمز؛ یا مثلاً ابتدا آمادگی سی درصد، بعد هفتاد درصد و در نهایت صد درصد؛ نه، حزب‌الله پیوسته در یک آمادگی صددرصد به سر می‌برد. آن روز هم در آمادگی صددرصد بود، امروز هم در آمادگی صددرصد است؛ منتها کیفیت این آمادگی به دلیل امکانات، در هر دوره‌ای متفاوت است.

هر اقدامی که حزب الله می خواهد انجام بدهد، قبل از آن ابتدا تمهیدات امنیتی را انجام می دهد و بعد اقدام می کند. لذا حزب الله وقتی تصمیم به اجرای عملیات اسیر گرفتن این دو سرباز رژیم صهیونیستی برای آن مبادله‌ی مهم و سرنوشت ساز گرفت، اول یک آمادگی در خودش ایجاد کرد. این آمادگی دارای دو وضعیت بود: آمادگی در مقابله و آمادگی در کاهش خسارت. در تمام دوره‌ای که رژیم صهیونیستی در آغاز جنگ ۳۳ روزه اجرای عملیات کرد خصوصاً در ساعات و روز اول و روزهای اول، او اهداف موجود در بانک اطلاعاتی از قبل آماده‌ی خود را هدف قرار داد. رژیم، همه‌ی آن بانک اطلاعاتی که از قبل آماده کرده بود را به نیروی هوایی خود واگذار کرد و نیروی هوایی بر مبنای آن بانک که مختصات دقیق مکان‌های متعلق به حزب الله در آن وجود داشت، وارد عمل شد. اما به دلیل تدابیری که حزب الله انجام داده بود - هم در بُعد نیروی انسانی و هم در بُعد امکانات - حزب الله حداقل آسیب را دید و یا می توان گفت در لحظات اولیه هیچ آسیبی ندید. دشمن بعد از ده روز اعلام کرد بانک اهداف من تمام شد، یعنی معنایش این بود که تمام اهداف موجودی که مربوط به حزب الله وجود دارد را منهدم کرده؛ اما بعد معلوم شد که به دلیل اقدامات و ابتکاراتی که حزب الله قبل از شروع عملیات خودش، در پیش‌بینی عکس‌العمل دشمن انجام داده بود، همه‌ی آنچه اسرائیل انجام داده بود، خلاف تصوراتشان بود.

نکته‌ی دوم اینکه در مسئله‌ی پیش‌بینی جنگ و با توجه به سابقه‌ی عکس‌العمل‌ها، معمولاً این نوع اتفاقات هیچ وقت به یک جنگ کامل نمی‌انجامید. عموماً یک عکس‌العمل یک روزه‌ای وجود داشت که با یک شدتی، مناطق یا نقاطی را رژیم مورد حمله قرار می‌داد و بعد متوقف می‌کرد. اما در همان لحظات اول این جنگ، طراحی شده بود که به‌طور کامل به مورد اجرا گذاشته شد. یعنی آن طرح کاملی که در خفا می‌خواستند انجامش بدهند، آن را یک‌جا به اجرا گذاشتند. البته الان ما می‌گوییم «آن طرح در خفا»، و آلاً ما شاید بعد از گذشت دو هفته از آغاز جنگ به‌صورت اعتقادی - و نه اطلاعاتی - به این نکته رسیدیم؛ تقریباً اواخر جنگ بود که به‌صورت اطلاعاتی به این رسیدیم که دشمن طرحی از قبل آماده داشته و می‌خواست در غافلگیری کامل این را عمل بکند و بخش اعظمی از این فهم ما به دلیل اعلام خود دشمن بود. بنابراین جنگ به‌سرعت به یک جنگ کامل تبدیل شد و مثل یک انبار وسیع باروت و مواد منفجره‌ای که با یک فیتله ناگهان منفجر می‌شود، جنگ شعله‌ور شد. انگار یک‌مرتبه همه‌ی آن طرح به مورد اجرا گذاشته شد و این انفجار عظیم که جنگ ۳۳ روزه نامیده شد صورت گرفت.

در هنگام وقوع جنگ، جناب عالی کجا بودید؟

من روز اول که حادثه اتفاق افتاد به لبنان برگشتم؛ چون یک روز قبل از آن آنجا بودم. در واقع اول به سوریه آمدم، منتها همه‌ی راه‌ها به سمت لبنان مورد حمله قرار گرفته بود، خصوصاً آنها راه رسمی ورودی که گذرگاه مرزی لبنان به سوریه بود، پیوسته زیر آتش هواپیماها بود و هواپیماها لحظه‌ای آنجا را ترک نمی‌کردند. تماسی داشتیم با دوستانمان از راه خط امن و عماد آمد دنبال من و من را از سوریه از یک راه دیگری که یک بخش آن پیاده بود و یک بخشی را هم با ماشین طی کردیم، به لبنان منتقل کرد. آن وقت هنوز گستره‌ی اصلی جنگ، تمرکز بر ساختمان‌های اداری حزب الله، اکثر مناطق جنوب و بعضاً نقاطی در مراکز میانی و شمالی بود.

تقریباً هفته‌ی اول که سپری شد، از تهران اصرار داشتند که من به تهران بیایم تا درباره‌ی جنگ توضیح بدهم. من از یک راه فرعی برگشتم. آن وقت رهبر معظم انقلاب در مشهد بودند و من خدمت ایشان رسیدم برای جلسه‌ی سران سه قوه و مسئولان اصلی که عضو شورای امنیت ملی بودند و غالباً در بخش‌های امنیتی و اطلاعاتی حضور داشتند. در جلسه‌ی مشهد، من گزارشی از حادثه دادم. گزارش من گزارشی تلخی بود. یعنی مشاهدات من افقی از پیروزی را نشان نمی‌داد. جنگ کاملاً جنگ متفاوت و تکنولوژیک و دقیقی بود. اهداف با دقت انتخاب می‌شد. ساختمان‌های دوازده طبقه با یک بمب با زمین یکسان می‌شدند. هدف‌گیری در بخش‌های روستایی که فاصله‌ی یک روستا با روستای دیگر کم بود و روستاها چسبیده به هم بودند، برای توپخانه‌ها کار سختی است؛ در عین حال زمانی که هدف جنگ، از حزب الله به طایفه‌ی شیعه منتقل شده بود، وضع یک روستایی که شیعه‌نشین بود با روستای دیگری که برادران مسیحی ما بودند یا برادران اهل تسنن

بودند کاملاً متفاوت بود. یعنی یک جا یک نفر با اطمینان نشسته بود و مشغول کشیدن قلیان بود و یک جا، یکجا چندین هزار گلوله فرود می آمد. من این مسائل را در آن جلسه گزارش دادم.

وقت نماز شد و حضرت آقا رفتند برای وضو گرفتن. من هم رفتم وضو بگیرم. آقا وضو گرفته بودند و آستین هایشان هنوز بالا بود؛ وقتی برمی گشتند با دست به من اشاره کردند که بیا؛ من رفتم. آقا فرمودند «شما از گزارشت چیزی می خواستی به من بگویی؟» عرض کردم نه، فقط می خواستم توضیح واقع را بدهم. آقا فرمودند: «این را فهمیدم. چیز دیگری نمی خواستی بگویی؟» عرض کردم نه. نماز خواندیم و برگشتیم به جلسه. گزارش من تمام شده بود. آقا شروع به صحبت کردند. چند مطلب را فرمودند، از جمله اینکه فرمودند نکاتی که فلانی «گفتند پیرامون جنگ، همین طور است؛ این جنگ، جنگ بسیار سخت و شدیدی است اما من تصور می کنم این جنگ شبیه جنگ خندق است.» آقا آیات جنگ احزاب یا همان جنگ خندق را قرائت کردند و حالت مسلمان ها، حالت اصحاب و یاران پیغمبر، حالتی که بر صف آن ها حاکم بود را بیان کردند. بعد فرمودند «اما من تصور این است که پیروزی این جنگ، همانند پیروزی جنگ خندق خواهد بود.» من در دلم تکان خوردم، چون اصلاً چنین ظنی از نظر نظامی نداشتم. یعنی در دلم تمنا کردم کاش آقا این را نمی فرمودند که نتیجه این جنگ، پیروزی است. جنگ احزاب، پیروزی بزرگ پیامبر بود.

در ادامه، آقا دو نکته دیگر فرمودند که خیلی مهم بود؛ یکی فرمودند «من تصور این است که اسرائیل این طرح را از قبل آماده کرده بود و می خواست همین طرح را در یک غافلگیری کامل به اجرا بگذارد و حزب الله را در غافلگیری نابود کند. عمل حزب الله در گرفتن این دو اسیر، آن غافلگیری را به هم زد.» خب، من این اطلاعات را نداشتم، سید هم این اطلاعات را نداشت، عماد هم نداشت. هیچ کدام این اطلاعات را نداشتیم. من همیشه این اعتقاد را داشتم و به دوستانم هم گفته ام که در این بیست سالی که در محضر آقا بودم، نتیجه ای تقوا را و ثمره ای آن را که حکمت می شود و بر زبان و بر دل و بر عقل جاری می شود، من در آقا به طور کامل دیدم. لذا در هر چیزی که الان ایشان شبهه می کنند، مطمئن می شوم که در انتهای آن، شبهه درمی آید و یا بر هر چیزی که یقین می کنند، مطمئن می شوم که در آن، [مقصود] به دست می آید. وقتی آقا این نکته را فرمودند برای من خیلی نویدبخش بود؛ چون این حرف، سید را خیلی کمک می کرد و خیالش را راحت می کرد. مخصوصاً اینکه در اواخر جنگ، تعداد شهدا بالا رفت و حجم انهدام و تخریب هم بالا رفت. سید عبارتهایی بیان می کرد که من را متأثر می کرد و من نمی خواهم آن عبارتها را بیان بکنم. دیدم این بیان آقا خیلی بیان خوبی است برای او که ممکن است کسی شماتت کند و مثلاً بگوید چرا حزب الله برای گرفتن دو اسیر، کل شیعه را با خطر مواجه کرد. اما بیان این موضوع که حزب الله با گرفتن دو اسیر، نه تنها خودش را بلکه ملت لبنان را از یک نابودی کامل نجات داد، خیلی نویدبخش و مهم بود.

یک نکته سوم هم فرمودند که جنبه معنوی داشت؛ فرمودند «به این ها بگویند دعای جوشن صغیر را بخوانند.» در شیعه عموماً دعای جوشن کبیر معروف است و دعای جوشن صغیر حداقل در بین عموم مردم - غیر از خواص - معروف نیست. بعد آقا توضیحی هم دادند که یعنی ما تصور دیگری نکنیم در این موضوع که این دعای جوشن صغیر حالا مثلاً چیست؛ مثل بعضی ها که می گویند این چهار تا قل هو الله را بخوان یا مثلاً این حمد را بخوان و موضوع حل است. آقا فرمودند «این دعای جوشن صغیر حالت یک انسان مضطر است؛ انسانی که در یک اضطرار شدید است و می خواهد با خدا حرف بزند.»

من همان شب به تهران آمدم و مجدداً به سوره برگشتم. احساس بسیار خوبی داشتم چرا که حامل یک پیامی بودم که شاید برای سید از هر امکان دیگری ارزشمندتر بود. مجدداً عماد آمد دنبال من و از همان راه برگشتیم و رفتم پیش آقا سید و موضوع را برای ایشان نقل کردم. شاید هیچ چیزی به اندازه ای این کلمات در روحیه سید مؤثر نبود. اولاً ایشان یک خصوصیتی دارد که ماها تا حالا هیچ کدام به این درجه نرسیده ایم. فکر می کنم ما اصلاً درس ولایت شناسی را باید برویم پیش ایشان یاد بگیریم. او اعتقاد جدی به بیانات رهبر معظم انقلاب دارد و این ها را یک بیانات الهی و غیبی می داند. لذا به هر بیانی و به هر کلمه ای که از ناحیه رهبر معظم انقلاب صادر شده باشد، اهتمام جدی و توجه اساسی و فوق العاده دارد. من به سید توضیح دادم و او هم خیلی خوشحال شد. سپس به سرعت موضوع اول که «نتیجه این جنگ، همانند پیروزی جنگ خندق خواهد بود؛ و اگر چه سختی های زیادی دارد اما پیروزی بزرگی حاصل می شود» از قول

رهبر معظم انقلاب در بین همهی مجاهدین منتشر شد؛ از کسانی که در نقاط جلو بودند و درگیر بودند تا افراد در همهی صفوف. ثانیاً این تحلیل که «دشمن از قبل یک طرح حمله داشته است» مبنای اصلی عملیات سید در توجیه افکار عمومی و توجه دادن افکار عمومی به نیت دشمن شد. در موضوع سوم هم مسئلهی دعای جوشن صغیر رایج شد؛ چون این دعا مفاهیم خیلی ارزندهی عرفانی و معنوی و عبودی دارد و شاید بتوان گفت جزو بهترین دعاهاست. انتشار این دعا وسعت پیدا کرد و تلویزیون المنار به شکل مرتب آن را با یک صوت زیبا و حزین پخش می کرد. حتی در بین مسیحیان هم این دعا را می خواندند. چون دعا، دعای الهی است، عرفانی است و متعلق به یک طایفه نیست. یعنی هر کسی که عبودیت و تعبد داشته باشد، به قدرت الهی و به خداوند سبحان اعتقاد داشته باشد، این دعا در او اثر می گذارد؛ لذا این پیام خیلی مؤثر بود و شروعی شد برای یک تحرک دیگر و می توان گفت که خون تازه ای در وجود حزب الله دمید تا حزب الله با یک امید بیشتری و اعتماد به نفس بیشتری وارد معرکه با دشمن شد.

شما در خلال جنگ، پیام دیگری از طرف حضرت آقا به جناب سید حسن نصرالله و فرماندهان حزب الله منتقل نکردید؟

من تا پایان جنگ برنگشتم و به طور کامل در این ۳۳ روز در لبنان ماندم. بعد از اینکه جنگ تمام شد، من به ایران برگشتم و باز در جلسه ای مشابه همان جلسه ای مشهد اما این بار در تهران، در محضر رهبر معظم انقلاب که همهی سران قوا هم بودند و مسئولین اصلی حضور داشتند، گزارشی از آنچه گذشت که بخشی از آن هم منتشر شده بود، منتقل کردم. ضمن اینکه من در لبنان هم که بودم، به صورت روزانه از خط امن گزارشاتی به تهران می فرستادم و مسئولین به این شکل، کاملاً در جریان وضعیت میدانی بودند.

در داخل ایران نظرات پیرامون نحوه ی مواجهه و عکس العمل جمهوری اسلامی ایران چگونه بود؟ آیا در بین مسئولان، نظرات

مخالفی هم بود یا همه نسبت به نوع واکنش ما متفق القول بودند؟

در آن مقطع اصلاً اختلاف نظر و اختلاف دیدگاهی وجود نداشت. یعنی همه پیرامون حمایت از حزب الله – اعم از حمایت معنوی و مادی یعنی تسلیحاتی، تجهیزاتی و رسانه ای و آنچه در چارچوب توان جمهوری اسلامی بود – متفق القول بودند. بنابراین در داخل نظام – حداقل در آن مقطع – کسی تردیدی نداشت. من آنجا هم که بودم، نظرات داخل ایران را می شنیدم و هیچ نگرانی از این ناحیه وجود نداشت و به معنای کامل کلمه، یک وحدت کاملی در حمایت از حزب الله و تلاش برای پیروزی حزب الله در جمهوری اسلامی وجود داشت. چون مرکز اساسی این پشتیبانی، رهبر معظم انقلاب بودند، لذا در جهت دادن به این موضوع و تشخیص مصلحت جمهوری اسلامی و مصلحت اسلام و عالم اسلامی تردیدی در ایران وجود نداشت. البته الان هم که در برخی موضوعات ممکن است تفاوت دیدگاه وجود داشته باشد، اما در موضوع حزب الله تاکنون ما در همهی سطوح وحدت نظر داشته ایم.

از بُعد عملیاتی جنگ ۳۳ روزه کمتر صحبت شده و یا اینکه بیشتر صحبت ها و اطلاعات، درباره ی وضعیت رژیم صهیونیستی در این جنگ بوده است. خوب است از زبان شما که در میدان این نبرد حضور و فعالیت داشته اید، جزئیاتی از راهبردهای عملیاتی حزب الله لبنان را بشنویم.

ببینید، هنوز موضوعاتی پیرامون جنگ ۳۳ روزه وجود دارد که نمی توان مطرح کرد. حدود سیزده سال از این جنگ می گذرد و هنوز سال های زیادی باید بخشی از اسرار این جنگ و آنچه حزب الله عمل کرد به صورت سری باقی بماند. اما در رابطه با بخش هایی که می توان بیان کرد و مفید است، چند نکته ی مهم و چند خاطره می گویم.

حزب الله یک اتاق عملیات در قلب ضاحیه داشت که عموماً پیوسته ساختمان هایی در مجاور آن مورد بمباران قرار می گرفتند و منهدم می شدند. یعنی در هر شبی، دو سه ساختمان بزرگ بلندمرتبه ی دوازده سیزده طبقه، کمتر یا بیشتر، نقش بر زمین می شدند و کاملاً با خاک یکسان می شدند. این اتاق، اتاق عملیات زیرزمینی نبود بلکه یک اتاق عملیات معمولی بود اما بعضی از تجهیزات، اتصالات و ارتباطات در آن پیش بینی شده بود. یک شب که در این اتاق عملیات بودیم و تقریباً همهی مسئولان اداره ی جنگ در آن اتاق عملیات حضور داشتند، حدود ساعت یازده شب، بعد از اینکه ساختمان های اطرافمان را زدند و منهدم کردند، احساس کردم که یک خطر جدی نسبت به سید وجود دارد و تصمیم گرفتم سید را جابه جا بکنیم. من و عماد با هم مشورت کردیم، سید به سختی می پذیرفت که از اتاق عملیات خارج

شود. خارج شدن او هم این گونه نبود که از ضاحیه خارج بشود بلکه باید از یک ساختمانی که فکر می‌کردیم دشمن ممکن است به دلیل ترددی که در داخل آن وجود دارد به آن حساس شده باشد، به جای دیگری منتقل می‌شد. هواپیماهای ام‌کا یعنی هواپیماهای بدون سرنشین اسرائیل پیوسته روی آسمان ضاحیه، سه تا سه تا پرواز می‌کردند و بر همه‌ی رفت‌وآمدها کنترل دقیق داشتند؛ حتی از یک مونورسیکلتی که تردد می‌کرد نمی‌گذشتند. ساعت دوازده شب، ضاحیه سوت‌وکور بود و اصلاً انگار در آنجا، در آن قلب ضاحیه که مرکز اصلی حزب‌الله بود هیچ‌کس زندگی نمی‌کرد. توافق کردیم از این نقطه به ساختمان دیگری منتقل بشویم و منتقل شدیم. فاصله‌ی زیادی هم بین آن ساختمان و ساختمان دیگر نبود. وقتی منتقل شدیم به محض اینکه داخل آن ساختمان شدیم، بمباران دیگری صورت گرفت و کنار همان ساختمان را زدند. در همان ساختمان صبر کردیم، چون در آنجا خط امن داشتیم و نباید ارتباط سید و مخصوصاً ارتباط عماد قطع می‌شد. مجدداً بمباران دیگری صورت گرفت و یک پل را در کنار این ساختمان زدند. احساس می‌شد که این دو بمباران، زدن سومی هم دارد و ممکن است به این ساختمان برسد. در آن ساختمان فقط سه نفر بودند: من و سید و عماد. لذا تصمیم گرفتیم از این ساختمان هم بیرون برویم و به سمت ساختمان دیگری رفتیم. آمدیم بیرون، ما سه نفر، هیچ خودرویی نداشتیم، ضاحیه تاریک تاریک و در سکوت کامل بود. فقط صدای هواپیماهای رژیم بالای سر ضاحیه می‌آمد. عماد به من و سید گفت «شما بنشینید زیر این درخت، از باب اینکه از دید محفوظ بشوید.» اگر چه محفوظ نمی‌کرد چون دوربین هواپیمای ام‌کا حرارت بدن انسان را از حرارت دیگر اشیاء تفکیک می‌کرد، لذا آن نقطه غیر قابل مخفی کردن بود. وقتی در آن نقطه نشستیم، من یاد قصه‌ی حضرت مسلم افتادم؛ نه برای خودم بلکه برای سید. چرا که سید صاحب اینجا بود. عماد رفت، یک ماشین پیدا کرد، چند دقیقه بیشتر طول نکشید که به سرعت برگشت. عماد بی‌نظیر بود؛ مخصوصاً در طراحی. تا قبل از اینکه ماشین به ما برسد، هواپیمای ام‌کا روی ما متمرکز بود. ماشین که رسید به ما، ام‌کا بر ماشین متمرکز شد. می‌دانید که ام‌کا اطلاعات دوربینش را مستقیماً به تل‌آویو منتقل می‌کرد و آن‌ها این صحنه را در اتاق عملیاتشان می‌دیدند. طول کشید تا ما توانستیم با رفتن به زیرزمین، به زیرزمین دیگری برویم و بعد، از این خودرو به چیز دیگری که الان قابل بیان نیست منتقل بشویم و بتوانیم دشمن را گول بزنیم. تقریباً ساعت دو نیمه‌شب مجدداً به اتاق عملیات برگشتیم.

نکته‌ی مهمی که وجود داشت این بود که معمولاً در جنگ‌ها خیلی شتاب وجود دارد. حالا من ۴۰ سال است که کار نظامی امنیتی می‌کنم و این را می‌فهمم. در جنگ‌ها خیلی شتاب وجود دارد برای اینکه هر امکانی که دارند را در همان لحظات اولیه بروز بدهند. حزب‌الله در این جنگ، در هر مرحله‌ای با یک ابزار جدید و یک اقدام جدید، دشمن را در غافلگیری و در بهت قرار می‌داد. یعنی همه‌ی ابزارهایش را یکمتر به رو نمی‌کرد. لذا سید یک عبارتی داشت که این عبارت، دشمن را خیلی در خوف نگه می‌داشت. سید مرحله به مرحله جلو می‌رفت: مرحله‌ی حیفا، مرحله‌ی بعد از حیفا، مرحله‌ی بعد بعد از حیفا. این مرحله‌ها را همین‌جور ادامه دادند تا وضعیت را به دشمن تفهیم کنند و در هر مرحله‌ای هم سلاح جدیدی را رو می‌کردند تا به دشمن ثابت کنند که می‌توانند دشمن را در آن عمق، مورد حمله قرار بدهند. لذا برای دشمن قطعی شد که حزب‌الله در آن زمان، امکان ورود به مرحله‌ی بعدی که مرحله‌ی خطر و قرمز بود - مرحله‌ای که خطرناک‌تر از آن وجود نداشت - را دارد؛ یعنی در حزب‌الله این توانمندی وجود دارد که جنگ را به داخل تل‌آویو بکشاند. لذا این اقدامات حزب‌الله، ضمن اینکه جنبه‌ی نظامی داشت، جنبه‌ی روانی شدید هم داشت. یعنی هم عملیات نظامی می‌کرد و در هر مرحله‌ای دشمن را در یک نقطه‌ی جغرافیایی از سرزمین فلسطین اشغالی به چالش می‌کشید و هم از نظر روانی، دشمن را دچار یک گنجی سنگین کرده بود.

نکته‌ی دوم در به‌کارگیری ابزار نظامی بود. تصور دشمن این بود که در حجم عملیاتی که انجام داده است، توانمندی حزب‌الله را به صفر یا به حداقل رسانده؛ اما در هر مرحله‌ای که دشمن اعلام می‌کرد مثلاً دیگر از توان شلیک موشک حزب‌الله چیزی باقی نمانده، حزب‌الله آن روز و روز بعد از آن، چند برابر روز قبل موشک شلیک می‌کرد. شلیک کردن موشک یک امر ساده‌ای نبود؛ یعنی در یک سرزمینی که از هوا با یک نوبخانه‌ی متحرک و سنگین هوایی مواجه بود، موشک می‌خواهد از یک پناهگاه بیاید بیرون و بر روی هدف تنظیم شود، روی هدف شلیک شود، پرتاب‌کننده‌اش آسیب نبیند و به نقطه‌ی امن دیگری برگردد؛ کار بسیار سختی بود.

این آمادگی‌ها در این سطح بالا، طی چه زمان و مراحل به دست آمد؟

ورزیدگی و زبیدگی مجاهدین حزب‌الله به دلیل تمرینات دقیق و فشرده‌ای بود که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ یعنی از زمان فرار رژیم صهیونیستی یا شکست آن در جنوب لبنان شروع شده بود. این تمرینات و آمادگی‌ها لاینقطع تا سال ۲۰۰۶ - به‌عنوان طرحی که حزب‌الله پیش‌بینی کرده بود به نام طرح سیدالشهدا - استمرار داشت. مدیر این طرح و طراح این طرح عماد بود. لذا او چیدمان دقیقی کرده بود که در مواجهه با دشمن چگونه عمل بکند.

نکته‌ی سوم درباره‌ی تاکتیک حزب‌الله است. برخلاف دیگر جنگ‌ها که یک خاکریز مقدم در آن وجود دارد، این جنگ هیچ خاکریز مقدمی نداشت، هر نقطه‌اش یک خاکریز بود، یعنی از نقطه‌ی تماس که تقاطع مرز فلسطین اشغالی با لبنان بود، حداقل تا نهر لیتانی، هر نقطه از آنجا اعم از تپه‌ها، قریه‌ها، خانه‌ها یک خط مقدم و یک خاکریز بود؛ نه یک خاکریز معلوم که در جنگ‌ها متداول است و ما در جنگ خودمان از آن استفاده می‌کردیم، بلکه خاکریزی با تاکتیک ویژه. این تاکتیک حزب‌الله مشابه یک میدان مین هوشمند گسترده بود که هیچ نقطه‌ی خالی و امنی در آن وجود نداشت. لذا شما اگر به شیوه‌ی حرکت دشمن نگاه بکنید، می‌بینید دشمن در بعضی از روستاها - روستاهای چسبیده به مرز - از ورود به این روستاها عاجز شد و نتوانست وارد این‌ها بشود؛ از ورود به شهرها هم عاجز شد و در نهایت تصمیم گرفت برود از وادی الحجیر به سمت لیتانی بیاید که همان نقطه‌ی شکنندگی و شکست دشمن بود.

یک نکته‌ی مهمی که در جنگ ۳۳ روزه وجود داشت این بود که گاهی یک ضربه‌ی حزب‌الله، مشابه ضربه‌ی آقا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در جنگ خندق در به زمین زدن عمر بن عبدود تأثیر عجیبی می‌گذاشت؛ همان ضربه‌ای که پیامبر فرمودند این ضربه‌ی امیرالمؤمنین برتر است از همه‌ی عبادت جن و انس؛ چرا؟ چون ناجی اسلام شد. حزب‌الله در ضرباتی که طراحی می‌کرد، بعضی از ضرباتش یک مرتبه یک ساختار کامل رژیم را از دور خارج می‌کرد. یکی از آن ساختارها نیروی دریایی رژیم بود. مستحضر هستید که برای رسیدن به جنوب لبنان، یک راه مواصلاتی وجود داشت و این راه از حاشیه‌ی دریای مدیترانه عبور می‌کرد و به صیدا و صور و نهایتاً به خطوط مقدم جنوبی می‌رسید. در همه‌ی جنگ‌ها، ناوچه‌های رژیم صهیونیستی در دریا مستقر می‌شدند و با توپ‌های دقیق خودشان این جاده را می‌بستند؛ در این جنگ هم در هفته‌ی اول همین کار را انجام دادند. آن چیزی که دشمن تصور نمی‌کرد و حزب‌الله او را در غافلگیری قرار داد، مسئله‌ی موشک‌های دریایی بود. آن روز برای اولین بار قرار بود موشک دریایی مورد آزمایش قرار بگیرد. قبل از آن، همه‌ی موشک‌ها مخفی بودند و آزمایشی وجود نداشت. عملیات، عملیات سختی بود. باید موشک از یک پناهگاه و از یک مخفیگاه خارج می‌شد، با ماشینی که حامل آن بود به یک نقطه‌ی پرتاب می‌آمد که مکشوف بود، در حالی که سه چهار ناوچه‌ی اسرائیلی در مقابلش ایستاده بودند. این کار قرار بود زمانی انجام بگیرد که سید می‌خواست صحبت بکند، چون شایعه شده بود که سید زخمی شده است و خیلی حالت نگرانی عمومی در بین مردم لبنان ایجاد شده بود. توافق سید با عماد این شد که باید سید صحبت کند. در آن هفته دشمن یک برتری داشت و ما هنوز کار مهمی غیر از عکس‌العمل موشکی انجام نداده بودیم. این اقدام باید صورت می‌گرفت. چندین مرتبه این موشک آمد روی سکو و خواست شلیک بشود اما اشکال در شلیک به وجود آمد. سید می‌خواست در صحبت خودش این را به‌عنوان یک غافلگیری مهم اعلام بکند. صحبت سید باید ضبط می‌شد و بعد منتشر می‌شد. یک اتاق، در کنار اتاقی که سید داشت صحبت می‌کرد بود که ما آنجا با عماد و برادری دیگر نشسته بودیم. ما به انتهای صحبت سید رسیده بودیم اما این موشک شلیک نمی‌شد. سید که می‌خواست بگوید والسلام علیکم ورحمة‌الله، به این نقطه که رسید، قبل از اینکه این عبارت را بخواهد بیان بکند موشک شلیک شد. سرعت موشک، مافوق صوت بود و سریعاً به ناوچه اصابت کرد. لذا سید در پایان بیان خود مثل یک بیان غیبی که انگار صحنه را می‌دید، گفت «الان در مقابل خودتان می‌بینید که ناوچه‌ی اسرائیلی در حال سوختن است.» این نوع کلام سید با نقطه‌ی اصابت موشک مصادف بود. حالا خود این هم یک فلسفه‌ای دارد که از منظرهای عام شاید قابل قبول نباشد، اما از باب اینکه خداوند تطبیق داد این بیان را و این ضربه را و این ضربه دقیقاً اصابت کرد قابل توجه است؛ درحالی‌که این ناوچه‌ها امکانات جَمَر دارند و می‌توانند موشک را منحرف کنند، ضد موشک دارند و می‌توانند موشک را بزنند؛ اما موشک آمد و اصابت کرد و ناوچه را دو نیم کرد. این اتفاق، خلاصی از نیروی دریایی رژیم صهیونیستی بود؛ نیرویی که دیگر تا پایان جنگ دیده نشد و با یک موشک، تمام نیروی دریایی رژیم صهیونیستی از صحنه خارج شد.

البته خود این اتفاق که یک رژیم با اصابت یک موشک، نیروی دریایی‌اش از صحنه خارج می‌شود، قابل تحلیل است. بحث در اینجا، بحث توان رژیم صهیونیستی است. یعنی معلوم می‌شود که این رژیم هر تعداد ناوچه داشته باشد، این بار با یک موشک، بار دیگر با دو موشک و با سه موشک به طور کامل از میدان خارج خواهد شد. آن زمان در بُرد صد کیلومتری از میدان خارج شد، ممکن است در مقطع دیگری در بُرد سیصد کیلومتری از میدان خارج بشود. خوب این شد یک معجزه و یک پیروزی بسیار بزرگ. مردمی که در آن مقطع آواره بودند یا زیر بمباران بودند، در همان حین بمباران، فریادهای «الله اکبر»شان از خوشحالی بلند شد. این هم یک غافلگیری دیگری بود که حزب الله انجام داد و معادله را عوض کرد و رژیم نتوانست این معادله را جبران بکند تا اینکه در نهایت به سمت دشت خیام و به سمت لیبانی حرکت کرد و در آنجا هم شکست خورد.

روزهای بیستم تا بیستوهفتم و بیست و هشتم روزهای سختی بود؛ من و عماد از هم جدا شدیم، سید در نقطه‌ی دیگری بود و ما شب‌ها با هم جلسه داشتیم. ما با اصول خاصی خودمان را به سید می‌رساندیم، با سید ملاقات می‌کردیم و عماد گزارش کامل میدان را می‌داد؛ تدابیر سید را هم اخذ می‌کرد. این روزها روزهای بسیار سختی بود؛ خیلی سنگین و سخت بود. تقریباً می‌توان گفت جزو سخت‌ترین روزهای این ۳۳ روز بود. حالا الان وقت بیان بعضی از موضوعات نیست.

عماد یک ابتکار مهم انجام داد که این ابتکار خیلی اثرگذار بود. اگر بخواهم اثر این ابتکار را بیان کنم، باید آن را با پیام و وعده‌ای که آقا به سید درباره‌ی پیروزی در این جنگ داد مقایسه کنم؛ این ابتکار که آن اندازه اهمیت داشت، نامه‌ی مجاهدین در خطوط مقدم یا خطوط مواجهه با دشمن در زیر آتش دشمن خطاب به سید حسن بود. نامه‌ی عجیبی بود؛ یعنی آن روز وقتی نامه قرائت می‌شد، عماد که خودش طراح بود با صدای بلند می‌گریست و من ندیدم کسی این نامه را بشنود و نگردد. از آن مهم‌تر جواب سید بود؛ یعنی شاید اگر بخواهیم تشبیه بکنیم، شباهت داشت به اشعاری که اصحاب امام حسین (علیه‌السلام) در کربلا مقابل دشمن در دفاع از امام حسین (علیه‌السلام) می‌خواندند. کلام سید به مجاهدین خودش در تقدیر و تقدیس ایستادگی آنان، مشابه کلام امام حسین (علیه‌السلام) در شب عاشورا بود. این دو کلام – یعنی نامه‌ی مجاهدین به سید و جواب سید به آن – هر کدام اثرگذاری بسیار بالایی داشت و واقعاً الهی بود. اصلاً بیان این نوشته‌ها اثر فوق‌العاده‌ای گذاشت و انرژی بسیار بالایی را ایجاد کرد. از روز بیست و هشتم، روند جنگ بالعکس شد.

حالا اینجا باید یک نکته‌ای بگویم. ما خیلی از این صحنه‌ها را در دفاع مقدس خودمان دیده بودیم و من همیشه می‌گویم که از عوامل برحق بودن خودمان در جنگ، آن روحیاتی بود که از رزمندگانمان بروز می‌کرد و بیشتر شباهت داشت به حالت سیر و سلوک و برداشته شدن حجاب‌ها؛ از ورای حجاب‌ها و ورای پرده‌ها سخن می‌گفتند. یکوقت – شاید یک سال و نیم قبل از عملیات کربلای پنجم – ما در شلمچه بودیم و می‌خواستیم آنجا عملیات بکنیم و برای اینکه دشمن متوجه ما نشود، نیروهای اطلاعات عملیاتمان را مستقر کرده بودیم. مقابل ما آب بود و آن روز دو نفر از بچه‌های ما به نام حسین صادقی و اکبر موسایی پور به شناسایی رفتند اما برنگشتند. یک برادری ما داشتیم که خیلی عارف بود؛ نوجوان مدرسه‌ای بود، دانش آموز بود اما خیلی عارف بود. یعنی شاید در عرفان عملی، کم مثل او پیدا می‌شد؛ به درجه‌ای رسیده بود که بعضی از اولیا و بزرگان عرفان، بعد از مدت طولانی مثلاً هفتاد هشتاد سال می‌رسیدند. من در اهواز بودم که این برادر نوجوان ما با بیسیم راکال با من تماس گرفت و گفت «بیا اینجا». من رفتم آنجا. آن برادر ما گفت «اکبر موسایی پور و صادقی برنگشتند.» خیلی ناراحت شدم و گفتم «ما هنوز شروع نکردیم، دشمن از ما اسیر گرفت و این عملیات لو رفت» و با عصبانیت این حرف را بیان کردم.

من یک روز آنجا ماندم و بعد برگشتم، چراکه جبهه‌های متعددی داشتیم. دو روز بعد دوباره آن برادر ما با من تماس گرفت و گفت بیا؛ من هم رفتم. آن برادر ما که اسمش حسین بود، به من گفت که فردا اکبر موسایی پور برمی‌گردد. به او گفتم حسین! چه می‌گویی؟ حسین، یک خنده‌ی خیلی ظریفی آن گوشه‌ی لبش را باز کرد و گفت «حسین پسر غلامحسین این را می‌گوید.» اسم پدرش غلامحسین بود؛ او هم

دبیر خیلی ارزشمندی بود، مادرش هم دبیر بود. حسین معلم زاده بود از پدر و مادر. اصلاً واقعاً به سن نوجوانی معلم بود. وقتی اسم «حسین آقا» را می بردند، یک حسین آقا بیشتر نداشتیم؛ شاید صدها حسین در آنجا بودند، اما فقط یک «حسین آقا» بود. گفتم «حسین! چه شده؟» گفت «فردا اکبر موسایی پور برمی گردد و بعدش صادقی برمی گردد.» گفتم «از کجا می گویی؟» گفت «شما فقط بمانید اینجا.» من ماندم. ما یک دوربین خرگوشی داشتیم که دورش را گونی چیده بودیم و دژ درست کرده بودیم. برادرهای اطلاعات که پشت دوربین بودند، نزدیک ساعت یک بعدازظهر بود که گفتند یک سیاهی روی آب است. من آمدم بالا دیدم درست است؛ یک سیاهی روی آب خوابیده بود. بچه ها رفتند داخل آب و دیدند که اکبر موسایی پور است. روز بعدش هم حسین صادقی آمد. عجیب این بود که آن آب با همهی تلاطماتی که داشته، این ها را به همان نقطه‌ی عزیمتشان برگردانده بود. هر دو در آب شهید شده بودند. خیلی عجیب بود. من به حسین گفتم «حسین! از کجا این را فهمیدی؟» گفت «من دیشب اکبر موسایی پور را در خواب دیدم که به من گفت: حسین! ما اسیر نشدیم، ما شهید شدیم. من فردا این ساعت برمی گردم و صادقی روز بعدش برمی گردد.» بعد حسین به من جمله‌ای گفت که خیلی مهم است. گفت «می دانی چرا اکبر موسایی پور با من حرف زد؟» گفتم نه. گفت «اکبر موسایی پور دو تا فضیلت داشت: یکی اینکه ازدواج کرده بود، دو اینکه نماز شب او در آب قطع نشد. این فضیلت او بود که او آمد من را مطلع کرد.»

حسین بعدها شهید شد. من می خواستم به این نکته برگردم که در آن کوران حوادث که خیلی سخت بود، یکی از برادرهای حزب الله که اهل تدین و تشرع بود و در جنوب مسئول بود، در حالتی که به تعبیر خودش حالت خواب نبوده گفت «دیدم یک بانویی آمد و یک یا دو بانوی دیگر هم در کنارش بودند. من در عالم خواب حس کردم حضرت زهرا (سلام الله علیها) است. رفتم به سمت پاهای مبارکشان؛ به ایشان گفتم که ببینید وضع ما را، ببینید ما چه وضعی داریم. حضرت فرمودند که «درست می شود». گفتم نه. من مصر بودم به پای ایشان بیفتم و اصرار داشتم از ایشان چیزی بگیرم. بعد از اصرار کردن، ایشان فرمودند «درست می شود» و یک دستمال از داخل روپوشی که داشتند بیرون آوردند و تکان دادند و فرمودند «تمام شد». یک لحظه بعد یک هلی کوپتر اسرائیلی با موشک زده شد و بعد از این، زدن تانکها شروع شد.» و زدن تانکها همان نقطه‌ی شکست رژیم در جنگ بود. از اینجا بود که معادله‌ی جدید آمد و اولین موشکهای گرنات در این جنگ رونمایی شد و برای اولین بار تانکهای مرکاواای اسرائیلی که تا حالا به این شکل زده نشده بودند، منهدم شدند و نزدیک به هفت تانک در یک روز زده شد.

چگونه جنگ به پایان رسید؟

آن وقت آقای حمد آل خلیفه که نخست وزیر قطر بود، وزیر خارجه بود. او در سازمان ملل بود و وساطت می کرد و می آمد لبنان و می رفت. او بعداً نقل کرد و گفت «در آن روزها آمریکاییها ابدأ اجازه نمی دادند بحث توقف جنگ مطرح بشود. من ناامید شدم؛ رفتم در خانه‌ی خودم استراحت کنم که دیدم ناکهان سفیر اسرائیل در سازمان ملل سراسیمه آمد دنبال من. با عجله و با نگرانی به من گفت که کجا هستی؟ گفتم مگر چیز جدیدی شده؟ گفت برویم سازمان ملل. آمدم دیدم این جان بولتون خبیث خیلی نگران و مضطرب دارد قدم می زند. هر دو به من گفتند الان باید جنگ متوقف بشود. گفتم چرا؟ گفتند اگر جنگ متوقف نشود، ارتش اسرائیل از هم می پاشد و متلاشی می شود.» لذا اسرائیلیها همهی شروط قبلی خودشان را نادیده گرفتند و از آنها عبور کردند و مجبور شدند شروط حزب الله را قبول بکنند و آتش بس را بپذیرند و این پیروزی بسیار بزرگ برای حزب الله رقم خورد؛ نه تنها پیروزی حاصل شد بلکه این اتفاق، نقطه‌ی پایانی شد بر تصور هجوم رژیم صهیونیستی به لبنان که این تا به امروز هم ادامه پیدا کرده است؛ یعنی نه تنها حزب الله بر تصور هجوم رژیم صهیونیستی به لبنان اثرگذار شد بلکه بر تصور رژیم صهیونیستی برای هر هجومی اثرگذار شد. من عرض می کنم بعد از جنگ ۳۳ روزه، راهبرد رژیم صهیونیستی، از استراتژی بن گوریون در جنگ پیش‌دستانه و هجومی، آرام آرام به استراتژی دفاعی تبدیل شد. شما دیدید در این اتفاقی که چند هفته‌ی قبل افتاد و حزب الله برای انتقام از دو شهیدش، تهدید کرد که رژیم صهیونیستی را هدف می گیرد و می زند، اسرائیلیها به فاصله‌ی سه تا پنج کیلومتر از نقطه‌ی صفر مرزی به عمق فرار کردند؛ به طوری که خبرنگار المیادین به آن طرف سیمخاردار رفت و گفت من از فلسطین اشغالی به شما گزارش می دهم. این اثر جنگ ۳۳ روزه است.

در حال و هوای بزرگداشت دفاع مقدس هستیم. فرهنگ و ادبیات دفاع مقدس، چگونه به جبهه‌ی مقاومت در منطقه پیوند خورده و استمرار یافته است؟

شما اگر به سیر حوادث در تاریخ اسلام نگاه بکنید، می‌بینید امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) (به رسول‌الله) (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اقتدا کرد. وقتی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) موعظه می‌کند، وقتی نامه می‌نویسد، وقتی خطبه می‌خواند، مبنا و مصداق اساسی او، زمان پیامبر، عمل پیامبر و سیره‌ی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) (است. امام مجتبی و سیدالشهدا) (علیهماالسلام) (وقتی می‌خواستند به کسی اقتدا کنند و سیره‌ی او را مبنا قرار بدهند، خود امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) (را به‌عنوان یک شاهد عینی و نزدیک‌تر که سیره‌ی رسول‌الله) (صلی‌الله‌علیه‌وآله) (را به‌صورت عملی بیان کرده بود و پیاده کرده بود، مبنا قرار می‌دادند.

دفاع مقدس ما هم از این جنس است؛ یعنی نسبت به همه‌ی دفاع‌های مقدس دیگری که وجود دارد یک حالت مادر دارد، محوریت و قدسیت دارد. در دفاع مقدس ما موضوعات معنوی در اعلی‌ترین شکل بروز داده شد، تبلیغات دینی در اعلی‌ترین شکل بروز داده شد، موضوعات اعتقادی و عبادی در اعلی‌ترین شکل بدون ذره‌ای انحراف نمایش داده شد، اینار و جهاد و شهادت در اعلی‌ترین شکل نشان داده شد، رابطه‌ی مدیر با زیرمجموعه در دفاع مقدس ما فقط با نادرترین صحنه‌های صدر اسلام قابل تطبیق است. بنابراین دفاع مقدس در همه‌ی موضوعات یک قله است. شما رشته‌کوه‌های البرز را ببینید؛ طول آن بیش از هزار کیلومتر است اما معرفش قله‌ی دماوند است. قله‌ی دماوند، آن نقطه‌ی مرتفع اساسی سلسله جبال البرز است. نسبت دفاع مقدس به همه‌ی این دفاع‌ها، نسبت قله‌ی دماوند به این سلسله جبال طولانی البرز است. دفاع مقدس یک ارتفاعی دارد که مرتفع‌تر از همه‌ی این‌ها است و این‌ها دامنه‌های آن و سلسله قله آن هستند.

۱۳۹۸/۰۶/۰۶

« معادله نصر »

سید حسن نصرالله

گفتگوی اختصاصی با دبیر کل

حزب الله لبنان

نفس دیدار با شاخص‌ترین و اثرگذارترین چهره‌ی جبهه‌ی مقاومت، آن‌قدر هیجان‌انگیز و شوق‌آفرین است که انسان از پیچ‌وتاب‌های امنیتی که برای ناکام گذاشتن صهیونیست‌ها در نظر گرفته شده است، با شیرینی استقبال کند. قبل از جنگ ۳۳ روزه، یک بار ایشان را در جریان نشست رسانه‌های حامی فلسطین از نزدیک ملاقات کرده بودم اما با این کیفیت و با چنین تفصیلی اولین بار بود. آن زمان اگرچه ایشان طبیعتاً جوان‌تر و بدون موهای سپید بود اما در این دیدار هم به‌رغم فشارها همچنان با انرژی و کاملاً سرحال و بانشاط به نظر می‌رسید. جرقه‌ی این دیدار در ملاقات فروردین امسال زده شد. وقتی پیشنهاد این گفتگو را با ایشان مطرح کردم، بلافاصله با این جمله که «ما جانمان را برای آقا می‌دهیم، گفتگو که مهم نیست» از پیشنهاد استقبال کردند و گفتند: «اتفاقاً خیلی مایلیم این گفتگو انجام شود و حرف‌های زیادی برای گفتن داریم».

گفتگو با جناب سیدحسن نصرالله طی دو شب پیاپی و رقم خوردن طولانی‌ترین مصاحبه‌ی رسانه‌ای با ایشان فرصتی استثنائی فراهم آورد تا دبیرکل جنبش حزب‌الله لبنان، مهر خاموشی را از بخشی از اسرار و ناگفته‌هایش درباره‌ی مهم‌ترین تحولات ۴۰ سال گذشته و به‌خصوص سه دهه‌ی اخیر باز کند. به پایان جلسه‌ی اول که رسیدیم نیمی از پرسش‌ها باقی مانده بود و افسوس از ناتمام ماندن گفتگو را در چهره‌مان می‌شد تماشا کرد، اما اجابت بی‌تکلف و سریع درخواستی که نمی‌دانم چگونه بر زبانم جاری شد، ناگهان شوقی در ما پدید آورد. سید مقاومت با بزرگواری و تواضع، برنامه‌اش را تغییر داد تا جلسه‌ی دوم گفتگو امکان‌پذیر شود تا پرسشی بی‌پاسخ

حاصل پنج ساعت گفتگو با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان درباره‌ی نحوه‌ی ارتباط حزب‌الله لبنان با امام خمینی (رحمه‌الله) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مهم‌ترین تحولات منطقه طی چهار دهه حیات نظام جمهوری اسلامی ایران، روند رشد و بلوغ جریان مقاومت، نقش هدایت‌های رهبری انقلاب در عبور از بحران‌ها، پیش‌بینی امام راحل درباره‌ی آینده‌ی حزب‌الله، پیش‌بینی رهبر انقلاب اسلامی از سرانجام جنگ ۳۳ روزه و توصیه‌های معنوی ایشان برای عبور از شرایط سخت، شجاعانه‌ترین تصمیم رهبر معظم انقلاب و ده‌ها مطلب خواندنی دیگر را در ادامه می‌خوانید.

پیام این گفتگو را می‌توان در این جمله‌ی کوتاه خلاصه کرد: «مقاومت به‌رغم سختی‌هایش، کوتاه‌ترین، مؤثرترین و کم‌هزینه‌ترین راه پیروزی است».

آنچه در زیر می‌آید متن کامل گفتگوی اختصاصی نشریه‌ی مسیر دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای با حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان است. این شماره‌ی نشریه‌ی مسیر با عنوان «معادله‌ی نصر»، به‌زودی و به همراه اسناد، تصاویر و گفتگوهای منتشرنشده در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت. [تصاویر گفت‌وگو](#)

کیفیت‌ها

سایر

دریافت

گفتگو را می‌خواهیم با این سؤال شروع کنیم که در مقطعی که انقلاب اسلامی پیروز شد، شرایط منطقه چگونه بود؟

منطقه‌ی غرب آسیا چه شرایطی را داشت؟ به‌ویژه با توجه به اینکه یکی از ابعاد مهم انقلاب اسلامی بعد تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی آن است، با وقوع انقلاب اسلامی چه تغییراتی در معادلات منطقه رخ داد و شاهد چه تحولاتی شدیم؟ با پیروزی انقلاب اسلامی، در منطقه به‌طور عام و در لبنان به‌طور خاص چه اتفاقی افتاد؟

بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا جا دارد به شما خوشامد بگویم. اگر به گذشته بازگردیم و تحولات را رصد کنیم، خواهیم یافت که اندکی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در منطقه حادثه‌ی بسیار مهمی رخ داد و آن خروج جمهوری عربی مصر از نبرد کشورهای عربی با اسرائیل و امضای معاهده‌ای تحت عنوان معاهده‌ی کمپ‌دیوید بود. این رویداد به‌دلیل نقش مهم و مؤثر مصر در نبرد مذکور، تأثیر بسیار خطرناکی بر منطقه و همچنین بر نبرد عربی - اسرائیلی بر سر مسئله‌ی فلسطین و آینده‌ی فلسطین داشت.

پس از این حادثه در وهله‌ی اول این‌گونه به نظر رسید که نبرد تا حدود زیادی به نفع اسرائیل پیش می‌رود. علت این مسئله هم آن بود که دیگر، کشورهای عربی و گروه‌های مقاومت فلسطین در آن زمان بدون مصر قادر به مواجهه با قدرت‌های بزرگ نبودند. بنابراین اولاً وقوع چنین رویدادی موجب ظهور و بروز شکاف عمیقی در میان کشورهای جهان عرب شد.

ثانیاً شما به یاد دارید که در آن زمان اتحاد جماهیر شوروی در یک طرف و اردوگاه غربی به رهبری ایالات متحده‌ی آمریکا در طرف دیگر و مقابل هم قرار داشتند. بنابراین در منطقه‌ی ما شکاف وجود داشت؛ شکافی که کشورهای مرتبط با اتحاد جماهیر شوروی یعنی بلوک شرق و کشورهای وابسته به آمریکا یعنی بلوک غرب را از یکدیگر جدا کرده بود. بر همین اساس ما شاهد نوعی شکاف عمیق در میان کشورهای عربی در منطقه بودیم و این شکاف، پیامدهای وخیمی برای ملت‌ها به‌دنبال داشت و البته تبعاتی نیز برای نبرد عربی - اسرائیلی داشت. همچنین در آن زمان جنگ سرد میان اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده‌ی آمریکا به‌طور اساسی بر منطقه‌ی ما و تحولات آن تأثیر می‌گذاشت.

در خصوص لبنان باید گفت که لبنان هم جزئی از این منطقه است و به همین دلیل به‌شدت از تحولات آن از جمله اقدامات اسرائیل، نبرد عربی - اسرائیلی و همچنین شکاف‌های موجود در منطقه متأثر می‌شد. در آن زمان لبنان با مشکلات داخلی نیز مواجه بود و با جنگ داخلی دست‌وپنجه نرم می‌کرد. دشمن اسرائیلی در سال ۱۹۷۸ یعنی یک سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بخشی از جنوب لبنان را به اشغال خود در آورد و پس از آن، یک کمربند امنیتی را که از آن تحت عنوان «نوار مرزی» یاد شد در مرزهای لبنان و فلسطین ایجاد کرد. دشمن اسرائیلی از طریق این کمربند امنیتی به‌صورت روزانه به تجاوزهای خود علیه شهرها، روستاها و مردم لبنان ادامه می‌داد. لذا ما با یک مشکل کاملاً جدی به نام اشغالگری اسرائیل در بخشی از جنوب لبنان و تجاوزهای روزمره‌ی آن مواجه بودیم. جنگنده‌های اسرائیلی و توپخانه‌های آن‌ها جنوب لبنان را بمباران می‌کردند؛ عملیات‌های ربایش و انفجارهای متعدد توسط اسرائیل به بدترین شکل آن ادامه داشت و به‌دنبال این اقدامات وحشیانه، مردم آواره می‌شدند. این اتفاقات نیز بین

سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۹ یعنی کمی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به وقوع پیوست.

آیا **بهبانی** **آن‌ها** **حضور** **فلسطینی‌ها** **در** **لبنان** **بود؟**

بله؛ اسرائیلی‌ها به وجود مقاومت فلسطین و عملیات‌هایی که فلسطینیان انجام می‌دادند معترض بودند. اما این مسئله تنها یک بهانه بود، چراکه سلسله تجاوزهای اسرائیل به جنوب لبنان از سال ۱۹۴۸ آغاز شده بود؛ یعنی زمانی که مقاومت فلسطین در جنوب لبنان حضور نداشت. مقاومت فلسطین در اواخر دهه‌ی ۶۰ و اوایل دهه‌ی ۷۰ به‌ویژه پس از حوادث اردن و ورود گروه‌های فلسطینی از اردن به لبنان، کار خود را در جنوب لبنان آغاز کرد.

در این شرایط بود که انقلاب اسلامی ایران پیروز شد. این انقلاب زمانی به پیروزی رسید که فضایی از ناامیدی بر جهان عرب و جهان اسلام حاکم بود و نگرانی نسبت به آینده، فراگیر شده بود. خروج مصر از نبرد عربی - اسرائیلی و امضای معاهده‌ی کمپ‌دیوید توسط آن، تحمیل یک فرایند سیاسی تحقیرآمیز به فلسطینیان و جهان عرب، و همچنین ضعف حکمرانان کشورهای عربی، جملگی موجب ظهور و بروز یأس، حزن و اندوه، ناامیدی و نگرانی نسبت به آینده در آن زمان شده بود. لذا پیروزی انقلاب اسلامی ایران در چنین فضایی در وهله‌ی اول امیدهای ازدست‌رفته را در منطقه و در نزد ملت‌های منطقه به‌ویژه ملت‌های فلسطین و لبنان زنده کرد.

پیروزی انقلاب اسلامی همچنین موجب زنده شدن امید ملت‌هایی شد که وجود اسرائیل، عرصه را بر آن‌ها تنگ کرده بود؛ چراکه مواضع امام خمینی (رحمه‌الله) در قبال پروژه‌ی صهیونیستی، لزوم آزادسازی فلسطین و ایستادن در کنار گروه‌های مقاومت فلسطین، از همان ابتدا واضح و روشن بود. امام خمینی به حمایت از ملت فلسطین و آزادسازی و جب‌به‌وجب خاک آن و محو شدن اسرائیل - به‌عنوان یک رژیم اشغالگر در منطقه - از صفحه‌ی روزگار اعتقاد داشتند. بنابراین پیروزی انقلاب اسلامی در ایران موجب خلق امید فزاینده‌ای به آینده شد و روحیه و انگیزه‌ی حامیان مقاومت و همچنین گروه‌های مقاومت در منطقه را صدچندان ساخت.

پیروزی انقلاب اسلامی همچنین موجب حفظ موازنه‌ی قدرت در منطقه شد. مصر از نبرد با اسرائیل خارج شد و جمهوری اسلامی ایران وارد شد. بنابراین موازنه‌ی قدرت در نبرد عربی - اسرائیلی بار دیگر برقرار شد و به همین دلیل، پروژه‌ی مقاومت در منطقه وارد یک مرحله‌ی تاریخی جدید گشت. این اتفاق، نقطه‌ی آغاز نهضت اسلامی و جهادی در سطح جهان عرب و جهان اسلام و در میان شیعیان و اهل‌تسنن بود.

امام خمینی (رحمه‌الله) (شعارهای متعددی را در عرصه‌های گوناگونی همچون «مسئله‌ی فلسطین»، «وحدت اسلامی»، «مقاومت»، «مواجهه و رویارویی با ایالات متحده‌ی آمریکا»، «ثبات و پایداری»، «اعتماد و اطمینان ملت‌ها به پروردگار جهانیان و به خود» و «احیای ایمان به قدرت خود در مقابله با مستکبران و محقق ساختن پیروزی» مطرح ساختند. بدون شک این شعارها تأثیر بسیار مثبت و مستقیمی بر اوضاع منطقه در آن زمان داشت.

علاوه بر این فضای عمومی که به واسطه‌ی انقلاب اسلامی ایجاد شد و روحیه‌ی تازه‌ای که حضرت امام (رحمه‌الله) در جان مردم منطقه دمیدند و مقاومت را احیا کردند، شما به‌طور خاص چه خاطره‌ای در خصوص حضرت امام و مواضع ایشان در قبال مقاومت لبنان و «حزب‌الله» دارید؟

بله، اگر بخواهیم در این خصوص صحبت کنیم باید به واقعه‌ی آزادسازی شهر «خرمشهر» در ایران و به سال ۱۹۸۲ برگردیم. اسرائیلی‌ها به‌شدت از جنگ ایران و عراق یا همان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران احساس نگرانی می‌کردند. به همین دلیل پس از آزادسازی خرمشهر، اسرائیلی‌ها تصمیم حمله به لبنان را اتخاذ کردند. البته دلایل خود را داشت و ارتباط عمیقی میان پیروزی‌ها در جبهه‌ی ایران و تجاوزگری اسرائیل علیه لبنان وجود داشت. این‌گونه بود که اسرائیلی‌ها وارد جنوب لبنان، منطقه‌ی البقاع، جبل لبنان و ضواحی بیروت شدند. در آن زمان گروهی از علما، برادران و مجاهدان تصمیم به تشکیل مقاومت اسلامی و تأسیس تشکیلات اسلامی – جهادی مقاومت، متناسب با اوضاع جدید در سایه‌ی حمله‌ی اسرائیلی‌ها گرفتند.

در آن زمان، اسرائیل وارد تمام لبنان نشده بود بلکه حدود نصف لبنان یعنی تقریباً ۴۰ درصد مساحت کشور را تصرف کرده بود. ۱۰۰ هزار نظامی اسرائیلی در حالی که نیروهای چندملیتی آمریکایی، فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی را به بهانه‌ی حفظ صلح با خود همراه داشتند، وارد لبنان شده بودند. در همین حال، گروه‌های شبه‌نظامی‌ای در لبنان بودند که با اسرائیلی‌ها ارتباط داشتند و با آن‌ها همکاری می‌کردند. مقصودم از بیان این مسئله آن است که وضعیت در آن زمان، بسیار بسیار و بسیار بد بود.

پس از آن بود که گروهی از علما، مؤمنان و برادران مجاهد تصمیم به آغاز یک اقدام جهادی جدید به نام مقاومت اسلامی گرفتند که پس از مدت کوتاهی «حزب‌الله» نام‌گذاری شد. تشکیل این جبهه با تصمیم اعزام نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سوریه و لبنان جهت مقابله و مواجهه با تجاوزگری اسرائیل هم‌زمان شد. در ابتدا قصد و نیت این بود که نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در کنار نیروهای سوری و گروه‌های مقاومت لبنان و فلسطین بجنگند، اما پس از مدتی دامنه‌ی حملات اسرائیل محدود شد و بدین‌ترتیب دیگر یک جبهه‌ی نبرد کلاسیک وجود نداشت و نیاز به وجود عملیات‌های مقاومتی از سوی گروه‌های مردمی، بیش از هر زمان دیگری احساس شد.

در آن زمان بود که امام خمینی (رحمه‌الله) (مأموریت کمک و ارائه‌ی آموزش‌های نظامی به جوانان لبنانی را جایگزین مأموریت مواجهه‌ی نظامی مستقیم توسط سپاه و نیروهای ایرانی که به سوریه و لبنان آمده بودند کردند تا جوانان لبنانی، خودشان بتوانند با اشغالگران مبارزه کنند و عملیات‌های مقاومتی را انجام دهند.

بنابراین مأموریت نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سوریه و همچنین منطقه‌ی البقاع لبنان – در بعلبک و هرمل و جنتا – به ارائه‌ی آموزش‌های نظامی به جوانان لبنانی در پایگاه‌های آموزشی تغییر یافت. آن‌ها روش‌های

جنگی را به جوانان لبنانی آموزش می‌دادند و از آن‌ها حمایت لجستیکی به عمل می‌آوردند. صرف وجود سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در لبنان در آن زمان، انگیزه و روحیه بسیار بالایی به جوانان لبنانی و گروه‌های مقاومت برای ایستادن در برابر اسرائیل می‌بخشید.

همان‌طور که پیش‌تر گفتم، مقرر شد تا یک گروه بزرگ تشکیل شود و بدین ترتیب ۹ نفر به نمایندگی از برادران حامی مقاومت از جمله شهید سید عباس الموسوی (رضوان‌الله‌علیه) (برای پیگیری این مهم انتخاب شدند. طبعاً من در میان این ۹ نفر نبودم، چرا که در آن زمان سن و سال کمی داشتم و حدوداً ۲۲ یا ۲۳ ساله بودم. ۹ فرد مذکور به ایران رفتند و با مقامات و مسئولان جمهوری اسلامی ایران از جمله با امام خمینی (رحمه‌الله) دیدار کردند. آن‌ها در جریان دیدار با امام خمینی، ضمن ارائه‌ی شرحی از آخرین اوضاع لبنان و منطقه به ایشان، پیشنهاد خود در خصوص تشکیل جبهه‌ی مقاومت اسلامی را عرضه کردند. آن‌ها خطاب به امام خمینی (رحمه‌الله) گفتند «ما به امامت و ولایت و رهبری شما ایمان داریم. شما بفرمایید تکلیف ما چیست؟»

حضرت امام خمینی (رحمه‌الله) (در پاسخ به آن‌ها تأکید کردند که تکلیف شما مقاومت و ایستادن در برابر دشمن با تمام توان است؛ حتی اگر امکاناتتان محدود و تعدادتان کم باشد. این در حالی است که تعداد اعضای حزب‌الله در آن زمان کم بود. ایشان گفتند: «از صفر شروع کنید و توکل‌تان به خداوند متعال باشد و منتظر هیچ‌کس در جهان نباشید که به شما کمک کند. به خود تکیه کنید و بدانید که خداوند شما را یاری می‌کند. من پیروزی را در پیشانی شما می‌بینم». البته این [پیش‌بینی] در آن زمان مسئله‌ی عجیبی بود. امام خمینی این خط مشی را به فال نیک گرفتند و بدین ترتیب جلسه‌ای که طی آن برادران ما به محضر امام رسیدند، سنگ بنای تشکیل جبهه‌ی مقاومت اسلامی تحت نام مبارک «حزب‌الله» در لبنان را بنا نهاد.

در آن زمان برادران ما به امام گفتند «ما به ولایت، امامت و رهبری شما ایمان داریم اما در هر صورت کارهای شما بسیار زیاد است و سنی از شما گذشته است و ما به همین دلیل نمی‌توانیم به صورت مداوم درباره‌ی مسائل و قضایای مختلف مزاحمتان بشویم. از این رو از شما می‌خواهیم که نماینده‌ای را به نیابت از خود به ما معرفی کنید تا در خصوص مسائل مختلف به او مراجعه کنیم». «سپس ایشان، امام خامنه‌ای را که در آن زمان رئیس‌جمهور بودند، معرفی کرده و فرمودند: «آقای خامنه‌ای نماینده‌ی من هستند». بر همین اساس، روابط میان حزب‌الله لبنان و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از همان ساعات اولیه‌ی تأسیس و ایجاد این گروه آغاز شد؛ ما همواره در زمان‌های مختلف با ایشان در ارتباط بودیم و به صورت مداوم خدمت ایشان می‌رفتیم و گزارشی از آخرین وضعیت به ایشان ارائه می‌کردیم و ایشان نیز همواره مقاومت را می‌ستودند.

از جمله خاطرات من از حضرت امام (رحمه‌الله) (ماجرای وصیت‌نامه‌های چند عضو شهادت‌طلب حزب‌الله بود. می‌دانید که اولین تجربه‌ی عملیات استشهادی در لبنان اتفاق افتاد و برادران ما این کار را صورت دادند. برادران ما

در حزب الله نوار ویدئویی حاوی وصیت نامه های شهادت طلبانی که عملیات استشهادی بزرگی در لبنان انجام داده بودند و لرزه به اندام اشغالگران انداخته بودند را پیش از انتشار در رسانه ها برای ما ارسال کردند. این ویدئو برای حضرت امام نمایش داده شد و ایشان آن را مشاهده و درباره اش سخن گفتند. وصیت نامه ها بسیار زیبا و سرشار از شور و عرفان و عشق بودند. امام پس از مشاهده ی وصیت نامه ها گفتند: «این ها جوانان هستند». تمامی آن ها از جوانان بودند. ایشان سپس فرمودند: «این ها اهل عرفان حقیقی اند». واقعیت این است که امام به شدت تحت تأثیر وصیت نامه ها قرار گرفته بودند.

همراهی، توجه و حمایت امام (رضوان الله علیه) از مقاومت و حزب الله در لبنان، تا آخرین روز حیات مبارکش ادامه داشت. به یاد دارم حدود یک یا دو ماه پیش از وفات امام (رحمه الله) یعنی زمانی که ایشان در بستر بیماری بودند و بسیار کم با مسئولان داخلی و کمتر با مسئولان خارجی دیدار می کردند، من به عنوان عضو شورای حزب الله و مسئول اجرایی حزب الله به ایران رفتم و با السید القائد خامنه ای و همچنین مرحوم آیت الله رفسنجانی و دیگر مسئولان ایرانی دیدار کردم و گفتم «من می خواهم با حضرت امام دیداری داشته باشم». آن ها پاسخ دادند که ایشان در بستر بیماری هستند و با کسی ملاقات نمی کنند. من گفتم «تلاش خود را می کنیم» و آن ها نیز موافقت کردند. سپس به دفتر امام رفتم و تقاضای وقت ملاقات کردم. در آن زمان یکی از دوستان ما در بیت امام یعنی شیخ رحیمیان که به لبنانی ها اهتمام ویژه ای داشت، مسئله را با مرحوم سید احمد (رحمه الله علیه) در میان گذاشت و در روز دوم به من اطلاع دادند که برای ملاقات آماده شوم. طبعاً همه ی ما غافلگیر شده بودیم. به دیدار امام رفتم و هیچ کس آنجا نبود؛ یعنی حتی سید احمد هم آنجا نبود، حتی هیچ کدام از مسئولان از جمله مسئولان وزارت خارجه و سپاه پاسداران که معمولاً در ملاقات ها حاضر می شدند در آنجا نبودند. آقای رحیمیان نیز پس از همراهی من تا اتاق امام، از اتاق خارج شد و من تنها ماندم؛ به شدت تحت تأثیر هیبتی که در آنجا وجود داشت قرار گرفتم. امام روی یک صندلی بلند نشسته بودند و من نیز روی زمین نشستم. از شدت تحت تأثیر قرار گرفتن هیبتی که وجود داشت، صدایم در نمی آمد. امام به من گفتند: «نزدیک تر شو». نزدیک تر شدم و در کنار ایشان نشستم. با ایشان صحبت کردم و نامه ای را که به همراه داشتم به ایشان دادم. امام پاسخ مسائلی را که درباره ی تحولات آن زمان لبنان با ایشان در میان گذاشتم، دادند و سپس لبخندی زدند و فرمودند: «به تمامی برادرانمان بگو که نگران نباشند. من و برادرانم در جمهوری اسلامی ایران، همگی با شما هستیم. ما همیشه در کنار شما باقی خواهیم ماند». این آخرین دیدار من با حضرت امام (رحمه الله) بود.

شما فرمودید که در یک شرایط بسیار سخت، حزب الله تشکیل شد و فعالیت خود را آغاز کرد. فرمودید که ایران خود درگیر جنگ بود؛ در لبنان، رژیم صهیونیستی گاه و بی گاه بر مردم می تاخت و به قتل و غارت می پرداخت و به هر حال حزب الله در این شرایط سخت، کار خود را آغاز کرد. شما در بخشی از صحبت هایتان همچنین فرمودید که حضرت امام، شما را به حضرت آیت الله خامنه ای ارجاع دادند تا با ایشان در تماس باشید. از شما می خواهم هم به فرازهای مهمی که آیت الله خامنه ای پس از رحلت امام به شما رهنمود می دادند، اشاره کنید و هم ما را از تدابیری که ایشان در طول دوران ریاست جمهوری خود به شما ارائه می کردند مطلع سازید.

از همان اول که رابطه‌ی ما با حضرت آیت‌الله العظمی السید علی خامنه‌ای ایجاد شد، من در ادبیات خودم به ایشان گفتم «السید القائد» (۱) برادران من شورایی در حزب‌الله داشتند که تعداد اعضای آن در هر مرحله متفاوت بود. آن‌ها در زمان ریاست جمهوری السید القائد، مکرر خدمت ایشان می‌رفتند. آنچه در ادامه از آن زمان می‌گویم، تقریباً می‌توان گفت مربوط به هفت سال از دوره‌ی ریاست جمهوری ایشان و پیش از درگذشت امام (رحمه‌الله) است.

واقعیت آن است که السید القائد اهتمام ویژه‌ای به گروه‌های لبنانی داشتند و وقت خوبی را در اختیار این گروه‌ها قرار می‌دادند. من به یاد دارم که حتی برخی جلسات با ایشان دو یا سه ساعت و حتی چهار ساعت به طول می‌انجامید. ایشان به خوبی به سخنان ما گوش فرا می‌دادند. دوستان و برادران ما نیز امور را به‌طور کامل برای ایشان تشریح می‌کردند. همان‌طور که می‌دانید، در آن زمان همگی با یکدیگر هم‌رأی نبودند و برادران ما هر یک نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی با یکدیگر داشتند. السید القائد به تمامی نظرات و دیدگاه‌ها و استدلال‌ها گوش فرا می‌دادند. طبیعتاً در این میان مشکل زبان و گویش عربی هم از سوی السید القائد وجود نداشت، چراکه ایشان مسلط به زبان عربی بودند و به‌طور کامل قادر به سخن گفتن به این زبان بودند. ایشان به زیبایی به زبان عربی صحبت می‌کردند.

البته ایشان ترجیح می‌دادند یک مترجم عربی همراهشان باشد؛ اغلب به زبان فارسی سخن می‌گفتند اما زمانی که لبنانی‌ها به زبان عربی حرف می‌زدند، ایشان نیازی به ترجمه نمی‌دیدند. تسلط کامل ایشان بر زبان عربی کمک زیادی به درک عمیقشان از مشکلات و همچنین دیدگاه‌های برادران لبنانی ما می‌کرد. نکته‌ی مهم این است که علی‌رغم برخورداری السید القائد از اختیارات کامل از سوی امام خمینی، ایشان تلاش می‌کردند که برای ما نقش راهنما و نشان‌دهنده‌ی مسیر را ایفا کنند و کمک می‌کردند تا ما خود تصمیم‌گیرنده باشیم. من همواره به یاد دارم که در تمامی جلسات، در آن زمان و بعد از آنکه ایشان رهبر شده بودند، هرگاه السید القائد می‌خواستند نظری بدهند، می‌گفتند پیشنهاد من این است؛ مثلاً در نظر و دیدگاهشان به نتیجه‌ای می‌رسیدند اما می‌گفتند شما بنشینید با یکدیگر مشورت کنید و تصمیمی را که صحیح است اتخاذ کنید.

حقیقتاً السید القائد در آن مرحله‌ی حساس ضمن پرورش فکری، علمی و ذهنی فرماندهان و رهبران حزب‌الله، نقش مهمی در هدایت این گروه ایفا کردند تا بدین ترتیب برادران ما بتوانند با اعتماد به نفس بالا و اعتماد به توانایی‌های خود حتی در سخت‌ترین مسائل تصمیم‌گیری کنند. ایشان نظر می‌دادند اما این ضرب‌المثل معروف را که می‌گوید «صلاح مملکت خویش خسروان دانند» را به کار می‌بردند. ایشان می‌گفتند: «شما اهل لبنانید و نسبت به امور خود بهتر آگاهید. ما در نهایت بعضی نظرات را می‌دهیم و شما می‌توانید از آن استفاده کنید. اما این خودتان هستید که تصمیم می‌گیرید. منتظر نباشید کسی به نیابت از شما تصمیم‌گیری کند». بنابراین از ناحیه‌ی تربیتی حزب‌الله و رشد و پیشرفت سریع آن، نقش السید القائد در آن مرحله، بسیار مهم، بزرگ و جدی بود.

برادران ما دو یا سه مرتبه در سال به ایران می‌رفتند؛ یعنی تقریباً هر شش ماه سفری به ایران داشتند تا از اوضاع ایران

و همچنین دیدگاه‌های مسئولان ایرانی در خصوص تحولات منطقه مطلع شوند، چراکه در آن زمان تحولات بسیار سریعی در منطقه در حال به وقوع پیوستن بود. طبیعتاً در آن زمان جنگ نیز وجود داشت؛ جنگ تحمیلی هشت‌ساله علیه ایران و پیامدهای آن برای منطقه. بنابراین برادران ما دائماً به اطلاعات و مشورت با ایران و برخورداری از حمایت‌های آن نیاز داشتند. در آن زمان اگر احیاناً برادران ما با مسئله‌ای مهم و فوری مواجه می‌شدند، من را به ایران می‌فرستادند، چراکه من از همه کوچک‌تر بودم و تشکیلات حفاظتی نداشتم؛ تنها من بودم و با یک کیف که آن را با خود حمل می‌کردم. یعنی سفرهای من به ایران، از آنجایی که شخصیت معروفی نبودم، پیچیده نبود و در معرض تهدید امنیتی قرار نداشتم.

از سوی دیگر، من بیشتر از دیگر برادران حزب‌الله که با ما بودند، با زبان فارسی آشنایی داشتم و به همین دلیل، آن‌ها ترجیح می‌دادند من به ایران سفر کنم. از همان ابتدا مهر و محبت میان من و برادران ایرانی وجود داشت. برادران به من می‌گفتند که تو ایرانی‌ها را دوست داری و ایرانی‌ها نیز تو را دوست دارند، پس خودت به ایران برو. من از سوی برادرانم در لبنان خدمت السید القائد می‌رسیدم و یک تا دو ساعت در خدمتشان بودم. حتی زمانی که مطالب و مباحث تمام می‌شد و عزم خروج می‌کردم، ایشان می‌گفتند: «چرا عجله دارید؟ همچنان بمانید و اگر حرفی باقی مانده، مطرح کنید». آن مرحله برای حزب‌الله بسیار مهم بود، چراکه حزب‌الله روی مسائل اساسی، رویکردهای اساسی و اهداف اساسی تمرکز کرده بود. یعنی ما و برادران، مجموعه‌ای دارای نظرات مختلف بودیم اما سرانجام توانستیم یک متن واحدی تألیف کنیم. اکنون می‌توانم بگویم که ما در حزب‌الله یک دیدگاه واحد داریم؛ دیدگاه‌ها به دلیل حوادث و تجربیاتی که پشت سر گذاشته شده است و همچنین در سایه‌ی ارشادات و راهنمایی‌ها و رهبری حضرت امام (رحمه‌الله) و السید القائد – چه در زمان حیات امام و چه پس از درگذشت ایشان – متحد و یکپارچه شده‌اند.

به سال ۶۸ که حضرت امام به رحمت خدا می‌روند و مردم ما و علاقه‌مندان به انقلاب اسلامی همه عزادار می‌شوند، می‌رسیم. آن لحظات، لحظات قاعدتاً حساسی، هم برای کشور ما و هم برای علاقه‌مندان انقلاب اسلامی بود؛ زمانی که حضرت آقا به‌عنوان جانشین امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) انتخاب شدند. مختصر بفرمایید که در آن شرایط و آن مقطع، شما چه وضعیتی داشتید؟ مقداری هم با تفصیل بیشتری از اتفاقاتی که با آن‌ها در آن برهه‌ی پس از ارتحال حضرت امام در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مواجه شدید، برایمان بگویید. ما یک دوران خیلی حساسی را در آن زمان داشتیم، چراکه آن دوران حدوداً با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و آغاز یکجانبه‌گرایی آمریکا و پایان جنگ سرد، مصادف می‌شد. در همان زمان دیدیم که رژیم صهیونیستی بحث مذاکرات سازش را مطرح کرد و از طرفی هم انقلاب اسلامی در شرایط خاصی قرار گرفت. قطعاً آمریکایی‌ها برای دوران پس از ارتحال امام (رحمه‌الله) طراحی‌هایی داشتند. می‌خواهیم درباره‌ی آن شرایط برای ما سخن بگویید و آن شرایط را برایمان توصیف کنید و اینکه حضرت آقا با تحولات مهمی که در سطح منطقه و بین‌الملل به وقوع می‌پیوست، چگونه مواجه شدند؟ همان‌طور که می‌دانید در زمان حیات امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) اعضای حزب‌الله لبنان و حامیان مقاومت، روابط

بسیار نزدیکی با ایشان - چه از ناحیهی فکری و چه از ناحیهی فرهنگی - داشتند. با این حال، اعضای حزب الله از لحاظ عاطفی و احساسی نیز به شدت به حضرت امام وابسته بودند. آن ها حقیقتاً مانند بسیاری از ایرانی هایی که در جبهه می جنگیدند، عاشق امام بودند. اعضای حزب الله لبنان به ایشان مانند یک امام، رهبر، ارشادگر، مرجع تقلید و پدر می نگریستند. من تا به حال مشاهده نکرده بودم که لبنانی ها تا این اندازه عاشق و دوستدار شخصی باشند. از همین روی، رحلت امام در آن روز، کوهی از حزن و اندوه را برای لبنانی ها به بار آورد؛ حزنی که قطعاً کمتر از حزن و اندوه ایرانیان نبود.

بنابراین مسئلهی اول ارتباط عاطفی لبنانی ها با حضرت امام (رحمه الله) بود. اما از سوی دیگر، نگرانی بزرگی نیز در آن هنگام وجود داشت و آن این بود که رسانه های غربی دائماً از دوران پس از امام خمینی سخن می گفتند و مدعی بودند که مشکل اصلی، این مرد است و ایران پس از ایشان تجزیه شده و جنگ داخلی در آن به وقوع می پیوندد. آن ها می گفتند در ایران جنگ داخلی و درگیری های شدید رخ می دهد و هیچ جایگزینی برای رهبری این کشور وجود ندارد. جنگ روانی بسیار شدیدی در سال آخر از زندگی پربرکت امام (رضوان الله تعالی علیه) به ویژه در سایهی اتفاقات آن زمان مانند عزل مرحوم آقای منتظری و مسائل دیگر ایجاد شده بود. به همین دلیل، برخی نگرانی ها وجود داشت. در آن زمان، این گونه به ما گفته می شد که جمهوری اسلامی ایران که شما به آن تکیه می کنید و به آن ایمان و اعتماد دارید، پس از رحلت امام در مسیر سقوط و فروپاشی قرار می گیرد. بنابراین مسئلهی دوم، جنگ روانی دشمن بود.

مسئلهی سوم عدم آگاهی ما از وضعیت دوران پس از رحلت امام بود. ما نمی دانستیم که پس از ایشان، امور به چه سمت و سویی سوق داده می شود و چه اتفاقی می افتد و به همین دلیل نگران بودیم. زمانی که پس از رحلت امام، از طریق تلویزیون، حوادث را دنبال می کردیم، با مشاهدهی امنیت ملی و آرامش در ایران، و همچنین حضور پرشکوه ملت ایران در مراسم تشییع پیکر امام کمی اطمینان خاطر و آرامش قلب پیدا کردیم.

ما مطمئن شدیم که ایران نه به سمت جنگ داخلی و نه به سمت تجزیه و فروپاشی، پیش نمی رود و در نهایت ایرانی ها در یک فضای معقول و خوب، رهبری مناسب را انتخاب می کنند. ما همچون تمامی ایرانیان، منتظر تصمیم مجلس خبرگان در این خصوص بودیم. واقعیت مطلب آن است که انتخاب السید القائد به عنوان رهبر جمهوری اسلامی ایران از سوی مجلس خبرگان برای لبنانی ها غیر قابل پیش بینی بود، زیرا ما شخصیت های ایرانی را به خوبی نمی شناختیم و نمی دانستیم که آیا فردی بهتر، عالم تر و شایسته تر از السید القائد برای رهبری وجود دارد یا نه؟ ما فقط مسئولانی را می شناختیم که با آن ها در ارتباط بودیم. انتخاب السید القائد در این مسئولیت، به صورت غافلگیرانه و غیر عادی، باعث خشنودی، خرسندی و اطمینان خاطر ما شد. در هر صورت، ما از این مرحله عبور کردیم، رابطه مان را در شرایط جدید آغاز کردیم و این رابطه ادامه پیدا کرد.

آیا فرد خاصی برای ارتباط میان حزب الله و آیت الله خامنه‌ای در نظر گرفته شده بود؟

پس از مدت کمی به ایران سفر کردیم و رحلت امام (رضوان الله علیه) را تسلیت گفتیم و خدمت السید القائد رسیدیم. ایشان همچنان در مقر ریاست جمهوری بودند و در آنجا مردم را به حضور می پذیرفتند. با ایشان به صورت حضوری و مستقیم دست بیعت دادیم. برادران ما خطاب به ایشان گفتند «شما در زمان حیات امام نماینده‌ی ایشان در امور لبنان، فلسطین و منطقه و همچنین رئیس جمهوری ایران بودید و وقت داشتید، اما اکنون رهبر جمهوری اسلامی و تمامی مسلمانان هستید و به همین دلیل، شاید به قدر گذشته، وقت برای ما نداشته باشید؛ لذا از شما می خواهیم که نماینده‌ی ما را از سوی خود معرفی کنید تا مدام مزاحمتان نشویم». در این لحظه، السید القائد لبخندی زدند و فرمودند: «من هنوز جوان هستم و ان شاء الله وقت دارم. من اهتمام ویژه‌ای به مسائل منطقه و مقاومت دارم و به همین دلیل با یکدیگر به صورت مستقیم در ارتباط باقی خواهیم ماند». ایشان برخلاف امام خمینی (رحمه الله) هیچ نماینده‌ی ما را از سوی خود معرفی نکردند تا در خصوص مسائلمان به او مراجعه کنیم. طبیعتاً ما هم نمی خواستیم زیاد مزاحمت ایجاد کنیم و به زمان زیادی از سوی حضرت السید القائد احتیاج نداشتیم؛ به ویژه در سال‌های اول که اصول، اهداف، مبانی، ضوابط و خط مشی‌ای که داشتیم، پاسخگوی همه چیز بود و مسائل را سامان می داد. همه‌ی این‌ها از نعمت‌های الهی بود؛ نعمت هدایت کاملاً واضح بود و نیازی نبود که دائماً مزاحم ایشان شویم. لذا ما هم به همین صورت که السید القائد فرمودند، به کار خود ادامه دادیم. این موارد پاسخ به بخشی از سؤال شما پیرامون رابطه‌ی ما با السید القائد بعد از انتخاب ایشان به عنوان رهبر و ولی امر مسلمین پس از رحلت امام بود.

اما در خصوص حوادثی که رخ داد، باید گفت که طبیعتاً حوادث پس از رحلت امام (رحمه الله) بسیار بزرگ و خطرناک بودند. در آن زمان، موضوع و مسئله‌ی مهم برای ما تداوم راه مقاومت در لبنان بود؛ مسئله‌ای که السید القائد نیز از همان ابتدا روی آن تأکید داشتند. السید القائد ارشادات و رهنمودهای فراوانی به مسئولان جمهوری اسلامی برای اهتمام و عنایت ویژه به مقاومت در لبنان و همچنین در منطقه داشتند و می گفتند که درست مانند دوران حیات امام که جمهوری اسلامی، اندیشه و راه و روش و اصول و فرهنگ امام را در دستور کار خود داشت، اکنون نیز من همین مسیر را کامل می کنم و بر لزوم ادامه‌ی آن تأکید دارم.

از همین روی، خداوند متعال بر ما منت گذاشت تا حتی در سایه‌ی جابه‌جایی دولت‌ها در ایران، جابه‌جایی مسئولان در وزارتخانه‌ها و نهادهای رسمی و برخی تفاوت‌های خط مشی سیاسی آن‌ها با یکدیگر، تغییری در موضع جمهوری اسلامی در حمایت از مقاومت در منطقه و به ویژه لبنان، ایجاد نشود. نه تنها این اتفاق نیفتاد، بلکه امور، بهتر نیز پیش رفت، زیرا پس از هر دولت، پس از هر رئیس جمهور و پس از هر مسئول، وضعیت، مستحکم‌تر نیز شد و این مهم در سایه‌ی عنایت شخصی السید القائد به حزب الله لبنان و مقاومت در منطقه حاصل شد. حالا می توانیم وارد بحث حوادث سیاسی بشویم، چراکه جنبه‌ی ارتباط با السید القائد را توضیح دادیم که چگونه کار را پس از رحلت امام (رحمه الله)

مهم‌ترین مسئله‌ی مربوط به ما در آن مرحله یعنی در زمان رهبری السید القائد، مشکلات داخلی لبنان بود. در آن مرحله، شما به خوبی می‌دانید که مشکلاتی میان حزب‌الله و جنبش «أمل» وجود داشت و السید القائد اهتمام ویژه‌ای به این مسئله ورزیدند. از همین روی، مهم‌ترین مسئله‌ای که در دوره‌های ابتدایی رهبری السید القائد برای ما اتفاق افتاد، حل و فصل مشکلات داخلی بین حزب‌الله لبنان و جنبش أمل بود. این اتفاق مبارک در سایه‌ی ارشادات و رهنمودهای ویژه‌ی السید القائد و تماس‌های مسئولان جمهوری اسلامی ایران با رهبران حزب‌الله و جنبش أمل از جمله آقای «نبیه بری» رئیس کنونی پارلمان لبنان و همچنین با مقامات سوری به وقوع پیوست. بدین ترتیب جنبش‌های مقاومت در لبنان با یکدیگر متحد شدند و این دستاورد به برکت السید القائد و تأکیدات شدید ایشان به دست آمد.

السید القائد هرگونه مشکل، درگیری و مناقشه میان گروه‌های لبنانی را رد می‌کردند و همواره بر لزوم ارتباطات گسترده میان آن‌ها و برقراری صلح به هر قیمت تأکید داشتند. این تلاش‌ها سال‌ها زمان بُرد، یعنی دو تا سه سال طول کشید که ما از آن مرحله عبور کنیم. اگر امروز شاهد روابط نزدیک و تنگاتنگ میان حزب‌الله لبنان و جنبش أمل هستیم، این السید القائد بودند که با رهنمودهایشان سنگ بنای چنین روابطی را بنا نهادند. امروز روابط میان حزب‌الله و أمل نه یک روابط راهبردی که نوعی روابط فوق راهبردی است. ما به فضل حل مشکلات میان حزب‌الله و جنبش أمل و همکاری‌های این دو با یکدیگر، توانستیم راه مقاومت را ادامه داده و به دفاع از لبنان و جنوب لبنان پردازیم. دستاورد و پیروزی بزرگ سال ۲۰۰۰ علیه رژیم صهیونیستی در سایه‌ی چنین وحدتی محقق شد. در سال ۲۰۰۶ و در جریان جنگ ۳۳ روزه‌ی رژیم صهیونیستی در جنوب لبنان نیز همین وحدت برای ما چاره‌ساز شد و توانستیم در جنگ «تموز» مقاومت کرده و شکست را به دشمن تحمیل کنیم. امروز پیروزی‌های سیاسی در لبنان و منطقه ادامه دارد. یکی از عوامل اساسی قدرت سیاسی، ملی و نظامی حزب الله، همین انسجام، وحدت و روابط حسنه است.

من به یاد می‌آورم که در آن زمان، پس از شهادت السید عباس (رضوان الله علیه) (برادرانمان مرا به‌عنوان دبیرکل برگزیدند. پس از آن، ما به دیدار السید القائد رفتیم. ایشان مواردی را مطرح کردند و از جمله فرمودند: «اگر می‌خواهید که قلب مولايمان صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و همچنین قلوب تمامی مؤمنان شاد شود، باید برای حفظ آرامش در کشورتان تلاش کنید. باید در مسیر همکاری با یکدیگر به‌ویژه همکاری میان حزب‌الله و أمل، و علامه فضل‌الله و شیخ شمس‌الدین گام بردارید». در آن زمان، علامه فضل‌الله و شیخ شمس‌الدین هر دو در قید حیات بودند. السید القائد تأکید بسیاری بر روی تقویت وحدت داخلی در لبنان داشتند. تأکید ایشان بر روی حفظ وحدت در میان شیعیان، میان شیعیان و اهل تسنن و به‌طور کلی میان مسلمانان بود. اما مهم‌ترین و اولین موضوع، روابط حزب‌الله و أمل و وضعیت داخلی شیعیان بود. موضوع مهم دیگری که ایشان روی آن تأکید داشتند، راهبرد درهای باز حزب‌الله به روی دیگر گروه‌های سیاسی لبنانی - علی‌رغم وجود برخی اختلافات دینی، سیاسی، عقایدی و ایدئولوژیک - بود. ایشان در راهبرد درهای باز، بر لزوم وحدت میان مسلمانان و مسیحیان اصرار داشتند و در

جلسات داخلی روی آن تأکید می‌کردند. تحقق این مهم نیز از برکات رهبری داهیان‌های ایشان بود.

در جلسات بر روی ادامه‌ی مقاومت، مقابله با تجاوزگری و عزم برای آزادسازی جنوب لبنان تأکید وجود داشت. به همین دلیل السيد القائد اهتمام ویژه‌ای به مسئله‌ی مقاومت و پیشرفته‌سازی آن داشتند. ایشان همواره تأکید می‌کردند که مقاومت باید پیشرفت کند، بزرگ‌تر شود و در نهایت، اراضی اشغال‌شده را بازپس بگیرد. از این رو، ایشان همواره به صورت جدی مقاومت را به تداوم راه خود تشویق می‌کردند. شما می‌دانید که در آن زمان، مشکلی وجود داشت و آن این بود که برخی گروه‌های مقاومت – غیر از حزب‌الله – خود را درگیر مسائل سیاسی داخلی کرده بودند و بدین ترتیب مأموریت مقاومت به تدریج توسط آن‌ها مغفول واقع می‌شد. این امر سبب می‌شد تا مقاومت تنها در حزب‌الله و جنبش أمل - البته بیشتر حزب‌الله - منحصر شود. حتی در داخل حزب‌الله نیز برخی برادران ما تمایل به رفتن در میدان سیاست داخلی داشتند اما با این حال، السيد القائد همواره بر لزوم اولویت‌بخشی به مأموریت مقاومت و کارهای جهادی تأکید می‌کردند.

پایان **بخش** **اول** **دریافت** **فیلم**

«آغاز بخش دوم» دریافت فیلم

از جمله اتفاقات مهمی که در آن زمان در منطقه رخ داد، شکل‌گیری روندی تحت عنوان «روند سازش» یعنی مذاکرات اسرائیلی - عربی بود؛ چیزی که از آن به عنوان «روند صلح» یاد می‌کنند. این روند پس از مذاکرات عربی - اسرائیلی شکل گرفت. به یاد دارید که در سال ۱۹۹۳ توافقی میان آقای «یاسر عرفات» و اسرائیلی‌ها یعنی «اسحاق رابین» و «شیمون پرز» شکل گرفت؛ توافقی که تحت نظارت ایالات متحده‌ی آمریکا به سرانجام رسید. این توافق در نهایت «اسلو» نام‌گذاری شد. این مسئله طبیعتاً مسئله‌ی بسیار خطرناکی بود و تأثیر منفی بر روند نبرد عربی - اسرائیلی داشت. علت خطرناک بودن آن هم این بود که طبق توافق صورت‌گرفته، سازمان آزادی‌بخش فلسطین، اسرائیل را به رسمیت شناخت و بدین ترتیب عملاً از اراضی ۱۹۴۸ یعنی اراضی اشغال‌شده توسط رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ دست کشید. همچنین در این توافق آمده بود که موضوع مذاکرات، قدس شرقی، کرانه‌ی باختری و نوار غزه خواهد بود و درباره‌ی دیگر مناطق فلسطین، کار تمام شده است. این مشکل بزرگی بود.

از سوی دیگر، توافق مذکور راه را به روی بسیاری دیگر از کشورهای عربی برای آغاز مذاکرات با اسرائیل و توافق با آن و در نهایت عادی‌سازی روابط با تل‌آویو باز می‌کرد. این مسئله بسیار خطرناک بود. در آن زمان السيد القائد، جنبش‌های مقاومت فلسطین از جمله «حماس» و «جهاد اسلامی» و همچنین جبهه‌ی ملی آزادی فلسطین، با توافق اسلو مخالف بودند. گروه فرماندهی کل (جبهه‌ی مردمی برای آزادی فلسطین) و برخی دیگر از گروه‌های فلسطینی نیز با این توافق مخالفت کردند. حزب‌الله و گروه‌های لبنانی نیز با آن مخالفت کردند. ما علیه این توافق تظاهرات کردیم اما به سمت ما تیراندازی شد و ما شهدایی را در این راه در ضاحیه‌ی جنوبی بیروت دادیم.

در هر صورت، این یک پیچ و دورهی بسیار خطرناکی بود. با خود فکر کردیم که هم‌اکنون چه اقدامی را باید در قبال توافق اسلو صورت دهیم؟ ظهور و بروز این مسئله (توافق اسلو و مرحله‌ی مابعد آن) موجب گسترش و تحکیم روابط میان حزب‌الله و گروه‌های فلسطینی از جمله حماس و جهاد اسلامی شد و مسیر مقاومت در اراضی اشغالی فلسطین را نیز قدرت بخشید.

اینجا یک مسئله‌ی مهم وجود دارد و آن، بصیرت عمیق السید القائد و فهم دقیق ایشان درباره‌ی آینده بود؛ هرچند که من معتقدم این ادراک دقیق ایشان از آینده، جزو کراماتشان بوده و نشئت گرفته از ایمان، معرفت و ارتباطشان با خداوند متعال و مورد تأیید بودنشان از سوی خداوند است و تنها جنبه‌ی عقلانی ندارد.

در آن زمان مذاکراتی کلید خورد و از آن تحت عنوان مذاکرات سوری - اسرائیلی یاد شد. آن زمان «حافظ اسد» رئیس‌جمهوری سوریه و «اسحاق رابین» نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی بود. مذاکرات میان آن‌ها ابتدا سرّی بود و سپس علنی شد. آن‌ها تحت نظارت «کلیتون» با یکدیگر در آمریکا دیدار می‌کردند و حصول توافق میان آن‌ها به مسئله‌ای قریب‌الوقوع تبدیل شده بود. در آن زمان، گفته می‌شد که اسحاق رابین با بازگرداندن جولان اشغالی به سوریه موافقت کرده است.

بر اساس آنچه گفته می‌شد، این فضا در منطقه ایجاد شد که اسرائیل و سوریه با یکدیگر توافق خواهند کرد. این فضا در سوریه، لبنان، فلسطین و تمام منطقه وجود داشت. من به یاد دارم که آن موقع برخی از ما می‌پرسیدند که در صورت توافق سوری - اسرائیلی، شما یعنی حزب‌الله چه خواهید کرد؟ اگر سوریه و اسرائیل توافق کنند، موضع حزب‌الله چه خواهد بود؟ اگر این توافق صورت بگیرد، سرنوشت حزب‌الله و گروه‌های مقاومت اسلامی چه می‌شود؟ ما برای بررسی موضوع، جلسات متعددی را برگزار می‌کردیم تا درباره‌ی آینده برنامه‌ریزی کنیم. در آن زمان گمان می‌کردیم که توافق نهایی میان رابین و اسد حاصل شده است. نه فقط حزب‌الله بلکه تمام لبنانی‌ها، سوری‌ها و فلسطینیان، توافق را نهایی شده می‌دانستند. نشست‌های داخلی بزرگی را برگزار کردیم و درباره‌ی آینده گفتگو کردیم. درباره‌ی موضوعات سیاسی، نظامی، تسلیحاتی، حتی درباره‌ی موضوع اسم گفتگو کردیم. برخی می‌گفتند آیا اسم ما «حزب‌الله» باقی بماند یا اسم جدیدی را متناسب با شرایط جدید انتخاب کنیم؟ برخی از برادران ما در لیست سیاه آمریکا قرار داشتند و این بحث بود که آیا آن‌ها را در لبنان نگاه داریم یا از لبنان خارج کنیم؟ به‌عنوان مثال، اسم شهید حاج عماد مغنیه (رحمه‌الله) در آن لیست بود. خلاصه مجموعه‌ای از پیشنهادات مختلف را نوشتیم.

✪ در آن زمان، حزب‌الله کانال ارتباطی با شخص حافظ اسد نداشت که از تصمیم وی مطلع شود؟ نکته اینجاست که تمامی داده‌ها و اطلاعات موجود به ما اطمینان می‌داد که مذاکرات سوری - اسرائیلی به نتیجه می‌رسد. در آن زمان، درخواست اصلی اسد بازپس‌گیری جولان و عقب‌نشینی اسرائیل از مرزهای چهارم ژوئن ۱۹۶۷ بود و رابین نیز با آن موافقت کرده بود. در نهایت ما نزد السید القائد رفتیم. ایشان خیلی ما را تحمل کردند؛ چراکه

در جریان آن دیدار، تمامی مباحث مطرح شده و پیشنهادات ارائه شده از سوی افراد مختلف را خدمت ایشان عرض کردیم. ایشان نیز در آن دیدار که با حضور برخی از مسئولان ایرانی برگزار می شد، به تمامی سخنان ما گوش دادند و در حالی که تمامی مسئولان ایرانی بدون استثنا اعتقاد داشتند مذاکرات سوری - اسرائیلی تمام شده است، فرمودند: «اینکه شما بدترین سناریوها و احتمالات را در نظر بگیرید و برای مواجهه با آنها برنامه ریزی کنید خوب است، اما من به شما می گویم که این اتفاق نخواهد افتاد و صلحی میان سوریه و اسرائیل محقق نخواهد شد. پس هر چه را که نوشتید و آماده کردید، کنار بگذارید. بروید و به مقاومتان ادامه دهید و تلاش مضاعفی را برای دستیابی به سلاح و امکانات و نیروی انسانی صورت دهید. نگران این مسئله هم نباشید چرا که صلحی میان سوریه و اسرائیل اتفاق نخواهد افتاد». تمامی حاضران در جلسه از ایرانی ها گرفته تا لبنانی ها از قاطعیت کلام السید القائد غافلگیر شدند. ایشان نگفتند که بعید می دانم این اتفاق بیفتد یا اینکه ممکن است احتمال دیگری نیز وجود داشته باشد، بلکه گفتند قطعاً چنین اتفاقی رخ نمی دهد. ایشان با قاطعیت فرمودند: «موضوع را فراموش کرده و آن را کنار بگذارید، به کارتان بهتر و قوی تر از گذشته ادامه دهید.»

در هر صورت ما غافلگیر شدیم، به لبنان بازگشتیم و بر مبنای دیدگاه السید القائد به کار خود ادامه دادیم. تنها دو هفته از دیدار ما با السید القائد سپری شده بود که یک جشن بزرگ با حضور بیش از ۱۰۰ هزار نفر در تل آویو برگزار شد و در حالی که «اسحاق رابین» در آنجا سخنرانی می کرد، فردی از میان یهودیان تندرو به سمت او آتش گشود و رابین را به قتل رساند. پس از رابین، شیمون پرز به عنوان نخست وزیر رژیم صهیونیستی انتخاب شد. او شخصیت ضعیفی داشت و در نگاه اسرائیلی ها از لحاظ سابقه نظامی و مورد اعتماد بودن، در سطح اسحاق رابین نبود.

به یاد دارید که در آن زمان، عملیات استشهادی بزرگی توسط مجاهدان حماس و جهاد اسلامی در قلب تل آویو و قدس به وقوع پیوست و پایه های قدرت رژیم اسرائیل را به لرزه در آورد و موجب ترس و هراس مقامات صهیونیست شد. پس از این عملیات استشهادی بزرگ بود که یک نشست فوق العاده در شهر «شرم الشيخ» مصر با حضور «کلینتون» و همچنین «یلتسین» رئیس جمهوری وقت روسیه برگزار شد. بسیاری از کشورهای جهان نیز در این نشست حضور داشتند. این در حالی بود که رئیس جمهوری فقید سوریه یعنی «حافظ اسد» مشارکت در نشست مذکور را رد کرد.

واقعیت آن است که نشست مذکور در نهایت علیه سه گروه اعلام جنگ کرد: اول حزب الله، دوم حماس و جهاد اسلامی و سوم جمهوری اسلامی ایران به دلیل حمایت های آن از مقاومت در منطقه. این نشست با وجود حجم گسترده ای که داشت، نتوانست خوف و هراس را بر صفوف حزب الله و دیگر گروه های مقاومت در منطقه حاکم سازد؛ به ویژه اینکه در آن زمان موضع السید القائد در قبال مقاومت و ادامه ای راه آن، واضح و قاطعانه بود. بنابراین توافقنامه ای اسلو مجموعه ای از حوادث را رقم زد؛ حوادثی که در این مسیر، بسیار مهم و خطرناک بودند.

پس از آن اسرائیل در سال ۱۹۹۶ در عملیاتی تحت عنوان «خوشه های خشم» به لبنان حمله کرد و به قتل عام بی سابقه

در «قانا» مبادرت ورزید؛ حادثه‌ای که به «گشتار قانا» معروف شد. ما نیز در مقابل اسرائیلی‌ها مقاومت کردیم و پیروز شدیم. اندکی بعد - یعنی دو یا سه هفته‌ی بعد - نیز انتخابات اسرائیل برگزار شد و طی آن، شیمون پرز شکست خورد و به جای حزب «عمل»، حزب «لیکود» روی کار آمد و «بنیامین نتانیاو» نخست‌وزیر اسرائیل شد. او پس از روی کار آمدن، گفت «من به هیچ یک از تعهدات اسحاق رابین و شیمون پرز در خصوص سوریه و مذاکرات با حافظ اسد، پایبند نیستم». اینجا بود که غائله‌ی مذاکرات سوری - اسرائیلی تمام شد. ما از سال ۱۹۹۶ سخن گفتیم و اکنون در سال ۲۰۱۹ هستیم؛ در حالی که روند سازش در بدترین وضعیت خود قرار دارد.

همان‌طور که اشاره کردید، در فضایی که ایجاد شده بود، این احساس پدید آمد که سازش قریب‌الوقوع در جریان است و در این میان، طبعاً مردم فلسطین در حال ذبح شدن بودند. آیا از سوی کشورهای موافق این سازش، تماسی با شما برقرار شد که حزب‌الله نیز در این مسیر قرار بگیرد؟ آیا آن‌ها پیغامی مبنی بر تشویق شما به پذیرش سازش با اسرائیل ارسال کردند؟

تماس مستقیمی در این خصوص با حزب‌الله وجود نداشت. آن‌ها از ما ناامید بودند زیرا عقل، اراده، ایمان و عزم ما را به خوبی می‌دانستند. اما به‌طور کلی برخی کشورهای عربی، لبنان را تحت فشار قرار داده بودند. آن‌ها علیه دولت و ملت لبنان اعمال فشار می‌کردند تا تن به سازش با اسرائیل دهند. آن‌ها تهدید می‌کردند که در صورت عدم پذیرش سازش، اسرائیل لبنان را نابود می‌کند و جهان عرب از بیروت روی می‌گرداند. این نوع فشارها وجود داشت اما تماس مستقیم مهمی برقرار نشد، زیرا آن‌ها موضع ما را می‌دانستند و به‌طور کامل از ما ناامید بودند. این لطف خداوند عزوجل به ما بود.

برخی این سؤال را مطرح می‌کنند که چرا جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله لبنان نمی‌توانند با هیچ یک از طرح‌های ارائه‌شده از سوی آمریکا و رژیم صهیونیستی برای سازش - از اسلو گرفته تا معامله‌ی قرن - کنار آیند؟ این شبهه مطرح می‌شود که چرا ایران و حزب‌الله مقدمات تمام شدن این منازعات را فراهم نمی‌کنند؟ یک نکته‌ی دیگر در خصوص فلسطین نیز آنکه برخی القا می‌کنند که خود فلسطینیان علاقه‌مند به نوعی مصالحه و سازش هستند. دیدگاهتان در خصوص این شبهه چیست؟ از طرفی دیگر، ما می‌بینیم که برخی شخصیت‌ها و حکام جهان عرب، خود را علاقه‌مند به مسئله‌ی فلسطین و پرچمداری آرمان‌های فلسطین معرفی می‌کنند. چه نشانه‌ها و شاخص‌هایی برای تشخیص پرچمداران حقیقی این جریان و تفکر وجود دارد؟

در خصوص بخش اول سؤال باید بگویم که تمامی طرح‌های ارائه‌شده برای مسئله‌ی فلسطین، ناقض حقوق فلسطینیان و منافع آن‌ها بوده است. آن‌ها می‌گویند که طبق توافق اسلو، اراضی ۱۹۴۸ خارج از چارچوب گفتگو است. یعنی دو سوم سرزمین فلسطین باید خارج از چارچوب گفتگو باشد که این ظلم بزرگی محسوب می‌شود؛ یعنی از ابتدا و اساس، ظلم بزرگی است. البته یک سوم باقی‌مانده را هم به آن‌ها نمی‌دهند؛ یعنی به آن‌ها نمی‌گویند که ما کرانه‌ی باختری را به شما می‌دهیم بلکه تنها بر سر قدس شرقی مذاکره می‌کنند. در آن زمان صهیونیست‌ها حتی در خصوص نوار غزه نیز با تسامح برخورد می‌کردند؛ مثلاً شیمون پرز می‌گفت که دوست دارم روزی از خواب بیدار شوم و به من بگویند که

آب دریا، غزه را در خود غرق ساخته است. این دیدگاه سرزمینی آنها بود.

در خصوص قدس نیز در تمامی طرح‌های ارائه‌شده، آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها هیچ‌گاه با اعطای قدس شرقی به فلسطینیان موافقت نکردند. حتی در جریان آخرین مذاکرات در کمپ دیوید که میان «یاسر عرفات» و «ایهود باراک» انجام شد، بحث بیت‌المقدس به میان آمد و آنجا اسرائیلی‌ها گفتند «از بیت‌المقدس هر آنچه بر روی زمین است برای شما؛ اما زیر زمین بیت‌المقدس برای ما». در خصوص آوارگان فلسطینی نیز اسرائیلی‌ها صراحتاً گفته‌اند که اجازه‌ی بازگشت آنها به اراضی‌شان را نمی‌دهند. این در حالی است که میلیون‌ها آواره‌ی فلسطینی در لبنان، سوریه، اردن و دیگر کشورهای جهان به صورت پراکنده زندگی می‌کنند. کدام انسان عاقلی است که چنین چیزهایی را قبول کند؟

حتی اگر ما طرح‌های فوق را که مبتنی بر راه‌حل تشکیل «دو دولت اسرائیل و فلسطین» است بپذیریم، این سؤال به وجود می‌آید که کدام دولت فلسطین؟ یک دولت فاقد حاکمیت ملی، فاقد مرز، فاقد آسمان و ساحل، فاقد فرودگاه و ... ؛ این چه دولتی است؟ بنابراین طرح‌هایی که از مدت‌ها پیش - یعنی از مذاکرات مادرید گرفته تا مذاکرات دوجانبه و معاملی قرن - در خصوص مسئله‌ی فلسطین ارائه شده‌اند، نشان می‌دهد که وضعیت روزبه‌روز بدتر شده است. شما اخیراً دیدید که «جرد کوشنر» سخنانی را در خصوص معاملی قرن مطرح کرد و صراحتاً گفت که طبق این طرح، قدس برای اسرائیل است. وی اعلام کرد که شهرک‌های صهیونیست‌نشین بزرگ واقع در کرانه‌ی باختری به اسرائیل ملحق خواهند شد. بنابراین اساساً حرفی از راه‌حل دو دولت یعنی دولت حقیقی فلسطین در میان نیست. خود فلسطینیان نیز چنین طرح‌هایی را نمی‌پذیرند.

بر این اساس به تدریج به این نتیجه می‌رسیم که اگر می‌بینید جمهوری اسلامی ایران، حزب‌الله لبنان و دیگر گروه‌های مقاومت به موافقت با طرح‌های ارائه‌شده در خصوص مسئله‌ی فلسطین تن در نمی‌دهند، اولاً به این دلیل است که تمامی این طرح‌ها ظلم بسیار بزرگی را به ملت فلسطین و همچنین امت اسلامی تحمیل می‌کند. ثانیاً اکثریت قریب به اتفاق ملت فلسطین نیز خود راضی به این طرح‌ها نیستند. امروز کاملاً واضح است که در قبال طرح معاملی قرن، یک اجماع کامل میان گروه‌ها و احزاب مختلف فلسطینی وجود دارد. این طور نیست که برخی از آنها این طرح را قبول کنند و برخی دیگر آن را رد کنند. جنبش‌های فتح و حماس و همچنین دیگر گروه‌های فلسطینی با وجود اختلافاتی که با یکدیگر دارند اما در مردود دانستن معاملی قرن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهند و مواضعشان در این خصوص مشترک است. ملت فلسطین چه در داخل و چه در خارج از مرزهای این کشور، معاملی قرن را رد می‌کند. مخالفت با این طرح، تنها به ایران و گروه‌های مقاومت در منطقه محدود و محصور نمی‌شود و فلسطینیان، خود با معاملی قرن مخالفت می‌کنند.

از سوی دیگر، ما باید درک دقیقی از مواضع امام خمینی (رحمه‌الله)، رهبری جمهوری اسلامی ایران و همچنین حزب‌الله لبنان و گروه‌های مقاومت در قبال رژیم صهیونیستی داشته باشیم. واقعیت این است که اسرائیل، تنها، مشکل

فلسطینیان نیست، چراکه تثبیت حاکمیت اسرائیل نه تنها برای فلسطینیان که برای تمامی کشورهای عربی و اسلامی مخاطره آمیز است. تثبیت حاکمیت این رژیم، خطر بزرگی برای سوریه، لبنان، عراق و حتی جمهوری اسلامی ایران محسوب می شود. اسرائیل دارای سلاح هسته‌ای و بیش از ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای است. این رژیم همواره به دنبال بسط هیمنه‌ی خود بر تمام منطقه بوده است. نکته‌ی مهم دیگری نیز وجود دارد که ما آن را از حضرت امام خمینی (رضوان الله علیه) و همچنین السید القائد آموخته‌ایم و آن این است که اسرائیل یک رژیم مستقل از آمریکا نیست بلکه بازوی آمریکا در منطقه تلقی می گردد. چه کسی در منطقه جنگ افروزی می کند؟ چه کسی تجاوزگری می کند؟ چه کسی در امور دیگر کشورها مداخله می کند؟ از این رو، موجودیت اسرائیل، بقای آن، قدرت اسرائیل و ارتقاء جایگاه آن از طریق صلح و غیر صلح، یک تهدید امنیتی بزرگ برای تمامی کشورهای منطقه، از ایران گرفته تا پاکستان و حتی کشورهای آسیای میانه و ترکیه و ... محسوب می شود.

بنابراین کسانی که امروز در مقابل اسرائیل ایستاده‌اند، در واقع در حال دفاع از ملت فلسطین و حقوق سلب شده‌ی آن‌ها و همچنین در حال دفاع از مقدسات و در حال دفاع از لبنان، سوریه، اردن، مصر، عراق و دیگر کشورها هستند. اسرائیل از هدف تشکیل دولت «از نیل تا فرات» عقب‌نشینی نمی کند و این هدف، همواره رؤیایی بوده که اسرائیل برای تحقق آن تلاش کرده است. اسرائیل یک پایگاه نظامی در منطقه محسوب می شود که برای تحقق منافع آمریکا فعالیت می کند. همه‌ی ما می دانیم که آمریکا می خواهد ایران به دوران ماقبل انقلاب یعنی دوران شاهنشاهی باز گردد و برای آمریکا مانند عربستان سعودی باشد؛ تا بدین سان هرگاه درخواست دریافت نفت کند، به آن داده شود و هرگاه درخواست کاهش قیمت نفت داشته باشد، به آن جامه‌ی عمل پوشانده شود. شما دیدید که ترامپ توانست ۴۵۰ میلیارد دلار از ریاض بگیرد. ترامپ صراحتاً گفت دریافت این ۴۵۰ میلیارد دلار، برای او بسیار آسان‌تر از دریافت ۱۰۰ دلار از یک دکان غیرقانونی در خیابانی در نیویورک بوده است. ترامپ می خواهد ایران مانند سعودی باشد، یعنی همه‌ی کشورهای منطقه مانند سعودی باشند. سعودی به چه کسی تکیه کرده است؟ به سلطه‌طلبان در منطقه و همچنین به موجودیت اسرائیل که دارای سلاح هسته‌ای است و کشورهای منطقه را تهدید می کند.

بر همین اساس، راهبرد بزرگی که حضرت امام خمینی (رحمه الله) بر روی آن تأکید داشتند، این بود که اگر بخواهیم منطقه‌ای سرشار از امنیت داشته باشیم، در صلح دائم زندگی کنیم و از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی خود دفاع کنیم و همه‌ی کشورهای منطقه از حاکمیت ملی و آزادی حقیقی برخوردار باشند، هیچ‌یک از این‌ها با موجودیت اسرائیل سازگار نیست. آن‌ها می خواهند از طریق معاهدات صلح، موجودیت اسرائیل را تثبیت کنند.

اسرائیل و مسئولان آن در سال ۲۰۰۰ اعلام کردند که از جنوب لبنان خارج می شوند و تلاش کردند تا این کار را به عنوان یک عمل داوطلبانه جلوه دهند. آیا آن‌ها داوطلبانه بیرون رفتند و یا مجبور به ترک جنوب لبنان شدند؟ اسرائیلی‌ها به دلیل متحمل شدن خسارت‌های مادی و انسانی فراوان از سوی مقاومت، خواستار عقب‌نشینی از جنوب

لبنان بودند. هیچ شکی وجود ندارد که مقاومت و عملیات‌های آن بود که اسرائیل را وادار به ترک جنوب لبنان کرد. در لبنان هیچ‌کس درباره‌ی این مسئله شک ندارد، یعنی همه روی این مسئله اتفاق نظر دارند. اگر عملیات‌های روزانه‌ی مقاومت نبود، اسرائیل همچنان در جنوب لبنان باقی می‌ماند. البته اسرائیلی‌ها حتی زمانی که از سوی مقاومت تحت شدیدترین فشارها قرار داشتند، تلاش می‌کردند تا از طرف مقابل خود، به امتیازی دست پیدا کرده و شروطشان را به سوریه و لبنان تحمیل کنند. در آن زمان، لبنان و همچنین سوریه که ریاست جمهوری آن با حافظ اسد بود، اعطای امتیاز به اسرائیل را رد کردند. البته سوریه تأثیر بسزایی بر دولت لبنان داشت و به آن کمک کرد تا شروط اسرائیل را رد کند. داخل پراگماتر اشاره‌ای به مسئله‌ی «اسحاق رابین» و «حافظ اسد» داشته باشم و آن اینکه یکی از عوامل برهم خوردن فرایند مذاکرات سوری - اسرائیلی، موضع حافظ اسد بود، زیرا اسرائیلی‌ها زمانی که به مرزهای چهارم ژوئن آمدند، حافظ اسد بر بازپس‌گیری بخشی از دریاچه‌ی «طبریه» از آن‌ها اصرار داشت. او می‌گفت که این دریاچه متعلق به سوریه است و باید به آن بازگردد. این مسئله یکی از عواملی بود که موجب ابرماندن تفاهات اسرائیلی - سوری پس از مرگ «اسحاق رابین» و در زمان حکومت «شیمون پرز» شد.

حالا مجدداً به مسئله‌ی جنوب لبنان بازگردیم. به اینجا رسیدیم که اسرائیلی‌ها تلاش کردند امتیازاتی را از سوریه و لبنان دریافت کرده و شروطشان را به آن‌ها تحمیل کنند. دولت‌های سوریه و لبنان نیز موضع خود در مخالفت با این مسئله را اعلام کردند. حزب‌الله و مقاومت در لبنان نیز آن را رد کردند. از سوی دیگر، مقاومت حزب‌الله نیز به عملیات‌های خود ادامه داد تا جایی که اسرائیلی‌ها به این نتیجه رسیدند که بقایشان در لبنان، هزینه‌بردار است و نمی‌توانند به هیچ امتیازی از سوی لبنان دست پیدا کنند. لذا آن‌ها تصمیم گرفتند تا بدون هیچ قید و شرطی از جنوب لبنان خارج شوند. این را نیز در نظر بگیرید که در آن زمان، فشارهای داخلی در اراضی اشغالی از سوی شهرک‌نشینان برای خروج اسرائیل از سوریه و لبنان وجود داشت؛ به‌ویژه خانواده‌های نظامیان اسرائیلی و خانواده‌های کشته‌شدگان، خواستار خروج اسرائیل از لبنان بودند. زیباتر از آن اینکه آن‌ها ماه جولای سال ۲۰۰۰ را برای خروج از لبنان مشخص کردند. شدت عملیات‌های مقاومت، گزینه‌ی عقب‌نشینی اسرائیل از اراضی لبنان را به تل‌آویو تحمیل کرد و بدین‌سان، نظامیان این رژیم در کمال ذلت و خواری و به‌صورت کاملاً دستپاچه و عجولانه، به فضل خدا از جنوب لبنان خارج شدند. این اتفاقی است که به لطف خداوند افتاد.

من در اینجا خاطره‌ی بسیار مهمی را از السید القائد به یاد می‌آورم. به یاد دارید که من گفتم ایشان در سال ۱۹۹۶ گفته بودند هیچ صلحی میان سوریه و اسرائیل محقق نخواهد شد. در سال ۲۰۰۰ و چند ماه پیش از عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان، ما یعنی شورای حزب‌الله طبق برنامه‌ریزی قبلی، برای دیدار با السید القائد و مسئولان ایرانی به تهران سفر کردیم. در آن سفر، برای اولین بار فرماندهان نظامی در جبهه‌ی مقاومت را نیز با خود همراه ساختیم. تقریباً ۵۰ نفر از فرماندهان مقاومت همراه ما بودند.

در آن زمان، برآورد ما این بود که اسرائیل در سال ۲۰۰۰ از اراضی لبنان عقب‌نشینی نخواهد کرد. مطمئن نبودیم اما

عقب‌نشینی اسرائیل در سال ۲۰۰۰ را بعید می‌دانستیم، چراکه معتقد بودیم اسرائیل حاضر به عقب‌نشینی بدون قید و شرط نخواهد شد. ما به السيد القائد گفتیم «بعید می‌دانیم که اسرائیل از جنوب لبنان عقب‌نشینی کند. به نظر می‌رسد که اسرائیل در لبنان باقی می‌ماند و ما به زمان بیشتر و عملیات‌های بیشتری برای وادار کردن آن به خروج بی‌قید و شرط نیاز داریم». سپس ایشان پرسیدند: «چرا این مسئله را بعید می‌دانید؟» ما نیز پاسخ دادیم «زیرا این اقدام، خطر بزرگی برای اسرائیل خواهد بود. عقب‌نشینی بدون قید و شرط اسرائیل از جنوب لبنان به مثابه پیروزی آشکار مقاومت است و این اولین پیروزی واضح مقاومت محسوب می‌شود و طبیعتاً تأثیراتی بر تحولات داخلی فلسطین و ملت فلسطین خواهد داشت؛ مسئله‌ای که یک تهدید راهبردی برای اسرائیل محسوب می‌شود و این پیام را به فلسطینیان مخابره می‌کند که راه اصلی، مقاومت است و نه مذاکرات؛ پیامی که به آن‌ها می‌گفت: مذاکرات، اراضی و مقدساتان را از شما گرفت اما مقاومت، لبنان و جنوب لبنان را آزاد کرد.»

اینجا بود که السيد القائد فرمودند: «من به شما پیشنهاد می‌کنم که بنا را به صورت جدی بر این بگذارید که اسرائیل از لبنان خارج می‌شود و شما پیروز می‌شوید. شما بر اساس این مسئله به امور خود رسیدگی کنید و برای آینده برنامه‌ریزی کنید. بنشینید و برنامه‌ریزی کنید که چگونه از لحاظ نظامی، میدانی، رسانه‌ای و سیاسی باید با مسئله‌ی عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان مواجه شد.» ما از شنیدن این سخنان ایشان غافلگیر شدیم، چراکه همگی اعتقاد داشتند «ایهود باراک» که در آن زمان در انتخابات پیروز شده بود، به وعده‌ی خود مبنی بر عقب‌نشینی عمل نخواهد کرد، زیرا شروطش محقق نشده بود؛ به‌ویژه اینکه به تعهدات امنیتی هم دست نیافته بود. یعنی نه دولت لبنان، نه دولت سوریه و نه حزب‌الله لبنان به اسرائیل تعهدات امنیتی نداده بودند. بنابراین، سؤال این بود که چگونه ممکن است عقب‌نشینی کند؟ این اقدام، غیر عقلانی و غیر منطقی بود.

مهم‌تر اینکه پس از این جلسه، هنگام شب بود که ما با برادرانمان در مقاومت از جمله مرحوم حاج «عماد مغنیه» به منزل السيد القائد رفتیم. برادران همراه ما کسانی بودند که در خطوط مقدم جبهه مبارزه می‌کردند و هر لحظه امکان شهادتشان وجود داشت. ما و برادرانمان پس از ورود به منزل السيد القائد به سالن بزرگی رفتیم که در آنجا نماز اقامه می‌شد. برادران ما لباس نظامی بر تن داشتند و چفیه نیز بر گردن خود انداخته بودند و شباهت بسیاری به بسیجی‌ها در جبهه‌های ایرانی پیدا کرده بودند. برنامه فقط این بود که به امامت السيد القائد نماز جماعت اقامه کنیم و پس از عرض ادب و ارادت خدمت ایشان، مراسم را خاتمه دهیم. السيد القائد نماز را اقامه کردند و پس از پایان نماز عشا، ایشان برای خوش‌وبش با برادران لبنانی خود از جای برخاستند.

سپس السيد القائد به همراهان خود گفتند: «کمی عقب بروید». سپس به من گفتند: «من تسلیمم». در این لحظه یکی از برادران ما آمد و بوسه بر دست السيد القائد زد، برخی از برادران نیز شروع به گریه کردند، برخی از آن‌ها نیز از شدت گریستن، بر زمین افتادند. آن‌ها کم‌کم جلو آمدند. یکی از برادران بر دست السيد القائد بوسه زد و زمانی که نفر دوم برای بوسیدن پای السيد القائد خم شد، ایشان اجازه‌ی این کار را ندادند. ایشان به عقب بازگشتند و به من

گفتند: «به آن‌ها بگو بنشینند و آرام باشند تا کمی با هم صحبت کنیم». قرار نبود السيد القائد در آن مراسم با آن‌ها سخن بگویند. من از برادران خود خواستم آرامش خود را حفظ کنند و من سخنان السيد القائد را برایشان ترجمه می‌کردم. از جمله مواردی که ایشان مطرح کردند و البته به نظر من نشئت گرفته از کراماتشان بود – و نه برآمده از تحلیل‌های سیاسی و بصیرتی، بلکه عمیق‌تر از آن – این بود که فرمودند: «شما ان شاء الله پیروز خواهید شد. پیروزی شما بسیار بسیار و بسیار نزدیک‌تر از آن چیزی است که برخی تصور می‌کنند». ایشان به من اشاره کردند، زیرا من گفته بودم که عقب‌نشینی اسرائیل به این شکل بعید است. ایشان در حالی که با دست چپ خود اشاره می‌کردند، گفتند: «یکایک شما با چشمان خود خواهید دید که پیروز خواهید شد.»

این جلسه تمام شد و ما هم به لبنان بازگشتیم. در آن هنگام عملیات‌های بزرگی را ترتیب دادیم و البته شمار زیادی از مردان مقاومت نیز به شهادت رسیدند. تاریخ ۲۵ می فرا رسید و عقب‌نشینی ذلت‌بار، غافلگیرانه و غیر قابل پیش‌بینی اسرائیل از جنوب لبنان آغاز شد. همچنین در پیشروی به سمت مرزها شماری شهید شدند. همچنین اینجا بود که هر دو پیش‌بینی رهبر انقلاب به منصفی ظهور رسید و عیناً محقق شد. اول اینکه پیروزی مقاومت خیلی زود و تنها پس از چند ماه از آن دیدار به وقوع پیوست و دوم اینکه تمامی افرادی که در دیدار اخیر با السيد القائد حضور داشتند و در عملیات‌های خط مقدم نیز شرکت داشتند، همگی آن‌ها در قید حیات بودند و با چشمان خود شاهد پیروزی عظیم و بزرگ بودند.

✽ حضرت آقا چند سال قبل فرموده بودند که اسرائیل ۲۵ سال آینده را نخواهد دید. تفسیرهایی در مورد این جمله حضرت آقا مطرح شد. عده‌ای این جمله را قطعی انگاشتند و حتی روزشماری هم برای تحقق آن در نظر گرفتند. از سوی دیگر، جبهه‌ی استکبار شروع به استهزاء تفسیرهای برخی در این زمینه کرد. شما در مواقع مختلف رودرروی رژیم صهیونیستی ایستادید و نبردهای مختلفی را با این رژیم تجربه کرده‌اید. با توجه به تجربه‌هایی که داشته‌اید، وقتی که شما این جمله حضرت آقا را شنیدید، برداشت شما و احساساتان از آن چه بود و چه هست؟

اولاً باید بگویم شخصاً از این سخن السيد القائد غافلگیر نشدم، چراکه ما در جلسات داخلی خود در سال‌های گذشته جملاتی از این قبیل را شنیده بودیم؛ به‌ویژه در سال ۲۰۰۰ یعنی پس از پیروزی بر رژیم صهیونیستی. چند ماه پس از تحقق آن پیروزی خدمت السيد القائد رسیدیم و ایشان بسیار از آن پیروزی خوشحال بودند. در خصوص آینده سخن گفتیم. در آن زمان ایشان می‌گفتند: «اگر ملت فلسطین، مقاومت در لبنان و ملت‌های منطقه به مسئولیت‌های خود به‌درستی عمل کنند و این راه را ادامه دهیم، بدون شک اسرائیل نمی‌تواند مدت زیادی در منطقه دوام بیاورد». بنابراین زمانی که ۲۵ سال را از السيد القائد شنیدم، به این نتیجه رسیدم که ایشان زمان اضافی‌ای را به اسرائیل داده‌اند. به همین دلیل غافلگیر نشدم.

از سوی دیگر باید گفت که این سخن السيد القائد درباره‌ی اسرائیل، یک مسئله‌ی کاملاً جدی است. حسب تجربه‌هایی

که داشتیم و به بخشی از آن اشاره شد، ما اعتقاد داریم که السید القائد فردی مورد تأیید خداوند متعال هستند و آنچه می‌گویند بعضاً از جایی دیگر نشئت می‌گیرد؛ کما اینکه در جنگ ۳۳ روزه این اتفاق افتاد. لازم است اشاره کنم که تمامی داده‌ها، بررسی‌ها و اطلاعات نشان می‌دهد که چنین اتفاقی (نابودی اسرائیل) رخ خواهد داد؛ اما تحقق این مهم، بدون قید و شرط نیست و شرط و شروطی دارد. شرط تحقق این مهم، آن است که مقاومت به کار خود در منطقه ادامه دهد، تسلیم اسرائیل نشود و جمهوری اسلامی نیز حمایت‌های خود از مقاومت در منطقه را تداوم ببخشد. بنابراین اگر ما مقاومت کنیم و به راه خود در این مسیر ادامه دهیم، شرایط میدانی و واقعی می‌گوید که اسرائیل نیز قادر نخواهد بود ۲۵ سال در منطقه بماند.

مثالی می‌زنم تا این مسئله روشن‌تر شود. ما در طول سال‌های گذشته پژوهش‌ها و بررسی‌های زیادی را پیرامون رژیم اسرائیل صورت داده‌ایم؛ اینکه اساس این رژیم چیست؛ یعنی این رژیم بر چه پایه‌ای استوار بوده و عوامل موجودیت و بقای این رژیم در چه مسائلی نهفته است؟ و اینکه نقاط ضعف و قوت این رژیم چیست؟ لذا این مسئله نشان می‌دهد که مقاومت در مسیر خود همواره از پژوهش‌ها و همچنین قدرت عقل و تفکر بر پایه‌ی واقعیت‌های موجود، بهره‌برداری کرده است. هر چند که عاطفه و احساس، انگیزه‌ی فراوان، اعتماد به نفس بالا و روحیه‌ی انقلابی در نبرد با صهیونیسم وجود داشته، اما این بدان معنا نیست که این نبرد از جنبه‌ی تحقیقاتی و عقلی برای شناسایی نقاط ضعف و قدرت دشمن به‌منظور انتخاب زمان و مکان و روش‌های مناسب، تهی بوده است. این دیدگاه ما است و اگر بخواهید وارد جزئیات آن شوم، مشکلی ندارم. من بر مبنای شناخت خود از پایه و اساس ساختار رژیم دشمن – چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ خارجی – و همچنین نقاط ضعف و قوت آن سخن می‌گویم و از ابعاد پنهان سخن السید القائد اطلاع ندارم. با این حال، با توجه به تحقیقات میدانی و واقعی و پژوهش‌های صورت‌گرفته، می‌توانیم صراحتاً بگوییم که اسرائیل نمی‌تواند به بقا در عرصه‌ی وجود ادامه دهد، زیرا موجودیت اسرائیل در منطقه یک موجودیت طبیعی نیست، بلکه موجودیتی است که با ماهیت منطقه در تعارض است. این موجودیتی است که با زور به منطقه تحمیل شده است. این موجودیت نمی‌تواند عادی شده و به مسئله‌ای طبیعی تبدیل شود.

حتی اگر پادشاهان، امرا و حکام عرب بخواهند، تمامی ملت‌های منطقه نیز مخالف وجود اسرائیل هستند و قاطعانه این موجودیت نامشروع را رد می‌کنند. عناصر ضعف در موجودیت اسرائیل بسیار زیاد است و احتمال سقوط و فروپاشی این رژیم خیلی بالاست. به دو نمونه از ضعف آشکار اسرائیل اشاره می‌کنم؛ اولاً، در حال حاضر قدرت اسرائیل به شدت به قدرت ایالات متحده‌ی آمریکا وابسته است. از همین رو اگر هر اتفاقی برای ایالات متحده‌ی آمریکا رخ دهد که منجر به مشغول شدن آمریکا به خود و کاهش نفوذش در منطقه شود – مانند اتفاقی که برای اتحاد شوروی افتاد – از فروپاشی اقتصادی گرفته تا مشکلات و شکاف‌های داخلی و حوادث طبیعی و یا هر معضل دیگری، خواهید دید که اسرائیلی‌ها در کوتاه‌ترین زمان ممکن بساطشان را جمع می‌کنند و می‌روند. بنابراین نابودی آن‌ها لزوماً مستلزم جنگ و جنگاوری نیست. بنابراین بقای اسرائیل در فلسطین، چه از لحاظ معنوی و روانی و چه از لحاظ نظامی و اقتصادی، وابسته به حمایت‌های آمریکا است. اگر آمریکا به خود مشغول شود، بنابراین اسرائیل نیز قادر به بقا نخواهد

بود و نیاز به جنگ با آن نیست. این تنها یک مثال است اما حقیقت عینی است. همه می‌دانند که آمریکا سالانه سه میلیارد دلار به اسرائیل کمک مالی می‌کند. در همین حال، اسرائیلی‌ها از تسهیلات بانکی آمریکا به میزان ۱۰ میلیارد دلار به صورت سالانه برخوردار هستند. بخشی از مالیات‌هایی که در آمریکا پرداخت می‌شود، به جیب اسرائیل می‌رود. علاوه بر این، پیشرفته‌ترین فناوری‌ها از آمریکا به اسرائیل منتقل می‌شود و حمایت آمریکا از اسرائیل مسئله‌ی مشهود و آشکاری است. یکی از مهم‌ترین دلایل مواضع ذلت‌بار رژیم‌های عربی در قبال اسرائیل، ترس و وحشت آن‌ها از آمریکاست و نه هراس از خود اسرائیل. اگر روزی فرار رسید که در آن، همین رژیم‌های عربی کنونی با ارتش‌هایشان از فشارهای آمریکا رهایی یابند، مواضع آن‌ها در قبال اسرائیل متفاوت خواهد بود.

مثال دیگری بزنم. دولت‌های جهان معمولاً برای خود ارتش می‌سازند، ولی گفته می‌شود اسرائیل ارتشی است که برای آن دولت ساخته شده است. در جهان، ممکن است ارتش کشوری سقوط کند اما آن کشور سرپا خواهد ایستاد. به عنوان مثال، پس از جنگ آمریکا علیه عراق، آمریکایی‌ها ارتش عراق را منحل کردند اما کشور عراق باقی ماند و از بین نرفت. کشورهایی در جهان هستند که یا ارتش ندارند و یا از ارتش ضعیفی برخوردار هستند اما اسرائیل رژیمی است که بدون وجود یک ارتش قوی، قادر به ادامه‌ی حیات خود نیست. اگر ارتش آن شکست بخورد و یا اگر واقعیت این ارتش یعنی ضعف و سستی آن برای شهرک‌نشینان آشکار شود و بفهمند که این ارتش قادر به حمایت از آن‌ها نیست، خواهید دید که اسرائیلی‌ها بساطشان را جمع می‌کنند و می‌روند.

برادران گرامی من! نقاط ضعف اسرائیل بسیار و در عین حال، گشوده است. به همین دلیل من معتقدم که در سایه‌ی وجود یک اراده‌ی ملی و جمعی مخالف بقای این رژیم، تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در این زمینه به وقوع خواهد پیوست. من از جمله کسانی هستم که به قدرت نسل حاضر اعتقاد دارند و ان شاء الله این نسل وارد فلسطین خواهد شد، در قدسی نماز برپا خواهد کرد و دیگر اسرائیلی وجود نخواهد داشت.

پایان بخش دوم [دریافت فیلم]

«آغاز بخش سوم [دریافت فیلم]

🌟 جنگ ۳۳ روزه یک محک خوبی بود برای اینکه ببینیم اسرائیل چقدر قدرت دارد و در مقابل آن حزب‌الله و محور مقاومت از چه قدرتی برخوردار هستند. در مقطعی ارتش اسرائیل به چند کشور عربی حمله کرد و در جنگی ۶ روزه، آن‌ها را زمین‌گیر کرد. در جنگ ۳۳ روزه شدت حملات ارتش صهیونیستی به مواضع حزب‌الله و همین‌طور به مردم بی‌گناه در جنوب لبنان بسیار سنگین بود، اما این حملات در نهایت راه به جایی نبرد و به نظر می‌رسد که این جنگ پیروزی در آن، به یک نقطه‌ی عطف در تاریخ منطقه تبدیل شد. تحلیل شما از این جنگ چیست و شکستی که اسرائیل در آن متحمل شد و نتوانست اهدافش را محقق سازد، در واقع تل‌آویو را به کدام سمت و سو سوق خواهد داد؟ ما می‌توانیم کمی گسترده‌تر بحث کنیم و به مقطع پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و روی کار آمدن نومحافظه‌کاران در آمریکا یعنی «جرج بوش» نیز اشاره کنیم، چراکه جنگ علیه لبنان جزئی از همین پروژه و نقشه‌ی بزرگ بود. اینجا

اهمیت نقش رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در منطقه به‌طور کلی، بیش از پیش آشکار خواهد شد. جرج بوش و همراهانش حوادث ۱۱ سپتامبر را بهانه‌ی حمله به کشورهای منطقه قرار دادند، زیرا آن‌ها پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر قصد انجام این حملات را داشتند. آن‌ها در ابتدا عراق را به بهانه‌ی داشتن تسلیحات کشتار جمعی، انتخاب کردند، اما پس از حوادث ۱۱ سپتامبر مجبور شدند اول به افغانستان بروند و سپس به عراق.

بنابراین پروژه‌ی آمریکایی از سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ رقم خورد. واشنگتن اعتقاد داشت که روند سازش در منطقه میان اعراب و اسرائیل با رکود مواجه شده است. پیروزی بزرگ مقاومت در لبنان حاصل شد و به‌دنبال آن اسرائیل از جنوب لبنان عقب‌نشینی کرد. این یک پیروزی بزرگ برای لبنان، سوریه، ایران و حتی گروه‌های مقاومت فلسطین بود. ایران نیز روزبه‌روز چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ منطقه‌ای قدرتمندتر شد. پس از مشاهده‌ی این رویدادها آمریکایی‌ها تصمیم به حضور نظامی گسترده در منطقه گرفتند تا اولاً برای تحقق منافعشان، بر منابع نفتی و همچنین منابع طبیعی کشورها سیطره یابند و ثانیاً یک راه حل سیاسی را به نفع اسرائیل به منطقه تحمیل کرده و موجودیت آن را تثبیت کنند.

برای تحقق این هدف لازم بود تا همه‌ی موانع را از بین ببرند. این موانع عبارت بودند از مقاومت در فلسطین، مقاومت در لبنان، دولت سوریه و همچنین ایران. این پروژه‌ی آن‌ها بود. تمامی اسناد، چنین چیزی را نشان می‌دهد. البته پس از حوادث ۱۱ سپتامبر آن‌ها مجبور بودند به افغانستان بروند، زیرا قسمت سرنوشت‌ساز در پروژه‌ی نومحافظه‌کاران و جرج بوش، محاصره‌ی ایران و منزوی ساختن آن بود. نیروهای آمریکایی مستقر در پاکستان، نیروهای مستقر در کشورهای خلیج فارس و آب‌های خلیج فارس، نیروهای مستقر در سوریه و در برخی از کشورهای اطراف، به افغانستان می‌آیند و سپس وارد عراق می‌شوند تا حلقه‌ی محاصره‌ی ایران را تکمیل کنند.

طبیعی بود که آمریکایی‌ها پیش از منزوی ساختن ایران و یا حمله به آن، می‌بایست به‌طور کامل بر عراق مسلط می‌شدند و مقاومت در فلسطین و لبنان را نابود می‌کردند و سپس به حیات دولت دمشق پایان می‌دادند؛ یعنی دوستان ایران در منطقه و کسانی که آمریکایی‌ها آن‌ها را هم‌پیمان ایران و بازوان قوی آن در منطقه می‌دانستند مورد هجوم آمریکایی‌ها بودند. آن‌ها همچنین به‌دنبال نابودی کسانی بودند که در مقابل صلح ذلت‌بار با اسرائیل خواهند ایستاد، چراکه صلح با اسرائیل یکی از شروط منزوی ساختن ایران و حمله به آن بود. یعنی هدف اول، بسط هیمنه‌ی نظامی مستقیم و سپس ساقط کردن کشورها، نابودی گروه‌های مقاومت، ایجاد صلح عربی - اسرائیلی و همچنین تشکیل جبهه‌ی واحد عربی - اسرائیلی به رهبری واشنگتن برای حمله به ایران و ساقط کردن جمهوری اسلامی و سیطره بر آن بود. این پروژه‌ی آمریکا بود. بدین ترتیب گام اول، جنگ افغانستان بود و گام دوم جنگ عراق. درباره‌ی گام سوم آن‌ها خواهیم گفت که چه اتفاقی رخ داد. پس از اشغال عراق، اگر به یاد داشته باشید «کالین پاول» که در آن زمان وزیر خارجه‌ی آمریکا بود با فهرستی بلندبالا از شروط ایالات متحده به دمشق رفت و با «بشار اسد» دیدار کرد. او می‌خواست با استفاده از فضای وحشت ایجاد شده به‌دنبال حمله‌ی آمریکا به منطقه برای تحمیل شروطش به اسد

در خصوص جولان، فلسطین، مقاومت فلسطین، حزب‌الله لبنان و ... بهره‌برداری کند. البته بشار اسد با وجود تهدیدات آمریکایی‌ها حاضر به تسلیم در برابر این فهرست عریض و طویل نشد.

آمریکایی‌ها ناکام ماندند و سراغ گام بعدی رفتند. در آن زمان، قرار بود انتخابات مجلس قانونگذاری در فلسطین برگزار شود. آمریکایی‌ها تصور می‌کردند که تشکیلات خودگردان فلسطین به ریاست «محمود عباس» در آن انتخابات پیروز می‌شود و حماس و دیگر گروه‌های مقاومت شکست می‌خورند و تشکیلات خودگردان به خلع سلاح مقاومت در فلسطین می‌پردازد و روند سازش با اسرائیل را آغاز می‌کند. اما چه اتفاقی افتاد؟ یک غافلگیری بزرگ؛ حماس با اقلیت قریب به اتفاق آراء به مجلس قانونگذاری راه یافت. پس از آن بود که آمریکایی‌ها گام بعدی خود را برداشتند و آن، حمله‌ی نظامی به لبنان بود. در اینجا بود که جنگ ۳۳ روزه و مقاومت حزب‌الله رقم خورد.

نقشه این بود که آمریکایی‌ها، حماس و جهاد اسلامی را در فلسطین از بین ببرند و سپس به حزب‌الله در لبنان حمله کنند. آن‌ها تصمیم داشتند پس از محقق ساختن این اهداف به سوریه بروند و دولت دمشق را ساقط کنند و پس از آن، صلح با اسرائیل و عادی‌سازی روابط اسرائیل و اعراب را رقم بزنند و سپس ایران را محاصره کرده و آن را منزوی سازند. طبیعتاً در آن زمان، پیروزی بر مقاومت فلسطین و غلبه‌ی اسرائیل بر حزب‌الله لبنان و سرنگونی دولت بشار اسد، می‌توانست دستاورد بزرگی برای جرج بوش باشد تا به وسیله‌ی آن، به پیروزی‌های بیشتری در انتخابات کنگره و همچنین ریاست‌جمهوری دست پیدا کند.

یکی از نویسندگان بزرگ آمریکایی زمانی که در اواخر سال ۲۰۰۶ بحث انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره‌ی آمریکا بود و جرج بوش نیاز داشت به دو سوم کرسی‌های کنگره دست پیدا کند به من گفت - البته این گفته را بعداً به رشته‌ی تحریر هم درآورد - که «جرج بوش برای موفقیت در انتخابات کنگره و حتی ریاست‌جمهوری، به شدت نیاز به آن داشت که به صورت یک کابوی، وارد کارزار انتخاباتی شود و سه سر خونین را با خود به همراه داشته باشد: سر مقاومت فلسطین، سر حزب‌الله و سر بشار اسد. اگر بوش در فتح این سه هدف موفق می‌شد، می‌توانست دو سوم آراء کنگره را برای هم‌حزبی‌های خود به ارمغان آورد و در عین حال جنگ با ایران را نیز تضمین کند». هدف اصلی آنچه که اتفاق می‌افتاد در واقع پایان دادن به مسئله‌ی فلسطین و فراهم کردن مقدمات جنگ علیه ایران بود. من این مسئله را شرح می‌دهم و امیدوارم روزی فرصتی برای تشریح این مسئله به ملت ایران فراهم شود تا آن‌ها به خوبی به این واقعیت پی ببرند که هدف اصلی و نهایی از درگیری‌ها و مناقشات در منطقه تنها فلسطین نیست، بلکه هدف نهایی بازگرداندن سیطره و هیمنه‌ی آمریکا بر ایران است؛ تسلط بر منابع و امکانات ایران و بازگرداندن این کشور به زمان شاه است.

در این مرحله از تاریخ تحولات منطقه، جایگاه ایران و مواضع السید القائد به‌ویژه از لحاظ روانی، بسیار حائز اهمیت بود. وقتی آمریکا وارد منطقه شد، طبیعتاً نه اتحاد شوروی وجود داشت و نه جبهه‌ی سوسیالیست، بلکه تنها قدرتی سلطه‌جو، مغرور، مستکبر و بی‌رحم به نام «آمریکا» در جهان وجود داشت. این قدرت، تصمیم به جنگ نظامی در

منطقه گرفت و با ارتش و تجهیزات نظامی اش وارد منطقه شد. همه جز تعداد اندکی، هراسان بودند و می‌لرزیدند. در اینجا مواضع السيد القائد در قبال حمله‌ی آمریکا به افغانستان و سپس عراق را به یاد داریم. السيد القائد به استان‌های مختلف ایران می‌رفتند و به ملت ایران، ملت‌های منطقه و گروه‌های مقاومت اطمینان خاطر می‌دادند و با سخنانشان روحیه‌ی ایستادگی و تسلیم‌ناپذیری در برابر هجمه‌ی تاریخی و سخت آمریکا به منطقه را تقویت می‌کردند؛ این واقعاََ مأموریت بسیار سختی بود.

به یاد دارم که پس از جنگ افغانستان و پیش از جنگ عراق، به ایران رفتم و با السيد القائد دیدار کردم. به ایشان گفتم که در منطقه نگرانی‌هایی به وجود آمده است. ببینید ایشان چه دیدگاهی داشتند. ایشان به من رو کردند و فرمودند: «به تمامی برادرانمان بگویند که نترسند بلکه برعکس، آمدن آمریکایی‌ها به منطقه بشارت‌دهنده‌ی حصول آزادی در آینده است». من از شنیدن این جمله شگفت‌زده شدم. ایشان با دستشان اشاره کردند و گفتند: «آمریکایی‌ها به قله رسیدند اما از زمان حمله به افغانستان، افولشان آغاز شد. اگر آمریکایی‌ها واقعاََ اعتقاد داشتند که اسرائیل و دیگر رژیم‌های عربی و مزدورشان در منطقه قادر به حمایت از منافع واشنگتن هستند، هیچ‌گاه ارتش و ناوگان‌های خود را به سمت منطقه گسیل نمی‌کردند. بنابراین این اقدام نظامی آن‌ها گواهی بر شکست آن‌ها و شکست سیاست‌هایشان در منطقه است. اگر موفق بودند، به این کارها احتیاجی نداشتند. وقتی آمریکایی‌ها به این نتیجه می‌رسند که برای تحقق منافع و مصالحشان در منطقه، خود باید به‌طور مستقیم وارد عمل شوند، این نشانه‌ی ضعف است و نه قدرت. زمانی که یک ارتش – هرچند عظیم و قوی – هزاران مایل را طی می‌کند و به منطقه‌ای که در آن ملت‌های زنده وجود دارند، می‌آید، بدون شک چنین ارتشی شکست خواهد خورد و درهم خواهد شکست. لذا آمدن آمریکایی‌ها به منطقه، آغازی بر افول و سقوط آن‌هاست و نه آغازی بر عصر جدیدشان.»

السید القائد این مطالب را در مناسبت‌های مختلف اما با ادبیاتی متفاوت بیان کردند. ایشان این موضوع را با همین وضوح و شفافیت به من گفتند و من آن را برای برادران نقل کردم و ما درباره‌ی این موضوع با هم بحث و گفتگو کردیم. در هر صورت، سال ۲۰۰۶ فرا رسید و ما راه مقاومت را در پیش گرفتیم. اگر به یاد داشته باشید در همان روز اول جنگ، السيد القائد بیانیه‌ای صادر کردند و در آن ضمن تأیید مقاومت، بر لزوم ایستادگی و پایداری در مقابل متجاوزان تأکید کردند. این اقدام ایشان برای ما، ملتمان و همچنین رزمندگانمان بسیار ارزشمند بود، زیرا ما از نبردی سخن می‌گوییم که شاهد خون و شهید و مجروح بوده است. زمانی که دیدیم ولی امرمان، رهبرمان، پیشرومان و مرجعمان این‌گونه ما را به مقاومت تشویق می‌کنند، روحیه و انگیزه‌مان به شدت تقویت شد و با قدرت وارد جنگ با متجاوزان شدیم. آمریکایی‌ها پس از مدت کوتاهی و تنها پس از چهار یا پنج روز یعنی زمانی که اسرائیل تمامی مکان‌هایی را که می‌شناخت، بمباران کرده بود، گمان کردند که ما در موضع ضعف هستیم، ترسیده‌ایم و زمان تسلیمان فرا رسیده است. در آن هنگام آمریکایی‌ها با «سعد الحریری» که هم‌اکنون نخست‌وزیر لبنان است، تماس گرفتند. الحریری در آن زمان نخست‌وزیر نبود، بلکه رئیس یک فراکسیون پارلمانی بود که نخست‌وزیر آن دوره یعنی «فؤاد سنیوره» به آن گرایش داشت. الحریری با ما تماس برقرار کرد و گفت که آمریکایی‌ها می‌گویند – یعنی این

آمریکایی‌ها بودند که مذاکره می‌کردند - حاضرند در صورت تحقق سه شرط، جنگ علیه جنوب لبنان را متوقف سازند.

شرط اول این بود که حزب‌الله باید دو نظامی اسرائیلی را که اسیر کرده است آزاد کند. شرط دوم این بود که حزب‌الله کاملاً خلع سلاح شده و به یک حزب سیاسی تبدیل شود. شرط سوم این بود که حزب‌الله با اعزام نیروهای چندملیتی - نه نیروهای بین‌المللی وابسته به سازمان ملل - به جنوب لبنان موافقت کند. در آن زمان نیروهای چندملیتی وارد عراق شده بودند. این نیروها وابسته به شورای امنیت سازمان ملل نیستند، بلکه متعلق به آمریکا و تحت فرماندهی آمریکا هستند.

هدف این بود که ما قبول کنیم نیروهای چندملیتی در خاک لبنان، مرزهای لبنان و فلسطین، مرزهای لبنان و سوریه و همچنین در فرودگاه‌ها، سواحل، گذرگاه‌ها یعنی گذرگاه‌های ورودی و خروجی لبنان مستقر شوند؛ یعنی یک اشغالگری بین‌المللی و اشغالگری آمریکایی را بپذیریم. طبعاً ما این سه شرط را رد کردیم و به مبارزه ادامه دادیم. در آن زمان «کاندولیزا رایس» به لبنان آمد. او در آن هنگام به لبنانی‌ها از نبرد سرنوشت‌ساز گفت و اینکه حزب‌الله قطعاً شکست می‌خورد و نابود می‌شود، و این جمله‌ی معروف را به‌کاربرد که «منطقه با حالت درد زایمان تولد خاورمیانه‌ی جدید مواجه است» و گفت این همان «خاورمیانه‌ی جدید» است که درباره‌ی آن صحبت می‌کردیم.

با تمامی این‌ها، مقاومت ایستاد و پیروز شد. بنابراین اولین حلقه از پروژه‌ی آمریکایی‌ها در سایه‌ی نتایج انتخابات فلسطین شکست خورد. حلقه‌ی دوم در لبنان یعنی با شکست طرح نابودی حزب‌الله، شکسته شد. بدین ترتیب حلقه‌ی سوم نیز شکسته شد، چراکه قرار بود پس از نابودی حزب‌الله، جنگ به سوریه برود و اسرائیل و آمریکا به نظام حاکم در سوریه حمله کنند. این اتفاق هم رخ نداد. این شکست‌های اول، دوم و سوم آمریکا بود.

در خصوص عراق، موضع السید القائد کاملاً مشخص بود. ایشان اصرار داشتند که آمریکا باید به‌عنوان اشغالگر در عراق شناخته شود. تمامی مواضع رسمی مقامات جمهوری اسلامی ایران نیز بر اشغالگری آمریکا در عراق دلالت داشت. پس از مدتی، مقاومت مردمی در عراق به راه افتاد و درحالی‌که گمان می‌رفت آمریکا در عراق می‌ماند و بر آن سیطره پیدا می‌کند و اداره‌ی آن را به دست می‌گیرد، در نهایت و در نتیجه‌ی مقاومت مسلحانه و مخلصانه در عراق - و نه مقاومتی همچون جبهه‌ی النصره، القاعده و تکفیری‌ها - و در سایه‌ی یک موضع سیاسی قدرتمندانه و ظهور و بروز یک اراده‌ی ملی در این کشور، واشنگتن چاره‌ای جز ترک این کشور ندید. بنابراین آمریکا هرچند در سایه‌ی یک توافق، اما از عراق خارج شد. زمانی که آمریکایی‌ها از عراق خارج شدند، من صراحتاً اعلام کردم که این اتفاق، یک دستاورد و پیروزی بزرگ برای مقاومت عراق محسوب می‌شود، اما متأسفانه هیچ‌کس این پیروزی بزرگ ملت عراق را جشن نگرفت. باید این پیروزی بزرگ عراقی‌ها که طی آن آمریکا مجبور به ترک خاک عراق در سال ۲۰۱۱ شد، جشن گرفته می‌شد.

در نهایت تمامی پروژه‌های ایالات متحدهی آمریکا در منطقه (همان طرح «خاورمیانه‌ی جدید») در این مرحله یعنی از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ با شکست مواجه شد. هجمه‌ی آمریکا برای تسلط بر منطقه به منظور تحقق صلح ذلت‌بار با اسرائیل، عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل برای پاک کردن مسئله‌ی فلسطین، نابودی جنبش‌های مقاومت، تسلط بر کشورها و همچنین منزوی ساختن ایران و حمله به آن، جملگی شکست خوردند. چگونه این اتفاق افتاد؟ در اینجا شاهد نقش السید القائد، جمهوری اسلامی ایران و همچنین متحدان و دوستان آن در منطقه بودیم. آن‌ها بودند که این نقشه‌ها را ناکام گذاشتند.

طبیعتاً آل سعود و حکام بسیاری از کشورهای عربی و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس جزئی جدایی‌ناپذیر از نقشه‌ی ایالات متحدهی آمریکا در منطقه بودند و به نوعی ابزار پیاده‌سازی طرح‌های آمریکا محسوب می‌شدند. در این میان، اسرائیل بزرگ‌ترین ابزار آمریکا در نقشه‌های آن برای منطقه بود. اما کسانی که در برابر طرح‌ها و پروژه‌های آمریکا ایستادند، جمهوری اسلامی ایران به رهبری السید القائد، سوریه به رهبری رئیس‌جمهور اسد، مقاومت در لبنان و متحدان آن، مقاومت در فلسطین و متحدان آن، رهبران سیاسی و ملی مخلص در عراق و در رأس آن‌ها مرجعیت دینی در نجف اشرف و همچنین گروه‌های اسلامی و ملی در منطقه بودند.

در این میان چه کسی بیشترین نقش را داشت، به دیگران قدرت می‌بخشید و از آن‌ها حمایت می‌کرد؟ جمهوری اسلامی ایران؛ جایگاه، مواضع و عزم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای. طبعاً ما در قلب تحولاتی بودیم که در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ یعنی در طول یک دهه اتفاق افتاد و نتیجه‌ی آشکار آن‌ها شکست آمریکا بود. و امروز هیچ‌کس در این مسئله شک ندارد که جمهوری اسلامی ایران با عزم، اراده و قدرتی که دارد، «أم القراء» و هسته‌ی اصلی و مرکز اصلی است که محور مقاومت را میدان‌داری می‌کند. امروز جای هیچ بحثی وجود ندارد که بیرق و پرچم آرمان‌خواهی ملت فلسطین در دستان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است.

این بخش از سخنان خود را با نقل خاطره‌ای از السید القائد خاتمه می‌دهم. در جریان جنگ ۳۳ روزه - که البته ۳۴ روز بود اما جنگ ۳۳ روزه خوانده می‌شود - طبیعتاً مردم لبنان در اوایل جنگ نسبت به آنچه قرار بود در آینده اتفاق بیفتد، بسیار نگران بودند. حتی برخی از مسئولان لبنانی با مقامات سعودی تماس برقرار کردند تا ریاض ضمن میانجی‌گری، به جنگ در جنوب لبنان خاتمه دهد. سعودی‌ها نیز به مسئولان لبنان پاسخ دادند «هیچکس دخالت نمی‌کند. یک تصمیم و اجماع آمریکایی، بین‌المللی و منطقه‌ای وجود دارد که حزب‌الله از بین برود و در واقع له شود. حزب‌الله هیچ راهی ندارد جز اینکه یا تسلیم شود و یا نابود». طبیعتاً تصمیم ما مبارزه بود و اراده‌ای قوی برای جنگیدن با روحیه‌ی کربلایی بر تمام حزب‌الله حاکم بود. همیشه این فرمایش اباعبدالله الحسین علیه‌السلام نصب‌العین ما بود که فرموده‌اند «ألا إنّ الدعیّ ابن الدعیّ قد رکز بین أُنّتین، بین السلّة والذلّة وهیهات منّا الذلّة».

ما در برابر دو گزینه‌ی «جنگ» یا «تسلیم خفت‌بار» قرار داشتیم و گزینه‌ی جنگ را برگزیدیم. در روزهای ابتدایی

جنگ، دوست و برادر عزیزمان یعنی حاج قاسم سلیمانی با ما تماس گرفتند. وی به دمشق آمد، با بیروت تماس گرفت و اعلام کرد که باید خود را به شما برسانم. ما از وی سؤال کردیم که چگونه می‌خواهی این کار را انجام دهی؟ اسرائیلی‌ها تمامی پل‌ها، راه‌ها و خودروها را بمباران می‌کنند و شما نمی‌توانید خود را به ما برسانید. این دوست عزیز ما گفت که من باید خود را به شما برسانم چراکه حامل پیام مهمی از سوی السید القائد برای شما هستم. ما اوضاع را سروسامان دادیم و در نهایت حاج قاسم در روزهای اولیه جنگ به ضاحیه جنوبی بیروت آمد. او گفت که السید القائد زمانی که در مشهد به سر می‌بردند، تمامی مسئولان جمهوری اسلامی از جمله رئیس‌جمهور کنونی و رؤسای جمهور پیشین، وزیر خارجه کنونی و وزیر خارجه پیشین، وزیر دفاع کنونی و وزیر دفاع پیشین، فرمانده سپاه کنونی و فرماندهان سپاه پیشین و مسئولین دیگر را دعوت به برگزاری جلسه‌ای مشترک کردند.

حاج قاسم برای من شرح داد که در آن دیدار، مسئله جنگ علیه لبنان و اهداف آن بررسی شد و اینکه در این جنگ به کجا می‌خواهند برسند؟ جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدا جنگ علیه لبنان را جزئی از نقشه‌ی آمریکا در منطقه می‌دانست و نه مسئله جدای از آن. حاج قاسم گفت که همگی شرکت‌کنندگان در آن جلسه متفق‌القول بودند که جمهوری اسلامی ایران باید در کنار مقاومت لبنان، دولت و ملت لبنان و همچنین در کنار سوریه بایستد، چراکه این تهدید وجود دارد که جنگ به سوریه کشیده شود و به همین دلیل، ایران باید از تمامی توان سیاسی، مالی و نظامی خود برای پیروزی جبهه‌ی مقاومت استفاده کند. حاج قاسم در ادامه گفت که آن دیدار تمام شد و پس از اقامه‌ی نماز مغرب و عشا، حضار عزم خروج کردند که السید القائد فرمودند: «اندکی بنشینید. حرف‌هایی دارم که باید بزنم». این اتفاق پس از آن جلسه رسمی افتاد. در ادامه شنیدم که السید القائد رو به حاج قاسم کردند و گفتند: «شما آنچه را که می‌گوییم، بنویسید؛ سپس به بیروت بروید و آن را تسلیم فلان شخص کنید. آن شخص نیز در صورت صلاحدید، این مسائل را با دوستان و برادران خود در میان می‌گذارد». پس از شرح این ماجرا، حاج قاسم شروع به قرائت سخنان السید القائد برای من کرد. از جمله‌ی موارد این بود که السید القائد در شرایطی که بسیاری افراد گمان می‌کردند اسارت نظامیان اسرائیلی مصیبت بزرگی بود، در ابتدای پیام خود فرموده بودند: «اسارت نظامیان اسرائیل توسط مقاومت لبنان یک لطف الهی پنهان بود، چراکه این عملیات، اسرائیل را وادار کرد در واکنش به اقدام شما وارد لبنان شود. اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها خود را برای حمله به لبنان و حزب‌الله در اواخر تابستان یا اوایل پاییز ۲۰۰۶ آماده می‌کردند که در آن صورت، شما در حالی که آماده‌ی جنگ نبودید، غافلگیر می‌شدید. بنابراین اسارت نظامیان اسرائیل توسط شما یک لطف الهی بود که زمان را کمی به جلو هدایت کرد تا بدین ترتیب جنگ در زمانی که آمریکا و اسرائیل برای آن برنامه‌ریزی کرده بودند اتفاق نیفتاد و زمانی رخ داد که آن‌ها برای آن آماده نبودند، بلکه در حال آماده شدن بودند و در نقطه‌ی مقابل، شما آماده بودید؛ یعنی زمانی که هیچ عاملی برای غفلت و غافلگیری وجود نداشت.»

این سخن السید القائد، سخنی بود که بعدها بزرگان آن را تأیید کردند و بر آن صحه گذاشتند. به‌عنوان نمونه، زمانی که این مسئله را به‌صورت رسانه‌ای مطرح کردم، استاد فقید «محمد حسنین هیکل» در برنامه‌هایی جداگانه در شبکه‌ی

«الجزیره» در آن زمان، آن را تأیید کرد. در همین حال، یکی از نویسندگان بزرگ آمریکایی به نام «سیمور هرش» مسئله‌ی مذکور را تأیید کرد. البته به این نکته اشاره کنم که من در زمان مطرح کردن مسئله‌ی مذکور در رسانه، آن را منتسب به السید القائد نکردم.

مسئله‌ی دیگری که السید القائد در آن پیام بدان اشاره کرده بودند، این بود که فرمودند: «این جنگ، شباهت بسیاری به جنگ احزاب در زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله) دارد. این جنگ بسیار سخت و طاقت‌فرسا خواهد بود و موجودیت شما را تهدید می‌کند؛ بر شماست که در این جنگ صبر پیشه کنید». ایشان در پیام خود در این بخش، از آیه‌ی کریمه‌ی «وَبَلَّغْتَ الْقُلُوبَ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا» (احزاب، آیه‌ی ۱۰) استفاده کرده بودند. السید القائد همچنین فرموده بودند: «باید توکلتان به طور کامل بر خدا باشد». همچنین در بخش سوم پیام ایشان آمده بود: «شما در این جنگ پیروز خواهید شد». من مشابه این جمله را یک بار دیگر در روزهای اول – دقیقاً یادم نیست پیش یا پس از پیام السید القائد – شنیده بودم. راوی به نقل از آیت‌الله بهجت (رحمه الله علیه) خطاب به ما گفته بود: «مطمئن باشید و یقین داشته باشید که شما ان شاء الله در جنگ پیروز می‌شوید.»

اما نکته‌ی جالب و حائز اهمیت در پیام السید القائد این بود که فرموده بودند: «شما در جنگ پیروز می‌شوید و پس از آن به یک قدرت منطقه‌ای مبدل خواهید گشت به گونه‌ای که هیچ قدرتی یارای ایستادن در برابر شما را نخواهد داشت». در این هنگام من خندیدم و به حاج قاسم گفتم «ما به قدرت منطقه‌ای تبدیل می‌شویم؟ ما همین که از نبرد کنونی به سلامت خارج شویم و بتوانیم موجودیت خود را حفظ کنیم، دستاورد بزرگی خلق کرده‌ایم». سپس به حالت شوخی گفتم «برادر عزیزم! ما نمی‌خواهیم به قدرت منطقه‌ای تبدیل شویم». اما در هر صورت، سخن السید القائد در آن روز، نوعی یقین را در من به وجود آورد. من از آن روز یقین حاصل کردم که ما در جنگ پیروز می‌شویم و پس از آن به یک قدرت منطقه‌ای مبدل خواهیم گشت و این اتفاق هم افتاد.

🔴 **آیا حضرت آقا توصیه‌ای به لحاظ ادعیه و اذکار هم در آن ماجرای جنگ ۳۳ روزه داشتند؟**

در روزهای اولیه‌ی جنگ، نامه‌ای کتبی از السید القائد به دست من رسید و من هم‌اکنون نیز این نامه را نزد خود حفظ کرده‌ام. همچنین در آن زمان نامه‌ای را از سوی برادر و دوست عزیزم آقای حجازی دریافت کردم. آقای حجازی در نامه‌ی خود ما را به چند دعا و ذکر توصیه کردند اما من دقیقاً به یاد ندارم که او آیا این ادعیه و اذکار را به السید القائد منتسب کرده بود یا نه.

در حال حاضر به صورت دقیق حضور ذهن ندارم، اما به خاطر دارم که دعای «جوشن» از توصیه‌های السید القائد بود؛ البته آن طور که اکنون به یاد می‌آورم. دعای جوشن صغیر و توسل به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) - (دعای «یا بقیة الله ائمتنا یا بقیة الله ادرکنا» - همچنین زیارت عاشورا غیر از آن زیارت معروف و مشهور، از جمله دیگر توصیه‌ها

در این زمینه بوده است. اما به طور کلی، دوست دارم در این چارچوب به یکی از تجربه‌های شناخت خود از السید القائد اشاره کنم.

ما نیز طبیعتاً این توصیه‌ها را به برادران خود می‌کنیم. این‌ها نقاط قوت حزب‌الله در نبردها و جنگ‌هاست. دعا و توسل و استغاثه و متوسل شدن به خداوند متعال همواره در دستور کار ما بوده است و السید القائد همیشه روی آن تأکید داشته‌اند. در مسائل روحی و معنوی، از زمانی که السید القائد را شناخته‌ایم، توصیه‌هایی در این زمینه داشته‌اند، یعنی اعتماد به خداوند متعال و توکل بر او. ایشان در هر جلسه به این آیهی شریفه اشاره می‌کردند که «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد، آیهی ۷) و به ما می‌گفتند: «خداوند متعال با ما شوخی نمی‌کند، خداوند متعال به وضوح با ما سخن می‌گوید و این وعدهی خداوند است. خداوند از وعدهی خود تخلف نمی‌کند». ایشان همواره بر اعتماد به وعده‌های خداوند تأکید می‌کردند و حتی اکنون نیز در سخنرانی‌هایشان در هر مرحله‌ای، به این مسئله به صورت اساسی می‌پردازند. از جمله موارد اساسی مورد تأکید ایشان، دعا، توسل به خداوند و استغاثه از اوست.

از پرداختن به جزئیات مسئله‌ی بیداری اسلامی به دلیل ضیق وقت صرف نظر می‌کنیم. ما در طول تقریباً هفت یا هشت سال گذشته شاهد ظهور و بروز حادثه‌ای بزرگ در منطقه بودیم؛ رویدادی که آثار بسیار راهبردی را در منطقه به دنبال داشت و آن، ماجرای سوریه و بحران سوریه است. از دیدگاه شما، چرا سوریه برای پیاده‌سازی طرح‌ها، پروژه‌ها و نقشه‌های منطقه‌ای انتخاب شد و ابعاد این بحران چه بود؟ سؤال دیگر اینکه چرا علی‌رغم وجود هزینه‌های سنگین، جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله وارد ماجرای سوریه شدند؟ اگر آن‌ها وارد این ماجرا نمی‌شدند، چه اتفاقی می‌افتاد و چه تبعات و پیامدهایی وجود داشت که ایران و حزب‌الله حضور در ماجرای سوریه را ضروری می‌دانستند؟

این مسئله به بحث ما در رابطه با تحولات منطقه از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ مربوط می‌شود. گفتیم که پایان کار آمریکایی‌ها در منطقه، خروج از عراق، شکست در لبنان، شکست در سوریه، شکست در فلسطین و در نتیجه ناکامی نقشه‌هایشان در منطقه بود. این مقطع - ناکامی آمریکایی‌ها - از بعد سال ۲۰۱۱ تاکنون ادامه دارد. این یک مقطع و مرحله‌ی مهم و تاریخی در حیات منطقه و حیات جمهوری اسلامی ایران و رهبری حضرت السید القائد محسوب می‌شود، چراکه در اوایل سال ۲۰۱۱ السید القائد از آن تحت عنوان مرحله‌ی «بیداری اسلامی» یاد کردند؛ چیزی که البته در منطقه از آن به عنوان «بهار عربی» نام برده می‌شود.

من دوست دارم پیش از ورود به بحث سوریه کمی در این خصوص یعنی بیداری اسلامی در منطقه سخن بگویم. بهار عربی، بیداری اسلامی و یا خیزش‌های گسترده‌ی مردمی در منطقه ابتدا در تونس رخ داد و پس از آن به لیبی و مصر و یمن کشیده شد. سپس این حوادث به نبرد در سوریه کشیده شد. به صورت مختصر عرض کنم که در حقیقت ما از آنچه در آن زمان اتفاق افتاد، فهمیدیم که پس از شکست طرح‌های آمریکا و شکست حمله‌های آن، او‌با‌ما آمد تا این شکست را جمع کند و فضا را تغییر دهد. ملت‌های منطقه بیدار شدند و به امید ایجاد تغییرات، تحرکات خود را آغاز

کردند. در این گیرودار بود که رژیم‌های عربی به شدت در موضع ضعف قرار گرفتند. فرصت بزرگی در مقابل ملت‌ها قرار گرفته بود تا رژیم‌ها را سرکوب کنند. استنباط من و بسیاری دیگر همان بود که السيد القائد از همان ابتدا فرموده بودند. ایشان گفته بودند که «این جنبش‌های ملی، جنبش‌های ملی اصیل و حقیقی هستند». جنبش تونس نماینده‌ی اراده‌ی ملی مردم تونس بود، جنبش مصر نماینده‌ی اراده‌ی مصری‌ها بود، جنبش لیبی نماینده‌ی اراده‌ی لیبیایی‌ها بود و جنبش یمن نیز به همین ترتیب. تمامی شعارهایی که این جنبش‌ها مطرح می‌کردند و اهدافی که برای تحقق آن تلاش می‌کردند، نشئت گرفته از دیدگاه‌ها و منافع ملی و مردمی‌شان بود.

بدین ترتیب ما تأثیر حقیقی اسلام و جنبش‌های اسلام‌گرا را در این نهضت بزرگ و بیداری ملت‌ها دیدیم. درست به همین دلیل است که السيد القائد از آن به عنوان «بیداری اسلامی» یاد کردند. اما مشکل اصلی این بیداری اسلامی چه بود؟ مشکل آن در فقدان رهبری و وحدت آن بود. شما نگاه کنید، انقلاب اسلامی در ایران یک انقلاب مردمی گسترده و عظیم بود، اما آنچه این انقلاب را به ثمر نشاند و به پیروزی رساند و پس از پیروزی استحکام بخشید، وجود یک رهبر یعنی امام خمینی (رضوان الله علیه) بود. عامل دیگر موفقیت این انقلاب، وجود وحدت کلمه میان اقشار مختلف مردم، مسئولان و علما در آن بود که جملگی در کنار امام ایستادند.

بنابراین در آن زمان، یک ملت متحد وجود داشت و رهبری که خط مشی، سیاست‌ها و راهبردها را برای پیشبرد منظم امور مشخص می‌کرد. لذا مشکلی که در این انقلاب‌های عربی وجود داشت – به استثنای سوریه که به بحث دربارہ‌ی آن می‌رسیم – مشکل فقدان رهبری مورد اعتماد و یکپارچه بود. تعداد زیادی از رهبران و همچنین شمار بسیاری از احزاب بودند که انسجامی میان آن‌ها نبود و با یکدیگر اختلاف داشتند. زمانی هم که به مذاکره با یکدیگر می‌نشستند، اختلافات آشکار می‌شد. این مسئله بر روی مردم نیز تأثیر می‌گذاشت و آن‌ها نیز با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کردند. این فرایند به وقوع جنگ داخلی در برخی مناطق نیز منجر شد.

در هر صورت، آمریکایی‌ها و برخی کشورهای منطقه برای مصادره و به شکست کشاندن خیزش‌های مردمی بزرگ و گسترده، در کشورهای مختلف وارد میدان شدند. در اینجا نقش آمریکا گسترده بود. فرانسه هم که در شمال آفریقا نقش داشت، به میدان آمد تا جنبش‌های مردمی را متوقف سازد. از سوی دیگر، عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی نیز با قدرت برای از بین بردن بهار عربی، بیداری اسلامی و نابودی خیزش‌های مردمی وارد شدند. آن‌ها با بسیج کردن قدرت رسانه‌ای خود و همچنین حمایت از کودتاها و نظامی در منطقه تلاش کردند به اهدافشان دست پیدا کنند. همه می‌دانیم که وضعیت در تونس، لیبی و مصر چگونه پیش رفت. اما در یمن، وضعیت متفاوت است. آن‌ها تلاش کردند تا خیزش مردمی در یمن را به نفع خود مصادره کنند اما بخش بزرگی از ملت یمن با مقاومت سیاسی و ملی در کنار برادر عزیز «السید عبدالملک الحوثی» و انصار الله و متحدان آن ایستادند و در برابر بیگانگان مقاومت کردند تا اینکه به آن‌ها جنگ نابرابری تحمیل شد و تا امروز نیز این جنگ ادامه دارد. اکنون به موضوع سوریه می‌رسیم. آنچه در سوریه اتفاق افتاد هیچ ارتباطی با «بهار عربی» یا «بیداری اسلامی»

نداشت. آنچه در سوریه رخ داد، پیاده‌سازی نقشه‌ی آمریکایی - سعودی و برخی کشورهای منطقه برای مسدود کردن تحقق دستاوردهای محور مقاومت بود؛ به‌ویژه اینکه در آن برهه، انقلاب مردمی در مصر، اسرائیل را به شدت نگران آینده‌ی خود در منطقه ساخته بود.

در آن زمان اسرائیلی‌ها کنفرانس‌های بزرگی برگزار می‌کردند و در آن از فضای راهبردی سخن می‌گفتند. آن‌ها حتی به فکر تشکیل مجدد برخی گردان‌های نظامی و اعزام آن‌ها به مرزهای سینا افتاده بودند. اسرائیل تا این حد از تغییرات ایجادشده در مصر نگران و هراسان بود.

بعد از آنکه آن‌ها از جذب دولت سوریه به سمت خود عاجز شده بودند، هدف مطلوب در سوریه سرنگونی دولت و نظام حاکم بر این کشور بود. چیزی که خیلی‌ها از آن اطلاع ندارند این است که پیش از آغاز تحرکات برای سرنگونی دولت دمشق، تلاش زیادی شد تا رئیس‌جمهور بشار اسد، رهبری سوریه و کشور سوریه را به سمت محوری دیگر بکشانند. سعودی‌ها روی این مسئله کار می‌کردند تا جایی که حتی «ملک عبدالله بن عبدالعزیز» علی‌رغم اینکه سوریه را تحریم کرده بود، شخصاً به دمشق رفت. قطری‌ها نیز برای تحقق این هدف تلاش زیادی کردند. ترکیه و همچنین شماری از دیگر کشورهای عربی از جمله مصر در زمان حسنی مبارک هم برای پیوستن سوریه به جبهه‌ی مقابل تلاش کردند. آمریکایی‌ها و متحدان آن‌ها با دادن وعده‌های سیاسی و پیشنهادات اغواکننده‌ی مالی به اسد تلاش کردند تا سوریه را به سمت وسوی محور دیگری تحت عنوان محور «اعتدال عربی» «سوق دهند؛ محوری که ما آن را «تسلیم عربی» می‌خوانیم.

با این حال، رئیس‌جمهور بشار اسد و دیگر رهبران سوریه همواره بر موضع ثابت خود مبنی بر حمایت از مقاومت تأکید کردند و معتقد بودند که نبرد عربی - اسرائیلی همچنان پابرجاست. بشار اسد اعتقاد داشت که بدون حل و فصل مسئله‌ی جولان اشغالی و همچنین تحقق حقوق سلب‌شده‌ی فلسطینیان، صلح در منطقه قابل دستیابی نیست.

در هر صورت، اتفاقی که رخ داد این بود که آمریکایی‌ها در همراه ساختن دمشق با خود ناکام ماندند؛ واشنگتن به خوبی می‌دانست که سوریه در چارچوب محور مقاومت از جایگاه محوری برخوردار است. اگر بخواهم به یک عبارت دقیق درباره‌ی سوریه اشاره کنم، عبارتی است که السید القائد درباره‌ی این کشور به کار بردند و فرمودند: «سوریه، ستون خیمه است». امروز بدون سوریه، مقاومت در لبنان به حاشیه رانده خواهد شد. بدون سوریه، مقاومت در فلسطین به حاشیه رانده خواهد شد، چراکه سوریه یکی از اجزای اصلی پیکر مقاومت در منطقه است. برخی معتقدند که سوریه به مثابه پلی برای مقاومت است اما من معتقدم که این کشور چیزی فراتر از یک پل محسوب می‌شود، چراکه سوریه یکی از اجزای اصلی، بزرگ و مهم بدن و پیکر، عقل و فرهنگ و همچنین فکر و اراده‌ی مقاومت در منطقه است. این مسئله به‌ویژه در جریان جنگ ۳۳ روزه و همچنین پس از جنگ، با موضع ثابت سوریه در حمایت از مقاومت اثبات شد؛ چراکه ممکن بود در حالی که آمریکا در عراق و مرزهای سوریه حضور داشت، اسرائیل دامنه‌ی جنگ را گسترش دهد و به سوریه حمله کند و جنگ فراگیری علیه سوریه به راه افتد. اما «بشار اسد» کوتاه نیامد و با موضعی قاطعانه و

اسرائیلی‌ها پس از پایان جنگ ۳۳ روزه مطالعاتی انجام دادند و در نهایت به این نتیجه رسیدند که برای نابودی مقاومت در لبنان و فلسطین، ابتدا باید کار سوریه را تمام کرد و آن‌ها برای این برنامه‌ریزی کردند. آن‌ها که نتوانسته بودند با سیاست، سوریه را بگیرند، با گزینه‌ی نظامی به سمت آن آمدند. اگر آن‌ها قادر به ایجاد کودتای نظامی در داخل ساختار ارتش سوریه بودند، این کار را می‌کردند اما نتوانستند. پس از این عدم موفقیت بود که آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها از فضای آزادی رسانه‌ای و سیاسی در سوریه سوءاستفاده کرده و تحولات را به سمتی پیش بردند که در این کشور هرج و مرج و درگیری‌های داخلی به وقوع پیوندد. از همان روزهای اولیه‌ی برگزاری تظاهرات‌های ضد دولتی در سوریه، من خود شاهد بودم که رئیس‌جمهور بشار اسد دیدارهایی را به صورت مستقیم با رهبران معترضان ترتیب می‌داد و به مطالباتشان جامه‌ی عمل می‌پوشاند.

اما پس از آن، تظاهرات به عملیات نظامی تبدیل می‌شد؛ درست مانند اتفاقی که در اشغال شهر درعا رخ داد. آمریکایی‌ها، سعودی‌ها و برخی دیگر از کشورهای منطقه بودند که تکفیری‌های القاعده، داعش و جبهه‌النصره را از سراسر جهان به سوریه گسیل ساختند تا آن‌ها بر سوریه مسلط شده و دولت را ساقط کنند. هدف از این کار تأمین منافع چه کسی بود؟ تأمین منافع آمریکا و اسرائیل، تأمین منافع محوری که پایان مسئله‌ی فلسطین را می‌خواهد، تأمین منافع محوری که محاصره‌ی ایران، منزوی ساختن آن و حمله به آن را می‌خواهد. حقیقت این است. بنابراین مسئله‌ی سوریه به هیچ وجه مسئله‌ی این نبود که مردم این نوع از انتخابات و یا اصلاحات را می‌خواهند، چراکه بشار اسد آماده‌ی گفتگو و بحث درباره‌ی هر گزینه‌ای که مردم می‌خواستند بود؛ اما دیگران به سرعت برای اشغال مناطق و ضربه زدن به ارتش سوریه، نیروهای امنیتی و نهادهای سوری روی آوردند تا از طریق راهکار نظامی، بشار اسد را ساقط کنند. مرزها را باز کردند و کشتی‌ها با تسلیحات نظامی فراوان آمدند. «جو بایدن» خود شخصاً می‌گوید که ده‌ها هزار تن تسلیحات جنگی و مهمات به سوریه آورده شد. آمریکایی‌ها صدها میلیارد دلار در این کشور هزینه کردند. برای چه؟ آیا برای تحقق دموکراسی در سوریه بود؟! آیا داعش و جبهه‌النصره به دنبال تحقق دموکراسی در سوریه بودند؟ کسانی که انتخابات را کفر، شرکت‌کنندگان در انتخابات را کافر می‌دانستند و ریختن خون آن‌ها را مباح می‌دانستند، به دنبال برگزاری انتخابات برای ملت سوریه بودند؟ این مسئله واضح بود و امروز نیز در هر صورت ثابت شد که آنچه در سوریه اتفاق افتاد، هیچ ارتباطی به انتخابات و اصلاحات و مسائل مربوط به دموکراسی نداشت، زیرا بشار اسد آماده‌ی مذاکره در خصوص این مسائل بود. اما آن‌ها برای سرنگونی دولت سوریه و سیطره بر این کشور عجله داشتند.

پایان بخش سوم [دریافت فیلم] **آغاز بخش چهارم [دریافت فیلم]**

یک سال و نیم پس از آغاز بحران سوریه یعنی در حدود سال ۲۰۱۲ یا ۲۰۱۳ بود که «ملک عبدالله بن عبدالعزیز» نماینده‌ی ویژه‌ای را از سوی خود به نزد بشار اسد فرستاد. سعودی این پیغام را برای اسد ارسال کرده بود که اگر وی

از محور مقاومت خارج شود و روابط خود را با ایران قطع کند، جنگ علیه سوریه متوقف خواهد شد، مسئله‌ی گروه‌های تکفیری حل خواهد شد و اسد تا ابد به‌عنوان رئیس‌جمهور به رسمیت شناخته می‌شود. سعودی به اسد گفت که ما نه اصلاحات می‌خواهیم و نه هیچ چیز دیگر و آماده‌ایم تا صدها میلیارد دلار برای بازسازی سوریه بپردازیم. بنابراین، هدف کاملاً با مطالبات ملت‌ها در بهار عربی متفاوت بود. هدف، سلب موقعیت تاریخی سوریه، سلب حقوق آن و بیرون راندن آن از محور مقاومت بود تا زمینه برای نابودی مسئله‌ی فلسطین، تثبیت هیمنه‌ی آمریکا در عراق و به انزوا راندن ایران و محاصره‌ی آن فراهم شود. فهم و درک ما از نبرد سوریه از روز اول این چنین بود. من امیدوارم که برادران در ایران برای انتقال این مسائل به مردم کمک کنند. برخی از مسئولان آمریکایی و معارضان سوری می‌گفتند که اگر ما بر سوریه مسلط شویم، بی‌درنگ وارد لبنان خواهیم شد تا کار حزب‌الله را تمام کنیم. برخی دیگر نیز می‌گفتند به عراق می‌رویم. بنابراین، مسئله فقط سوریه نبود.

زمانی که «دونالد ترامپ» رئیس‌جمهوری آمریکا اذعان می‌کند که او، اوباما، کلینتون و سازمان «سیا» تروریست‌های داعش را ایجاد کردند و آن‌ها را به سوریه آوردند، آیا هدف این تروریست‌ها برقراری دموکراسی در سوریه و انتخابات بوده، یا آن‌ها به دنبال نابودی این کشور بوده‌اند؟ به همین دلیل ما از روز اول به وضوح کامل می‌دانستیم که هدف جنگ علیه سوریه با مسائلی از این قبیل ارتباطی ندارد و هدف این جنگ، سرنگونی دولت سوریه، نابودی ارتش سوریه و بسط سیطره بر سوریه است تا بدین ترتیب این کشور از حقوق خود بگذرد و زمینه برای نابودی مسئله‌ی فلسطین، عادی‌سازی روابط با اسرائیل و از بین بردن تمامی آمال و آرزوهای ملت‌های منطقه فراهم شود. ما در حزب‌الله لبنان بر این مسئله اتفاق نظر داشتیم و حتی یک نظر متفاوت نیز در خصوص اهداف جنگ علیه سوریه وجود نداشت و السید القائد که مورد تأیید الهی هستند و از یک بصیرت و آگاهی عظیم و تاریخی و همچنین ویژگی‌های رهبری معروف و استثنائی برخوردارند، به وضوح به این مسئله واقف بودند.

من در برخی مناسبت‌ها اشاره کردم که برخی افراد این‌گونه القا می‌کنند که ایران دستور ورود ما به سوریه را صادر کرده است اما این صحیح نیست. ما تصمیم به ورود به سوریه گرفتیم چون نسبت به سوریه و لبنان به‌طور جدی احساس خطر می‌کردیم؛ این احساس خطر وجود داشت که نبرد، به سرعت به داخل شهرها و روستاهای ما کشیده شود. ما دوست داشتیم وارد نبرد شویم اما در نهایت، این اقدام به مجوز و همچنین حمایت و پشتیبانی نیاز داشت و مورد اول - مجوز - مهم‌تر بود.

من به دیدار السید القائد رفتم و داده‌ها و برداشت خود در خصوص سوریه و تحولات آن را برای ایشان تشریح کردم و استدلال‌های خودم را مطرح کردم. دیدم که دیدگاه و نظر ایشان درباره‌ی سوریه و تحولات آن بسیار واضح‌تر، شفاف‌تر و عمیق‌تر از دیدگاه و نظر ما است. مواضع ایشان در قبال سوریه و تحولات آن از همان روز اول مشخص بود. ایشان گفتند: «این یک توطئه و نقشه برای سرنگونی سوریه است و هدف آن، سوریه و جایگاه این کشور در مسئله‌ی فلسطین و محور مقاومت است. همچنین هدف آن، جمهوری اسلامی ایران است، زیرا آن‌ها پس از اتمام کار در سوریه،

نبرد را به لبنان و عراق و ایران می‌کشاند». این اتفاقی است که افتاد. آن‌ها به لبنان آمدند و بخشی از البقاع را اشغال کردند و اگر می‌توانستند، نقاط بیشتری را اشغال می‌کردند. اما ما و ارتش لبنان در مقابلشان ایستادیم و آن‌ها را

در مناطق کوهستانی محاصره کردیم. شما دیدید در عراق، تروریست‌های تکفیری خیلی سریع از شرق فرات در سوریه به عراق انتقال داده شدند و در یک بازه‌ی زمانی بسیار کوتاه بر استان «الانبار» مسلط شدند. این استان تقریباً ربع مساحت عراق یا بیشتر آن را در بر می‌گیرد. آن‌ها همچنین بر موصل، صلاح‌الدین و دیگر مناطق مسلط شدند و به ۲۰ کیلومتری شهر کر بلا و ۴۰ کیلومتری شهر بغداد رسیدند. این بدان معناست که ما آنچه را که حضرت السید القائد در روز اول حوادث سوریه گفتند، بعینه در طول سال‌های گذشته مشاهده کردیم. اینجا بود که علت موضع قاطعانه‌ی السید القائد مبنی بر ایستادن در کنار سوریه مشخص شد. جمهوری اسلامی ایران این موضع را اتخاذ کرد و ما نیز ضمن اتخاذ این موضع، به سوریه رفتیم و در آن‌جا جنگیدیم. علی‌ای‌حال، دولت، ملت و ارتش سوریه در برابر توطئه‌ها مقاومت کردند؛ یعنی بخش عظیمی از مردم سوریه در کنار دولت ایستادند و مقاومت کردند. ما همیشه گفته‌ایم که پس از لطف و عنایت الهی، این مقاومت و پایداری دولت، ملت و رهبران سوری بود که موجب پیروزی سوریه شد. حزب‌الله لبنان، جمهوری اسلامی ایران، دوستان عراقی و سپس روسیه، همگی بازوان یاری‌دهنده‌ی سوریه بودند و اصل کار را دولت، ملت و ارتش سوریه صورت دادند. اگر رهبران سوری تسلیم می‌شدند، اگر ارتش سوریه فرو می‌پاشید، اگر ملت سوریه پشت دولت و ارتش را خالی می‌کرد، ما در نبرد بزرگ سرزمین شام کاری از پیش نمی‌بردیم. ما تنها کمک‌دهنده و عوامل یاری‌رسان بودیم. این‌گونه بود که ما به وضعیت کنونی رسیدیم.

سخنان خود را در این بخش با ذکر خاطراتی از دیدارم با السید القائد و کرامات این سید عزیز و بزرگوار به پایان می‌رسانم. پس از آغاز بحران سوریه در سال ۲۰۱۱ یک ائتلاف بین‌المللی تحت رهبری آمریکا وارد این کشور شد و تمامی کشورهای جهان معتقد بودند که دمشق تنها ظرف دو ماه سقوط خواهد کرد. کشورهای عربی همگی چنین اعتقادی داشتند، حتی برخی از دوستان ما نیز چنین اعتقادی داشتند. بالاخره ما نیز اگر چنین اعتقادی نداشتیم، حداقل کمی احساس نگرانی می‌کردیم؛ ابعاد مسئله برایمان آشکار نبود و بسیار نگران بودیم. در آن زمان کشورهایی نظیر ترکیه و قطر که پیش از آغاز بحران سوریه با آن‌ها در ارتباط بودیم، پیغام‌هایی را برای ما ارسال می‌کردند. در آن زمان آقای «داود اغلو» که مسئولیت سیاسی داشت به لبنان آمد. سران ترکیه به ما این‌گونه پیغام دادند که «ما آماده‌ایم به شما ضمانت دهیم. شما عقب بایستید و روی سوریه حساب باز نکنید، زیرا ما به شما تضمین می‌دهیم که دمشق ظرف دو یا سه ماه سقوط خواهد کرد». بسیاری از برادران در ایران هم تحت تأثیر این فضا قرار گرفته بودند. اما در جلسه‌ای که با السید القائد داشتیم، ایشان برخلاف دیدگاه و نظر تمامی کشورهای جهان، نظر کارشناسان منطقه و همچنین دیدگاه شماری از مسئولان ایرانی، رو به من کردند و گفتند: «ما باید کاری کنیم که سوریه و بشار اسد پیروز شوند و آن‌ها در نهایت پیروز خواهند شد». این در حالی است که همه‌ی دنیا حرف دیگری می‌زدند. پس از گذشت حدود دو سال، نشانه‌های تحقق این پیش‌بینی رهبر معظم انقلاب نیز آشکار شد.

اکنون ما شاهد تحقق یک پیروزی بزرگ و تاریخی در سوریه هستیم. لحظه‌ای تصور کنید که داعش و جبهه‌النصره و حامیان آمریکایی آن‌ها در سوریه پیروز می‌شدند و بر این کشور سیطره می‌یافتند، آنگاه چه اتفاقی برای لبنان، عراق و ایران می‌افتاد و ملت‌های منطقه به چه سرنوشتی دچار می‌شدند؟ در صورت پیروزی تکفیری‌ها، معامله‌ی قرن از مدت‌ها پیش محقق می‌شد و امروز وجود داشت. اگر امروز بن سلمان می‌آمد و به فلسطینیان می‌گفت خرده‌چیزهایی را که به شما داده می‌شود، قبول کنید، سرنوشت قدس و فلسطین چه می‌شد؟ بنابراین اگر بخواهیم عظمت پیروزی‌ای که در سوریه حاصل شد را بدانیم، باید این سؤال را بپرسیم: اگر در سوریه پیروز نمی‌شدیم و شکست می‌خوردیم، اگر آن‌ها پیروز می‌شدند، هم‌اکنون اوضاع در سوریه، در لبنان، در فلسطین، عراق، ایران و تمام منطقه چگونه بود؟ وقتی به این سؤال پاسخ می‌دهیم، به اهمیت آنچه مبارزان در سوریه محقق کردند و به اهمیت مقاومت آن‌ها پی می‌بریم.

✪ شما چندین مرتبه تأکید کردید که حکام کشورهای مختلف با بشار اسد تماس گرفتند و وعده‌های مختلفی را اعم از مالی و سیاسی به وی دادند و حتی بقای وی در قدرت را نیز تضمین کردند، اما او در نهایت این وعده‌ها و پیشنهادات را نپذیرفت. علت استقامت و ایستادگی بشار اسد در برابر این وعده‌ها چه بود و چه چیزی باعث شد که وی بتواند فشارها را تا این حد تحمل کند؟

این مسئله در وهله‌ی اول به بی‌اعتمادی بشار اسد به طرف‌های آمریکایی و عربی بازمی‌گشت. از سوی دیگر، اسد روش آن‌ها را می‌دانست، زیرا آن‌ها همگی در مسیر امتیاز دادن گام برمی‌دارند. این در حالی است که خود او انسانی نیست که بر سر اصول اساسی و اصول ملی معامله کند و این‌ها را به‌عنوان امتیاز بدهد. بشار اسد معتقد بود که هرگونه امتیازدهی بر سر اصول ملی، برای موجودیت سوریه، حاکمیت ملی و جایگاه آن در منطقه مخاطره‌آمیز است.

✪ آیا قبل از اینکه این مسیر در سوریه طی شود و ایران، حزب‌الله و خود سوریه و دولت آقای دکتر بشار اسد این مسیر را انتخاب کنند، راه‌های دیگری هم بررسی شد که گزینه‌ی دیگری وجود داشته باشد یا اینکه اساساً از همان ابتدا هیچ راه دیگری باقی نمانده بود؟

گزینه‌ی ابتدایی ما، گزینه‌ی مذاکره بود و راهکار سیاسی در اولویت قرار داشت. دولت سوریه، برادران ما در ایران و همچنین خودمان در حزب‌الله تماس‌های متعددی را با معارضان سوری برقرار کردیم و آن‌ها را به مذاکره برای تحقق راهکار سیاسی دعوت کردیم اما معارضان، مذاکره و گفتگوی سیاسی را قویاً رد کردند و معتقد بودند که دولت سوریه ظرف دو یا سه ماه سقوط می‌کند. من به یاد دارم که برخی از طرف‌های تأثیرگذار در معارضان سوری به ما می‌گفتند که شما قصد دارید اصطلاحاً مرده را زنده کنید! آن‌ها می‌گفتند که کار دولت دمشق تمام شده است و مذاکره با چنین دولتی را نمی‌پذیرند. طبیعتاً این اشتباه محاسباتی آن‌ها بود که ورود به مذاکرات برای تحقق راهکار سیاسی را تحت هیچ شرایطی نپذیرفتند. اما اشتباه محاسباتی بزرگ‌تر آن‌ها این بود که خیلی زود به اقدام نظامی روی آوردند؛ اقدامی که هدف اصلی آن‌ها در سوریه بود. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، هدف آن‌ها برقراری دموکراسی در

سوریه و اجرای اصلاحات در این کشور نبود. هدف اصلی آن‌ها سرنگونی دولت دمشق، ضربه زدن به ارتش سوریه و تغییر معادلات در این کشور بود. بله درست است؛ زمانی که دولت سوریه و دوستان و هم‌پیمانانش گزینه‌ی مقاومت مسلحانه را انتخاب کردند، گزینه‌ی دیگری وجود نداشت.

یکی از مسائل مهمی که همواره از سوی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مورد تأکید قرار گرفته، مسئله‌ی تقریب مذاهب اسلامی است و اینکه مذاهب مختلف اسلامی باید بتوانند با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند و به هیچ وجه نباید از در دشمنی با یکدیگر وارد شوند. از طرف دیگر ما شاهد جنبش‌هایی هستیم که تحت تأثیر تبلیغات و سیاست‌های بیگانگان که هم دشمن شیعیان هستند و هم دشمن اهل تسنن، در آتش اختلافات مذهبی می‌دمند. نگاه شما به سیاست تقریبی که از سوی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای همواره ترویج شده و حضرت امام (رحمه‌الله) نیز بر همین مسئله تأکید داشتند، چیست؟ این سیاست چه دستاوردهایی داشته است؟ و به نظر شما در حال حاضر چه مسائلی می‌تواند این سیاست را مورد تهدید قرار بدهد؟

اولاً، این مسئله از اصول اساسی است که توسط حضرت آیت‌الله خمینی (رحمه‌الله) تحت عنوان وحدت اسلامی، وحدت میان مسلمانان، تقریب مذاهب اسلامی، و اشاعه‌ی روحیه‌ی همگرایی، همکاری و هماهنگی در میان تمامی مسلمانان مطرح شد. جمهوری اسلامی ایران همواره در مسیر تحقق این سیاست حرکت کرده است. السید القائد نیز پس از پذیرش مسئولیت رهبری، این مسیر را با قدرت ادامه دادند و بر روی آن تأکید داشتند. واقعیت آن است که این موضع، موضع اسلام اصیل محمدی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز هست و موضع قرآن کریم نیز محسوب می‌شود. وحدت میان مسلمانان و سیاست تقریبی میان مذاهب اسلامی مختلف، یک منطق اسلامی است که تمامی مسلمانان باید به آن توجه داشته باشند.

طبعاً در این مسیر، تلاش‌های زیادی صورت گرفته است. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ارتباطات گسترده‌ای میان احزاب اسلامی و علمای مسلمان در سراسر منطقه و حتی جهان برقرار شده است. علاوه بر این، در طول این سال‌ها، گردهمایی‌ها، نشست‌ها و کنفرانس‌های متعددی در راستای کمک به سیاست تقریبی میان مذاهب اسلامی برگزار شده است. بدون شک، موضع حضرت امام (رحمه‌الله) و همچنین السید القائد در قبال مسئله‌ی فلسطین، نقش مهمی را در زمینه‌ی گردآوری مسلمانان در زیر یک پرچم واحد یعنی «مرکزیت مسئله‌ی فلسطین» ایفا کرده است.

در هر صورت تلاش فراوانی در این زمینه صورت گرفته است. اگر در جستجوی نتایج خوب و دستاوردهای سیاست تقریبی میان مذاهب اسلامی باشیم، آن را در سال‌های اخیر خواهیم یافت، چراکه خطرناک‌ترین اتفاق از سال ۲۰۱۱ تاکنون پروژه‌ی آمریکا و سعودی بوده که هدف آن ایجاد فتنه‌ها و تفرقه‌های مذهبی و طایفه‌ای میان شیعیان و اهل تسنن در منطقه بوده است. این خطرناک‌تر از آن چیزی است که در سوریه، عراق، یمن و بحرین اتفاق افتاد. من چهار سال گذشته را به شما یادآوری می‌کنم؛ اکنون نیز وارد سال پنجم شده‌ایم. زمانی که ائتلاف متجاوز آمریکایی

– سعودی، یمن را هدف تجاوز نظامی قرار داد، امام جماعت مسجدالحرام در خطبه‌های نماز جمعه اعلام کرد که جنگ یمن، جنگ شیعی - سنی است. سعودی‌ها تلاش کردند تا جنگ سوریه را نیز جنگ دینی و فرقه‌ای جلوه دهند. تلاش‌های زیادی در رسانه‌ها انجام شد و هزینه‌های هنگفتی صرف شد تا جنگ‌های مختلف در منطقه را فرقه‌ای، دینی و طایفه‌ای جلوه دهند. تمامی این تلاش‌ها با شکست مواجه شد. شیعیان، این منطق را رد کردند. بسیاری از علمای اهل تسنن و شخصیت‌های سنی، این منطق را رد کردند. این یکی از نتایج این مسیر در طول ۳۰ سال گذشته بوده است.

ارتباطات میان شیعیان و اهل تسنن، تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران و همچنین مواضع امام (رحمه‌الله و السید القائد نوعی استحکام در روابط را در جهان اسلام ایجاد کرد، به طوری که جهان اسلام توانست بزرگ‌ترین فتنه را که هدف آن ایجاد جنگ داخلی میان شیعیان و سنی‌ها بود، خنثی کند. طبیعتاً ما باید این مسیر را ادامه دهیم؛ هر چند که از این مرحله عبور کردیم و تاکنون خطرات بسیاری را پشت سر گذاشتیم.

معتقدم که آمریکا و سعودی شکست سختی را در ایجاد فتنه در منطقه متحمل شدند و بدین ترتیب نتوانستند حوادث عراق را نبرد شیعی - سنی جلوه دهند. ما دیدیم که اهل تسنن، شیعیان، عشایر عراقی - از شیعه و سنی - همگی در مقابل داعش ایستادند و پیش از آن نیز دوشادوش یکدیگر مقابل اشغالگری آمریکا ایستاده بودند. در سوریه نیز کسانی که با داعش و جبهه‌النصره و دیگر گروه‌های تروریستی مبارزه کردند - چه ارتش سوریه، چه نیروهای مردمی و چه نیروهای هم‌پیمان - اغلب از اهل تسنن بودند. یعنی کسانی که در سوریه جنگیدند، عمدتاً سنی بودند و در کنار شیعیان و دیگر اتباع مذاهب اسلامی به مبارزه پرداختند.

بنابراین من به شدت معتقدم که در آنچه تاکنون اتفاق افتاده است - چه در یمن و چه در کشورهای دیگر - پروژه‌ی اختلاف‌افکنی شکست خورده و این بدان معناست که امت اسلامی از خطر ابتلا به اختلافات مذهبی تا حدود زیادی مصون است. طبیعتاً باید به این مسیر ادامه دهیم تا این دستاورد تقویت شود. ارتباطات بیشتر، همکاری بیشتر، حمایت بیشتر از مسئله‌ی فلسطین و ایستادن در برابر آمریکا و دفاع از ملت‌های منطقه می‌تواند به تقویت وحدت و همبستگی میان مسلمانان منجر شود.

واقعیت این است که گاهی اوقات بدخواهان ملت فلسطین و بدخواهان انقلاب اسلامی و محور مقاومت این گونه تبلیغ و ترویج می‌کنند که چون مردم فلسطین از اهل تسنن هستند، شیعیان نباید از آنان حمایت کنند. آن‌ها همچنین نسبت‌هایی را به ملت فلسطین می‌دهند تا در تبلیغاتشان، مردم ایران را نسبت به فلسطینیان بدبین سازند؛ آن‌ها تلاش می‌کنند این ابهام را ایجاد کنند که اساساً چرا ایران از یک ملت سنی مذهب حمایت می‌کند؟ اما همواره دیده‌ایم که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای تأکید داشته و دارند که فلسطین موضوع محوری و مسئله‌ی اصلی جهان اسلام است و مشاهده کرده‌ایم که ایشان به هیچ وجه به مسئله‌ی فلسطین، نگرش شیعی - سنی ندارند. این موضع السید القائد از همان ابتدای اشغالگری صهیونیست‌ها در فلسطین وجود داشته است و همچنین موضع تمامی

علما، فقها و مراجع دینی ما شیعیان - چه در نجف اشرف و چه در شهر مقدس قم و چه در جاهای دیگر - این گونه بوده است. حتی علما و مراجع بزرگی هم که گفته می‌شود سنت‌گرا بوده و انقلابی نیستند - اگر تعبیر صحیحی باشد - از مسئله فلسطین حمایت کرده، اشغالگری اسرائیل را رد می‌کنند و به فلسطین کمک ارائه می‌دهند؛ همه‌ی آن‌ها مجوزهای کتبی برای اعطای بخشی از وجوه شرعی و سهم امام به مقاومت فلسطین صادر کرده‌اند. این اقدام بزرگی است. شما می‌دانید که مراجع ما عموماً در صرف هزینه‌های مربوط به سهم امام احتیاط به خرج می‌دهند، اما در این مسئله اجازه می‌دهند تا سهم امام یا بخشی از آن به مقاومت فلسطین اختصاص یابد؛ در حالی که اعضای این مقاومت فلسطین اهل تسنن هستند و نه از شیعیان؛ حتی بسیاری از آن‌ها اسلام‌گرا هم نبودند و مثلاً به احزاب ملی‌گرا یا چپ‌گرا گرایش داشتند. مراجع ما برای ارائه‌ی کمک هیچ شرطی را لحاظ نکردند و فقط مجوز دادند که بخشی از سهم امام به مقاومت فلسطین تعلق یابد تا بدین ترتیب فلسطین آزاد شود. این بدان معناست که بصیرت و آگاهی فراوانی وجود داشته است.

در خصوص مسئله‌ی فلسطین، همان‌طور که السید القائد در بسیاری از مناسبت‌ها به این مسئله اشاره کرده‌اند، اگر ما تمامی گره‌ی زمین را زیر و رو کنیم و به دنبال مسئله‌ای باشیم که هیچ گردوغباری روی آن ننشسته باشد و حقانیت آن به‌طور کامل از لحاظ قانونی، شرعی، دینی، اخلاقی و انسانی واضح و مشخص باشد، آن مسئله، مسئله‌ی فلسطین است. بیگانگان با تمام ابزارهایی که در اختیار دارند، با انواع حرب‌ها تلاش می‌کنند ما را از مسئله‌ی فلسطین دور سازند. این تلاشی است که در سال‌های گذشته نیز انجام داده‌اند؛ یعنی زمانی که عناصر انتحاری فلسطینی را برای انجام عملیات تروریستی به مناطق شیعی می‌فرستادند. به همین دلیل من چند سال پیش در روز قدس گفتم «شما چرا جوانان فلسطینی را برای کشتار زنان و کودکان ما اجیر می‌کنید؟ شما اگر به دنبال دور کردن ما از مسئله‌ی فلسطین هستید، پس ما را در زیر هر سنگی و در مقابل هر دری و در هر مسجد و حسینیه‌ای بکشید». ما شیعی‌ی امیرالمؤمنین (علی‌بن‌ابی‌طالب) علیه‌السلام (هستیم و از فلسطین، ملت فلسطین و مقدسات امت اسلامی در فلسطین دست نمی‌کشیم. این تلاش‌ها در کلام و عمل، شناخته شده هستند. بدون شک مسئله، مسئله‌ی حق و مسئله‌ی اسلام است و به همین دلیل جمهوری اسلامی ایران، ما و تمامی مسلمانان باید به تکلیف شرعی و الهی خود در قبال این مسئله عمل کنیم.

با توجه به اهمیت این مسئله، دو پرسش را خدمت حضرتعالی مطرح می‌کنم. اول اینکه دیدگاه‌های کلی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای درباره‌ی تقریب مشخص است و ایشان در ابتدای دوره‌ی رهبری‌شان جریان‌ی را به‌عنوان تقریب راه‌اندازی کردند. از شما می‌خواهم مقداری به موارد و مصادیق مشخص‌تری از اقدامات و نظرات ایشان در زمینه‌ی وحدت شیعه و سنی و بحث تقریب اشاره بفرمایید. به‌عنوان مثال، این مسئله مطرح است که ایشان بی‌احترامی به مقدسات اهل سنت را حرام اعلام کردند و مواردی از این قبیل. دوم اینکه برخی وانمود می‌کنند مسائلی که طی سال‌های اخیر در کشورهای مختلف اسلامی همچون لبنان، عراق، یمن و بحرین اتفاق افتاده، در واقع نشئت گرفته از وجود اختلافات میان ایران و عربستان بوده است و دیگران به نیابت از آن‌ها با یکدیگر وارد درگیری شده‌اند. این مسئله تا چه اندازه می‌تواند صحت داشته باشد؟

درخصوص بخش اول سؤال باید بگویم که تشکیل «مجمع تقریب مذاهب اسلامی»، برگزاری کنفرانس‌ها و گردهمایی‌های متعدد در ایران، عنایت ویژه‌ی السید القائد نسبت به این گردهمایی‌ها و اصرارشان برای حضور در آن‌ها و سخن گفتن با حضار و مسلمانان جهان، از جمله اقدامات ایشان در حوزه‌ی تقریب محسوب می‌شود. همچنین ما همواره در جریان برگزاری کنفرانس‌های وحدت اسلامی در ایران می‌دیدیم که السید القائد ضمن نادیده انگاشتن تمامی ملاحظات امنیتی و غیرامنیتی در جمع علمای شیعی و سنی حاضر می‌شدند و با آن‌ها ملاقات می‌کردند. علت اصلی این ویژگی ایشان هم به اصرار و تأکیدشان بر لزوم حاکم شدن فرهنگ وحدت در میان جوامع اسلامی و علمای مسلمان بازمی‌گردد. ایشان تجمع‌های وحدت‌آفرین علما را تأیید می‌کنند.

ما خود در لبنان «تجمع علمای مسلمان» را داریم که از جمله تجارب خوب و موفقیت‌آمیز در زمینه‌ی ایجاد وحدت میان مذاهب اسلامی محسوب می‌شود. شمار زیادی از علمای شیعی و علمای اهل‌تسنن در این تجمع اسلامی حضور دارند. هرگاه که برادران دست‌اندرکار ما در تجمع علمای مسلمان به ایران سفر کرده و با السید القائد دیدار می‌کردند، ایشان تجربه‌ی تشکیل چنین تجمعی را می‌ستودند و بر لزوم ترویج آن در دیگر کشورهای اسلامی نیز تأکید می‌کردند. ایشان در سال‌های اخیر مواضع شجاعانه‌ای را اتخاذ کردند. ما در سال‌های اخیر شاهد آن بودیم که برخی تلاش زیادی برای اختلاف‌افکنی و تفرقه‌انگیزی میان شیعیان و اهل‌تسنن به کار بستند و در این میان، متأسفانه برخی از جنبش‌های وهابی و تکفیری و همچنین شبکه‌های ماهواره‌ای منتسب به اهل‌تسنن همچون «صفا» و «وصال» در مسیر تکفیر شیعه گام برداشته و دروغ‌های بزرگی را به شیعیان نسبت دادند. آن‌ها افکار و اعتقاداتی را به شیعیان منتسب کردند که اهل تشیع اساساً چنین افکار و اعتقاداتی ندارند.

در نقطه‌ی مقابل، همچنین برخی شبکه‌های ماهواره‌ای به شیعیان و شخصیت‌ها و گروه‌های شیعی منتسب شدند که اساساً هیچ ارتباطی با شیعیان نداشته و ندارند و هیچ‌یک از قضایای عصر کنونی همچون «امت اسلامی»، «استکبار جهانی»، «استبداد و طاغوت»، «آزادی» و «دفاع از کرامات و مقدسات»، برای آن‌ها اهمیتی ندارد. تنها مأموریت این دست از شبکه‌های ماهواره‌ای، ایجاد اختلاف میان شیعیان و اهل‌تسنن از طریق فحاشی و ناسزاگویی به طرف مقابل است. این همان چیزی است که السید القائد از آن تحت عنوان «تشیع لندن» یاد کردند.

نوع فعالیت‌های شبکه‌های ماهواره‌ای منسوب به هر دو طرف – یعنی شیعی و سنی – نشان از آن دارد که هر دو دسته از یک اتاق فرمان واحد رهبری می‌شوند. به‌عنوان نمونه ما می‌بینیم که بعضی شبکه‌های منتسب به شیعیان، به بعضی همسران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) (و یا به صحابه‌ی ایشان فحاشی می‌کنند و در طرف مقابل، شبکه‌های وهابی بخش‌هایی از این فحاشی‌ها را پخش می‌کنند. این بدان معناست که هر یک از این شبکه‌ها، در زمینه‌ی ایجاد فتنه و اختلاف مذهبی و دینی میان شیعیان و اهل‌تسنن، نقش مکمل یکدیگر را ایفا می‌کنند. طبیعی است که این اقدام، تأثیر خطرناکی بر مسلمانان بر جای می‌گذاشت. من با علمای بزرگ اهل‌تسنن در لبنان و همچنین دیگر کشورها نظیر سوریه

و مصر گفتگو کرده‌ام و آن‌ها به من گفتند که این مسئله بسیار خطرناک است و ما معتقدیم که فقط یک نفر قادر است این مسئله را حل کند و در مقابل این موج بایستد، چراکه چنین اقدامی نیازمند برخورداری از شجاعت و یک جایگاه بزرگ است تا بدین ترتیب موضعی قاطعانه در خصوص این مسئله اتخاذ کند و به تعبیری دیگر، چشم فتنه را کور کند.

من در جریان دیداری که چند سال پیش با السید القائد داشتم، این مسائل و موارد را خدمت ایشان عرض کردم و اسامی را نیز برایشان ذکر کردم. ایشان نیز فرمودند: «درست است؛ آنچه که اتفاق می‌افتد بسیار خطرناک است. یکی از بدترین اتفاقات و بدترین کارها توهین و فحاشی به شخصیت‌های برجسته‌ی مذاهب است و ما باید در قبال این اتفاق، موضع مستحکمی داشته باشیم.»

من به یاد دارم که چند سال قبل، السید القائد در سفر به استان کردستان، سخنرانی‌ای را در شهر «سنندج» ایراد کردند. ایشان در آن سخنرانی بر حرام بودن تعرض و بدگویی به افراد و شخصیت‌های برجسته‌ی اهل تسنن تأکید کردند. با این حال مدت زیادی از سخنرانی السید القائد سپری نشده بود که شبکه‌های ماهواره‌ای به اصطلاح شیعی به شدت زبان به بدگویی علیه «السیده عایشه» گشودند و اتهاماتی را به او بستند که شیعیان اساساً هیچ‌گاه آن را مطرح نکرده بودند؛ این اتفاقی بود که احتمال داشت به ظهور و بروز یک فتنه‌ی بزرگ در کشورهای جهان اسلام منجر شود.

پس از آن، برخی از علما در نامه‌ای به رهبر معظم انقلاب، استفتائی را در خصوص حکم فحاشی به افراد و شخصیت‌های برجسته‌ی مذاهب اسلامی از ایشان مطرح کردند و پاسخ السید القائد به این نامه‌ی استفتاء، آن قدر قدرتمندانه و صریح بود که تأثیر زیادی در کشورهای عربی و اسلامی از خود بر جای گذاشت. من به ضرس قاطع می‌توانم بگویم که سخنرانی السید القائد در شهر سنندج و سپس پاسخ قاطعانه‌ی ایشان به استفتاء علما در زمینه‌ی اقدامات شبکه‌های منتسب به شیعیان و اهل تسنن، چشم فتنه را کور کرد و راه را به‌طور کامل بر تفرقه‌افکنان بست. علاوه بر این، به فضل خداوند، در آن زمان بسیاری از مراجع گران‌قدر در شهر قم و نجف اشرف با صدور بیانیه‌هایی جداگانه، صراحتاً اعلام کردند که موضع حقیقی شیعیان همان چیزی است که السید القائد فرموده بودند.

در خصوص بخش دوم سؤال باید گفت، این برداشت که تحولات منطقه در واقع یک نبرد ایرانی - سعودی است، اشتباه است. نبردها و درگیری‌ها در منطقه حتی پیش از برپایی جمهوری اسلامی در ایران وجود داشت؛ یعنی زمانی که اتحاد جماهیر شوروی از یک سوی و ایالات متحده‌ی آمریکا و غرب از سوی دیگر با یکدیگر مناقشه داشتند. همچنین پیش از برپایی جمهوری اسلامی در ایران، مناقشات و درگیری‌های عربی - اسرائیلی در منطقه وجود داشت. نبرد عربی - اسرائیلی از سال ۱۹۴۸ یعنی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی وجود داشت. از همین روی، مشکل عربستان سعودی با بسیاری از کشورهای منطقه و با بسیاری از گروه‌های مقاومت در منطقه به دوران ماقبل پیروزی انقلاب اسلامی در ایران باز می‌گردد. این واقعیتی است که همه می‌دانند. طبیعتاً زمانی که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد و رژیم شاهنشاهی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین دوستان ایالات متحده‌ی آمریکا سقوط کرد، جمهوری اسلامی در

ایران برپا شد و حمایت خود را از مسئله فلسطین، گروه‌های مقاومت و مستضعفان در منطقه آغاز کرد. از همان لحظه اول، عربستان با جمهوری اسلامی اعلام دشمنی کرد. البته امام خمینی (رحمه‌الله) از همان روزهای اولیه پیروزی انقلاب، دست دوستی به سمت تمامی کشورهای عربی و اسلامی دراز کردند. علی‌رغم این مسئله، آل سعود از همان روز اول دریافت که وجود جمهوری اسلامی ایران، خطری برای منافع آمریکا، اسرائیل، طاغوتی‌ها و مستبدان و همچنین مزدوران و واشنگتن و تل‌آویو در منطقه محسوب می‌شود؛ به همین دلیل، دشمنی با آن را آغاز کرد.

آن‌ها می‌گویند زمانی که در جنگ علیه ایران، در کنار صدام ایستادند، ۲۰۰ میلیارد دلار برای حمایت از او پرداخت کردند. این در حالی است که در آن زمان، قیمت نفت بسیار ناچیز بود. به یاد دارم چند سال پیش یکی از شاهزادگان سعودی به نام «نایف» اعلام کرد که اگر در آن زمان عربستان قادر به پرداخت مبالغ بیشتری به صدام بود، این کار را حتماً انجام می‌داد. بنابراین آغازکننده دشمنی، جنگ و توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی بود. این در حالی است که ایران دست دوستی دراز کرده بود. مشکل عربستان سعودی با ایران به‌طور اساسی به همان مسائلی بازمی‌گشت که روابط سعودی با دیگر کشورهای حامی مقاومت در فلسطین و منطقه را خدشه‌دار کرده بود. این یک واقعیت است. چیزی تحت عنوان جنگ نیابتی میان ایران و عربستان در منطقه وجود ندارد. فارغ از موضع جمهوری اسلامی ایران در لبنان، عربستان سعودی همواره حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با گروه‌های مقاومت دشمنی می‌کرد. پس مشکل ما با عربستان، ارتباطی با مواضع ایران ندارد. مشکل تاریخی سعودی با مقاومت در فلسطین نیز ارتباطی به ایران ندارد. به‌عنوان مثال، زمانی که دشمنی زیادی میان سعودی و جمال عبدالناصر در مصر وجود داشت، انقلاب اسلامی در ایران پیروز نشده بود. بنابراین مناقشات دوران پیش از برپایی جمهوری اسلامی، دلایل روشن خاص خود را دارد؛ زمانی که انقلاب اسلامی ایران پیروز شد و جمهوری اسلامی به مسائل و قضایای امت اسلامی و عربی اهتمام ورزید، دشمنی سعودی با آن آغاز شد. واقعیت این است.

🔴 در پایان بحث در خصوص عربستان سعودی به این مسئله اشاره کنیم که اخیراً رهبر معظم انقلاب در ارتباط با اینکه برخی در حال تجهیز سعودی به موشک و تسلیحات هسته‌ای هستند، فرمودند که ما ناراحت نیستیم، زیرا به‌زودی این تجهیزات در اختیار مجاهدین اسلام قرار خواهد گرفت. این فرمایش حضرت آقا را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ رژیم حاکم بر عربستان یک رژیم پیر است. بسیار پیر و مسن شده است. شاید این رژیم بنا بر دلایل طبیعی در حال حاضر آخرین دوران خود را طی می‌کند. خاندان آل سعود از ۱۰۰ سال گذشته تاکنون هرگونه ظلمی را به دیگران تحمیل کرده و اموال ملت خود را به غارت برده‌اند. فساد در جای جای این رژیم ریشه دوانده و سرکوب آزادی در این کشور به بالاترین سطح خود رسیده است. علاوه بر این، انحصار قدرت در داخل اعضای خاندان سعودی در ۱۰۰ سال گذشته به

به	اوج	خود	رسیده	است.
----	-----	-----	-------	------

اما آنچه که پایان این رژیم سیاه را جلو انداخته و جلو خواهد انداخت، عملکرد مسئولان کنونی آن است؛ عملکردی که هم از لحاظ ظاهری و هم از لحاظ روش اقدام، با راه و روش مسئولان و مقامات سابق سعودی کاملاً متفاوت است.

به‌عنوان مثال، «محمد بن سلمان» ولیعهد سعودی به جنگ با یمن رفت و اکنون می‌بینیم که جنایت‌های هولناکی را در این کشور مرتکب می‌شود. بدون شک این اقدام برای آینده‌ی رژیم سعودی تبعاتی خواهد داشت. از سوی دیگر، دخالت‌های آشکار عربستان سعودی در امور کشورهای مختلف از جمله‌ی دیگر عواملی است که بر آینده‌ی این رژیم تأثیر خواهد گذاشت. به‌عنوان مثال، در کشورهای جهان عرب می‌بینیم که مقامات سعودی در هر کشوری دخالت دارند و تلاش می‌کنند که خود را همراه ملت‌ها جلوه دهند. ما در ۴۰ سال گذشته دیدیم که سعودی تلاش کرد تا خود را دوست تمامی کشورهای و تمامی ملت‌ها جلوه داده و اینگونه وانمود کند که مملکت خیر است و به دیگران کمک می‌کند. در عین حال ما برای اولین بار می‌شنویم که شعار «مرگ بر آل سعود» در بسیاری از کشورهای عربی طنین‌انداز می‌شود. برای اولین بار است که می‌بینیم گروه‌های سیاسی و ملی و همچنین حکومت‌ها در قبال جنایت‌ها و دخالت‌های سعودی در کشورهای جهان عرب، به‌صورت علنی موضع‌گیری می‌کنند. دست دخالت عربستان در کشورهای نظیر بحرین، یمن، عراق، افغانستان و پاکستان دیده می‌شود. حتی در لیبی که هم‌اکنون درگیری‌های نظامی در آنجا در جریان است، می‌بینیم که حداقل یکی از طرف‌های درگیر می‌گوید که عربستان و امارات برای نابودی طرابلس و نابودی

لیبی
توطئه
می‌کنند.

امروز در بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی، شخصیت‌های مختلف و همچنین احزاب، جریان‌ها و علما و دولت‌ها از رفتار سعودی منزجر هستند و با آن مخالفند. به این مسئله، موضع سعودی در قبال مسئله‌ی فلسطین و به‌ویژه طرح موسوم به معامله‌ی قرن را نیز اضافه کنید. خفت، ذلت و خواری سعودی در برابر ترامپ طبعاً آبرو و هیمنه‌ی حکام سعودی را از بین می‌برد. سعودی‌ها همواره خود را مستقل از دیگران، محترم و خادم حرمین شریفین نشان داده‌اند. به سفر اخیر ترامپ به عربستان و آنچه که وی امروز در جشن‌ها و مراسمات می‌گوید بنگرید. او گفت «من با پادشاه سعودی تماس گرفتم و به او گفتم که دوستش دارم». او می‌گوید که به پادشاه سعودی گفته است «شما پول زیادی دارید و ما برای حمایت از شما خیلی هزینه کردیم. باید هزینه‌ی این حمایت‌ها را بپردازید». او می‌گوید که خیلی آسان‌تر از دستیابی به ۱۰۰ دلار از یک دکان در نیویورک، به این مبلغ هنگفت از ریاض دست پیدا کرده است. حال به عربستان سعودی، رسانه‌ها و مسئولان آن نگاه کنید؛ تنها سکوت مطلق! حتی دوستانشان در جهان، رسانه‌های متعددشان در جهان یک کلمه هم موضع‌گیری نکردند. این نهایت ذلت و خواری است. طبیعتاً ترامپ برای تمسخر و تحقیر سعودی این‌طور سخن می‌گوید. آمریکایی‌ها به سعودی‌ها می‌خندند و آن‌ها را مضحکه‌ی خود قرار می‌دهند.

این در حالی است که اگر یک شخصیت از جهان اسلام به سعودی‌ها حرف‌هایی از این قبیل بزند، آن‌ها به شدت برافروخته می‌شوند.

بله، همین‌طور است؛ حتی ممکن است روابط دیپلماتیک خود با سران آن کشور را قطع کنند و آن‌ها را به کفر متهم سازند و حکم اعدامشان را صادر کنند! به ضرس قاطع می‌توانم بگویم که عربستان سعودی در تاریخ خود هیچ‌گاه تا این میزان ذلت، پوچی، ضعف، حقارت و رسوایی را تجربه نکرده است. درست به همین دلیل است که من تصور می‌کنم حکام کنونی سعودی، زمان زیادی بر مسند قدرت باقی نخواهند ماند. سنت‌های الهی و تاریخی و طبیعت امور

می‌گوید که آن‌ها نمی‌توانند مدت طولانی‌ای ادامه دهند.

ما در طول سال‌های گذشته شاهد خیزش‌های مردمی در بخش‌هایی از کشورهای اسلامی بودیم؛ از جمله در یمن که مردم خیزشی داشتند و قیامی برپا کردند. همچنین در بحرین نیز شاهد این خیزش مردمی بودیم اما با این حال، در تمام این موارد، عربستان با دخالت‌های خود تلاش کرده است تا این خیزش‌های مردمی برای برپایی حکومت‌های اسلامی و ضد صهیونیستی را در منطقه سرکوب کند. همان‌طور که می‌دانید حضرت آیت‌الله خامنه‌ای عموماً بر نقش مردم در ایجاد یک حرکت کلی برای مقابله با صهیونیسم تأکید زیادی داشته‌اند. یعنی حتی اگر حرکت‌های خاصی هم از سوی جنبش‌های مقاومت صورت بگیرد، باز هم ایشان نگاهشان به مردم منطقه است و همیشه این امیدواری را می‌دهند که مردم به پا خواهند خاست. حتی در مورد فلسطین وقتی که برخی سران فلسطینی توافقنامه‌های نامناسب را به منظور سازش امضا می‌کنند، ایشان می‌گویند که مردم فلسطین با این کار مخالف هستند. بر این اساس، با توجه به تأکیدات ایشان بر روی نقش مردم، جنابعالی به‌طور کلی نقش مردم در تحولات جهان اسلام را در دیدگاه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و در ملاقات‌هایی که با ایشان داشتید، چگونه ارزیابی و تحلیل می‌کنید؟

آنچه ما از السید القائد چه در مناسبت‌های عمومی و چه در دیدارهای علنی و یا ملاقات‌های خصوصی می‌شنیدیم این بود که ایشان بر روی حضور مردمی گسترده در تمامی مسائل تأکید ویژه‌ای داشتند. ایشان همواره بر روی این مسئله تأکید داشتند که اگر تشکیلات و سازمان معینی داشتید، این سازمان باید همیشه در قلب هوادارانش و مردم جا داشته باشد و هیچ تشکیلات، سازمان و حزبی نباید از فضای مردمی که او را در بر گرفته است، به دور باشد و قدرت حقیقی، قدرت حضور مردمی است. البته این همان چیزی است که ما در جریان پیروزی انقلاب اسلامی ایران شاهد آن بودیم. ما در حزب‌الله لبنان نیز چنین تجربه‌ای داشته‌ایم. قدرت ما به‌عنوان حزب‌الله در لبنان تنها به‌دلیل برخورداری از امکانات نظامی نیست، بلکه به‌دلیل محبوبیتی است که این گروه نزد اقشار مختلف مردمی کسب کرده است.

در فلسطین نیز کسی که با تجاوزگری‌های اسرائیل و توطئه‌های آن‌ها نظیر معامله‌ی قرن مبارزه می‌کند، ملت فلسطین است. جنبش‌های مقاومت فلسطین با تکیه بر ملت فلسطین توانستند مقاومت و مبارزه کنند، بایستند و مواضع قدرتمندانه اتخاذ کنند. امروز در یمن اگر حضور مردمی و حمایت‌های مردمی از انصارالله نبود، آیا انصارالله به رهبری برادر عزیز یعنی «سید عبدالملک الحوثی» می‌توانست وارد پنجمین سال نبرد شده و بدون حمایت مردمی به جنگ ادامه دهد؟ ما در بسیاری از استان‌های یمن از جمله «صعده» و «صنعا» شاهد حضور گسترده‌ی مردمی در صحنه هستیم. این در حالی است که مشکلات و معضلات متعددی از جمله جنگ و شیوع بیماری وبا و دیگر بیماری‌ها و محاصره در یمن وجود دارد. اما با این حال، تمامی یمنی‌ها – از زن و مرد تا پیر و جوان – در تمامی مناسبت‌ها به خیابان‌ها می‌ریزند و همین حضور مردمی، به ارتش و کمیته‌های مردمی یمن قدرت مقاومت در برابر تجاوز سعودی – آمریکایی را اعطا کرده است.

نمونه‌ی دیگر عراق است. چه کسی در برابر داعش ایستاد؟ در عراق، مردم در برابر تروریست‌های داعش ایستادند. در عراق آن که توانست در برابر داعش بایستد، ملت عراق و حشد الشعبی – بعد از فتوای مرجعیت و حمایت حضرت

السید القائد و جمهوری اسلامی ایران - بود. اگر حمایت ملت عراق از حشد الشعبی، ارتش و مرجعیت نبود، ایستادگی در برابر تروریسم تکفیری و شکست آن میسر نمی گشت. در تمامی میدان‌ها همین گونه است. بنابراین مسئله‌ی ملت‌ها مسئله‌ای اساسی است. اکنون عامل اصلی و آنچه در حقیقت توانسته مسئله‌ی فلسطین را پس از گذشت ده‌ها سال توطئه و فریبکاری زنده نگاه دارد و طرح‌ها و نقشه‌های آمریکا علیه فلسطینیان را در منطقه، طی سال‌های گذشته یکی پس از دیگری با شکست مواجه سازد، همین عامل حمایت‌های مردمی بوده است و نه مواضع دولت‌ها و حکومت‌ها. مواضع مردمی، قیام ملت‌ها و توجهشان به قضایا، حضورشان، فداکاری‌ها و مقاومتشان در میادین، همواره عامل پیروزی بوده است؛ این یعنی مقاومت. ما در ادبیات لبنان می‌گوییم «ملت و مقاومت به مثابه دریا هستند؛ مثل آب و ماهی». ماهی نمی‌تواند خارج از آب دوام بیاورد و این یعنی هیچ جنبش مقاومتی خارج از دایره‌ی ملت و حمایت مردمی گسترده، نمی‌تواند مقاومت کند و پیروز شود.

شما به عراق اشاره کردید؛ ما در سال‌های گذشته شاهد اتفاقات و تحولات بسیار مهمی در عراق بودیم و می‌توان گفت که در طول این مدت دو اتفاق مهم در این کشور رخ داد؛ اولین اتفاق، اشغال عراق توسط بیگانگان پس از سقوط صدام، و اتفاق دوم نیز شکل‌گیری گروه تروریستی داعش بود. پس از شکل‌گیری این گروه تروریستی، عراق به شدت مورد حمله‌ی آن واقع شد و بخش‌های قابل توجهی از نقاط مختلف این کشور توسط اعضای این گروه اشغال شد. اما در هر صورت، هم اشغالگران آمریکایی و هم اشغالگران داعشی در نهایت مجبور به ترک خاک عراق شدند. در تحولات عراق، جمهوری اسلامی ایران چه نقشی ایفا می‌کرد؟ سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی در ارتباط با این اتفاقات و نقش آن در حفظ وحدت و یکپارچگی عراق چه بود؟ در طول سال‌های اخیر، همچنین اتفاقاتی هم در اقلیم کردستان عراق رقم خورد که از شما می‌خواهیم در این خصوص نیز سخن بگویید.

اولاً، از زمان آغاز اشغال عراق توسط ایالات متحده‌ی آمریکا، موضع جمهوری اسلامی ایران و السید القائد در قبال اشغالگران کاملاً واضح بود. جمهوری اسلامی ایران اشغال عراق توسط آمریکا را مردود می‌دانست. حتی قبل از حمله‌ی آمریکا به عراق، موضع ایران کاملاً واضح بود. پس از اشغال عراق توسط آمریکا نیز جمهوری اسلامی ایران در موضعی شفاف، خواستار خروج آمریکایی‌ها از این کشور و واگذاری آن به مردم عراق شد. این موضع سیاسی بزرگی بود.

ثانیاً، پس از اشغال عراق توسط آمریکایی‌ها، جمهوری اسلامی ایران تلاش بسیاری را با هدف متحد ساختن احزاب، جریان‌ها و گروه‌های مختلف عراقی به کار بست تا بدین ترتیب آن‌ها موضع متحد و یکپارچه‌ای در برابر اشغالگران داشته باشند. این در حالی است که آمریکایی‌ها در آن زمان تلاش می‌کردند از اختلافات داخلی در عراق برای تثبیت اشغالگری خود در این کشور بهره‌برداری کنند. بنابراین اقدام دوم ایران، تلاش برای ایجاد هماهنگی میان مواضع رهبران، گروه‌ها و احزاب عراقی با تنوع‌های فکری، سیاسی، مذهبی، طایفه‌ای و منطقه‌ای مختلف بود. جمهوری اسلامی ایران برای عملیاتی کردن این هدف مهم خود در عراق یعنی ایجاد وحدت احزاب مختلف، روابط حسنه‌ای را

با تمامی اقشار عراقی از جمله اعراب، کردها، ترکمان‌ها، شیعیان و اهل‌تسنن و ... برقرار کرد.

ثالثاً، جمهوری اسلامی ایران از مواضع مرجعیت دینی در نجف اشرف یعنی «آیت‌الله العظمی سیستانی» مرجعیت عالی‌قدر شیعیان حمایت به عمل آورد، زیرا مواضع مرجعیت در نجف اشرف بسیار با اهمیت بود و تأثیر بسزایی در رقم زدن رویدادهای مرکزی و اساسی داشت. به‌عنوان مثال، آمریکایی‌ها پس از اشغال عراق، در صدد تحمیل قانون اساسی جدید به این کشور برآمدند که مرجعیت با آن مخالفت و اعلام کرد که عراقی‌ها باید قانون اساسی را تعیین و با آن موافقت کنند. این فقط یک نمونه از مواردی است که مرجعیت به آن ورود کرد.

از جمله‌ی دیگر موارد مهم، این بود که گروه‌های مقاومت عراق که در مقابل اشغالگران آمریکایی ایستادند، قدرت و روحیه‌ی خود را از حمایت جمهوری اسلامی ایران الهام گرفتند. موضع جمهوری اسلامی ایران علنی بود؛ مقاومت در عراق را مشروع و حق طبیعی عراقی‌ها می‌دانست و معتقد بود که حق عراقی‌هاست که سلاح به دست بگیرند و با اشغالگر سرزمینشان مبارزه کنند. در نهایت هم آمریکایی‌ها نتوانستند اهدافشان در عراق را محقق سازند.

جمهوری اسلامی ایران همچنین در مرحله‌ای از مراحل، در کنار مرجعیت عالی‌قدر در نجف اشرف، تلاش زیادی به‌منظور ممانعت از وقوع درگیری‌های فرقه‌ای در عراق کرد. در آن زمان، تکفیری‌هایی که به عراق راه پیدا کرده بودند، با انجام عملیات‌های انتحاری در مناطق شیعی، حسینیه‌ها و مساجد، بارگاه‌های معصومین (علیهم‌السلام) از جمله بارگاه امام حسین (علیه‌السلام) (و بارگاه‌های امامین عسکریین) (علیهما‌السلام) (در سامرا، به‌دنبال تفرقه‌افکنی میان شیعیان و اهل‌تسنن بودند. اغلب این عوامل انتحاری تابعیت سعودی داشتند و خودروهای بمب‌گذاری شده‌ی آن‌ها نیز توسط دستگاه اطلاعات عربستان برایشان ارسال می‌شد. بنابراین تلاش فراوانی از سوی ریاض برای تفرقه‌افکنی دینی در عراق صورت پذیرفت اما موضع مرجعیت دینی در نجف اشرف و تلاش‌های فراوان جمهوری اسلامی - هر چند که درگیری‌ها و زدوخوردهایی به وجود آمد - مانع از ظهور و بروز جنگ طایفه‌ای و جنگ داخلی در عراق شد.

در نتیجه‌ی مقاومت سیاسی و تلاش سیاسی از یک سوی و مقاومت مسلحانه از سوی دیگر، آمریکایی‌ها خود را عاجز از باقی ماندن در عراق دیدند. آن‌ها در دوره‌ی نخست‌وزیری «نوری المالکی» به‌دنبال امضای توافقنامه‌ای برای خروج خود از عراق بودند و در نهایت نیز امضای یک توافقنامه میان بغداد و واشنگتن موجب تصمیم عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از عراق شد. طبیعتاً آمریکایی‌ها تمایل داشتند زمان بیشتری در عراق بمانند. آن‌ها تلاش می‌کردند تا در جریان مذاکرات و امضای توافقنامه، مثلاً از مجموع ۱۵۰ هزار نیروی مستقر خود در عراق، تا حدود ۵۰ هزار نیروی خود را در این کشور حفظ کنند اما عراقی‌ها نپذیرفتند. آن‌ها در ادامه به حضور ۳۰ هزار، ۲۵ هزار، ۲۰ هزار و در نهایت ۱۰ هزار نیروی خود در عراق هم رضایت دادند اما باز هم عراقی‌ها مخالفت کردند؛ طبیعتاً نه تمامی عراقی‌ها، بلکه موضع عامه این‌گونه بود. دولت عراق اعطای مصونیت دیپلماتیک به سربازان و نظامیان آمریکایی را

رد کرد. از همین روی، واشنگتن در زمان ریاست جمهوری باراک اوباما به این نتیجه رسید که چاره‌ای جز خروج کامل از عراق ندارد.

بله، آمریکایی‌ها سفارت خود در عراق و تعداد زیادی از نیروهای محافظت از سفارت و همینطور بعضی از کنسولگری‌هایشان را حفظ کردند ولی حضور نظامی علنی آن‌ها خاتمه یافت و پایگاه‌های نظامی آمریکایی برچیده شد و عقب‌نشینی نظامی آمریکا از عراق اعلام شد. این یک پیروزی بزرگ برای عراق و مردم عراق بود.

مسئله‌ی دیگر زمانی اتفاق افتاد که رنج و محنت داعش آمد. داعش را همه می‌شناسند. داعش از حضور خود در سوریه یعنی شرق فرات و بادیه، استفاده کرد و به یاد دارید که این گروه ۴۰ تا ۴۵ درصد از مساحت خاک سوریه را اشغال کرد. سرکردگان اصلی داعش عراقی بودند و به عراق توجه ویژه‌ای داشتند و لذا روی آن‌ها حساب باز شد. ایالات متحده‌ی آمریکا و برخی کشورهای منطقه و در رأس آن‌ها عربستان سعودی، پشت‌پرده‌ی آنچه توسط داعش در عراق اتفاق افتاد قرار دارند. همه‌ی ما به یاد داریم که هنگام ورود داعش به موصل، دیالی، الانبار و صلاح‌الدین، بسیاری از شبکه‌های ماهواره‌ای وابسته به سعودی و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس از این اتفاق به‌عنوان یک پیروزی بزرگ یاد می‌کردند و برای آن کف می‌زدند. داعش در مدت‌زمان کوتاهی بر تعدادی از استان‌ها و امکانات عراق مسلط شد. نیروهای عراقی فرو پاشیدند و داعش در آستانه‌ی ورود به کربلا و حتی بغداد نیز قرار گرفت. اوضاع بسیار خطرناک بود. حتی داعش به چند صد متری سامرا نیز رسیده بود و به تهدیدی برای بارگاه امامین عسکریین (علیهم‌السلام) (تبدیل شده بود.

در روزهای ابتدایی، جمهوری اسلامی ایران به یاری عراق شتافت. مرجعیت دینی عراق، موضعی اتخاذ کرد و حضرت آیت‌الله سیستانی فتوای جهاد کفایی صادر کرد. عراقی‌ها آماده‌ی قیام شدند اما آن‌ها به کمک اداری و فرماندهی و همچنین سلاح و امکانات احتیاج داشتند. در آن زمان، بخش زیادی از تسلیحات و امکانات جنگی عراق به دست داعش افتاده بود. عراقی‌ها می‌گفتند که بسیاری از انبارهای تسلیحاتی‌شان خالی است. به یاد داریم که در روزهای اول، برادر عزیز حاج قاسم سلیمانی و برادران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به بغداد رفتند و به ساماندهی گروه‌های مقاومت ریشه‌دار در عراق و ایجاد هماهنگی میان آن‌ها و نیروهای دولتی عراق پرداختند. آقای نوری المالکی نیز در این زمینه بسیار هماهنگ بود. مقاومت در برابر داعش آغاز شد. پس از چند روز حاج قاسم به لبنان آمد و با من دیدار کرد. او از ما خواست که حدود ۱۲۰ نفر از اعضای حزب‌الله را برای فرماندهی عملیات‌ها به عراق اعزام کنیم. او گفت که ما به رزمنده احتیاج نداریم چراکه شمار رزمندگان در عراق بسیار است، اما به فرماندهان عملیات در مناطق مختلف نیاز داریم. ما نیز شمار زیادی از برادرانمان را به عراق فرستادیم. مرزهای میان ایران و عراق باز شد تا تسلیحات در مناطق مرزی قرار داده شوند تا بدین ترتیب نیازی به ارسال آن‌ها از تهران و مناطق دور نباشد. وارد کردن تسلیحات جنگی و تسلیح ارتش عراق و حشد الشعبی کلید خورد و نبرد آغاز شد. عراقی‌ها همگی واقعیت را می‌دانند. به اینجا رسیدیم که جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ مواضع قاطعانه به یاری

عراق شتافت، سیطره‌ی داعش را رد کرد و آشکارا و بدون هیچ تردیدی پای به نبرد مبارزه با تکفیری‌ها گذاشت و اقدام به ارائه‌ی کمک کرد. بهترین فرماندهان در سپاه پاسداران به عراق رفتند تا عراقی‌ها را کمک کنند. امکانات ایران در اختیار عراق قرار گرفت و همه می‌دانند که موضع السید القائد در زمینه‌ی ارائه‌ی کمک به ملت عراق و نیروهای عراقی به منظور تحمیل شکست به داعش، این بود که هیچ خط و خطوط قرمزی وجود ندارد که جمهوری اسلامی ایران را از ارائه‌ی این کمک‌ها منع کند.

الحمدلله به برکت مرجعیت دینی عراق و در سایه‌ی فتوای جهاد کفایی مرجعیت، مواضع قاطعانه‌ی السید القائد، حمایت‌های ارزنده‌ی جمهوری اسلامی ایران، حضور مستقیم برادران سپاه پاسداران و به‌ویژه سپاه قدس، اقدامات حشد الشعبی و نیروهای عراقی و همچنین وحدت و همبستگی ملی عراقی‌ها به‌ویژه میان شیعیان و اهل تسنن و کردها در مقابله با داعش، پس از گذشت چند سال، پیروزی عظیم علیه این گروه حاصل شد. اگر مواضع تاریخی و عظیم جمهوری اسلامی ایران و السید القائد و همچنین مواضع مرجعیت دینی و اقدامات حشد الشعبی، دولت و نیروهای عراقی نبود، این دستاورد محقق نمی‌شد.

پایان بخش چهارم [دریافت فیلم] **آغاز بخش پنجم [دریافت فیلم]**

❖ **اخیراً شما نسبت به شکل‌گیری مجدد و فعال شدن داعش هشدار دادید.** من درباره‌ی دو مسئله سخن گفتم؛ درعین حال آقای «عادل عبدالمهدی» نخست‌وزیر عراق نیز در این خصوص سخن گفت. مسئله‌ی داعش که به آن «دولت خلافت» گفته می‌شد، در عراق مطرح است. آن‌ها دولتی را در میان سوریه و عراق تشکیل دادند و دولت بزرگی هم بود؛ یعنی به جایی رسیدند که دولتشان از آنچه که از دولت‌های سوریه و عراق باقی مانده بود، بزرگ‌تر بود. اکنون دولتی تحت این عنوان وجود ندارد و دولت داعش پایان یافته است و زیرساخت‌های نظامی بزرگ ارتش آن هم از بین رفته است. با این حال، اکنون سرکرده‌ی این گروه همچنان زنده است و طبیعتاً علامت‌های استفهام پیرامون سرنوشت او و همچنین نقش آمریکا در این خصوص، وجود دارد. بسیاری از سرکردگان داعش همچنان زنده هستند و از شرق فرات و میدان‌های گوناگون درگیری نجات داده شده‌اند. داعش دارای گروهک‌های کوچکی است که در مناطق مختلف سوریه، عراق و دیگر مناطق مستقر هستند. آن‌ها فعالیت‌های ضد امنیتی را در دستور کار دارند، عملیات‌های انتحاری انجام می‌دهند، بمب‌گذاری می‌کنند، مردم را به قتل می‌رسانند و این تهدیداتی است که باید با آن مقابله کرد. این بدان معناست که اگر تشکیلات داعش و زیرساخت امنیتی آن به‌طور کامل نابود نشود، داعش همچنان به‌عنوان خطر و تهدید برای سوریه و عراق و همچنین برای ایران، لبنان و تمام منطقه باقی خواهد ماند.

اطلاعات ما می‌گوید که آمریکایی‌ها بخش‌هایی از داعش را به افغانستان بردند. الان مسئله این است که آیا اعضای این گروه در افغانستان علیه طالبان اقدام می‌کنند یا علیه کشورهای آسیای میانه؟ بنابراین پرونده مفتوح است. بخشی از داعش به شمال آفریقا انتقال داده شد. در آینده نیز شگفت‌آور نخواهد بود اگر از داعش برای اعمال فشار بر چین

و روسیه و کشورهای دیگر بهره‌برداری شود، زیرا آمریکایی‌ها به این راه‌ها متوسل می‌شوند.

مسئله‌ی دیگری که توجهات را به سمت آن جلب کردم، به ترامپ، آمریکا و عراق مرتبط است. ترامپ اکنون بر بقای نیروهای آمریکایی در عراق اصرار می‌ورزد. هشدار می‌دهم که من دادم این بود که ترامپ در حال جامه‌ی عمل پوشاندن به وعده‌های انتخاباتی خود است؛ گاهی موفق می‌شود و گاهی هم نه. شاید او موفق نشود، اما در هر صورت در حال عمل به وعده‌هایش است. به عنوان مثال، ترامپ در جریان انتخابات، وعده‌ی انتقال سفارت آمریکا از قدس به تل‌آویو را داد و این کار را کرد. او وعده‌ی شناسایی قدس به عنوان پایتخت ابدی اسرائیل را داد، این کار را هم کرد؛ وعده‌ی عقب‌نشینی از توافق هسته‌ای را داد و این کار را کرد؛ وعده‌ی تشدید تحریم‌ها علیه ایران را داد و این کار را کرد. البته وعده‌هایی هم داد که در تحقق آن شکست خورد. به عنوان مثال، نتوانست میان مکزیک و ایالات متحده‌ی آمریکا دیوار بکشد، زیرا با مشکل موافقت‌کننده و تأمین منابع مالی آن مواجه شد. با این حال، هنوز هم برای تحقق این وعده تلاش می‌کند.

بنابراین او برای تحقق وعده‌هایش تلاش می‌کند. از جمله وعده‌های او که زیاد هم مطرح شد – نه یک بار و دو بار – این بود که می‌گفت خروج آمریکا از عراق در زمان اوباما اشتباه بود و ما باید در عراق بمانیم. این بدان معناست که او تمایلی به خروج از عراق ندارد، هر چند که اراده‌ی عراقی‌ها چیز دیگری است. مسئله‌ی دوم این است که او می‌گوید نفت عراق برای ما است، زیرا ما برای آزادی عراق از چنگ صدام حسین – حسب تعبیرش – هفت تریلیون دلار هزینه کردیم و باید این هزینه به ما برگردد. او می‌گوید پس باید دست روی نفت عراق بگذاریم و آن را بفروشیم تا پولمان بازگردد. زمانی که از او سؤال شد چگونه؟ گفت که ما ارتش آمریکا را اعزام می‌کنیم تا بر مناطق نفتی مسلط شود و میادین نفتی را محاصره کند و مانع از بهره‌برداری عراقی‌ها از این میادین شود؛ برای سال‌ها از نفتشان استفاده می‌کنیم و سپس میادین را به خودشان تحویل می‌دهیم. آیا ترامپ می‌تواند چنین کاری انجام دهد؟ شاید نه، اما برای آن تلاش می‌کند. بنابراین من هشدار دادم که عراقی‌ها باید نسبت به توطئه‌ها و خطرات این فرد که روی نفتشان متمرکز شده است، هوشیار باشند. یعنی همان‌طور که او روی اموال سعودی نیز متمرکز شده و آن را غارت می‌کند، به صورت جدی به غارت نفت عراق نیز می‌اندیشد. آنچه مانع ترامپ می‌شود، هوشیاری عراقی‌ها، اراده‌ی آن‌ها و مسئولیت‌پذیری‌شان است.

سفر شبانه‌ی ترامپ به عراق، ظاهراً او را خیلی عصبانی کرده بود. طبیعتاً؛ او می‌گوید که ما نظامیانمان را اعزام کردیم، کشته دادیم و اموال زیادی صرف کردیم و الان مجبوریم شبانه به عراق سفر کنیم. درست است.

با پیروزی انقلاب اسلامی، طبیعتاً دولتمردان آمریکا از مردم ایران عصبانی شدند. بالاخره رژیم شاه – رژیم وابسته به خودشان – از بین رفته بود و آمریکایی‌ها بزرگ‌ترین پایگاه در منطقه را هم از دست دادند. همچنین از چهل

سال پیش تاکنون هم حرف‌های آمریکا با مقاومت رهبری انقلاب و مردم ایران و ملت‌های مسلمانی که پیرو مقاومت در برابر استکبار هستند، مواجه شده است. به همین خاطر آمریکایی‌ها از ایران بسیار عصبانی هستند. حتماً به خاطر دارید که شهید بهشتی یک جمله‌ی معروفی که برگرفته از آیه‌ی شریفه‌ی قرآن کریم بود، داشتند که: «آمریکا از ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر». در این شرایط، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرمایند که آمریکا دوران زوال خود در منطقه‌ی غرب آسیا و کشورهای اسلامی را طی می‌کند و این قدرت رفتنی است و ملت‌های منطقه پیروز خواهند شد. می‌خواستم نگاه شما را به این تحلیل حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بدانم و اینکه چه قرائنی برای این مسئله وجود دارد؟

اولاً، آنچه السید القائد پیرامون این مسئله گفته‌اند مبتنی بر تجربه و اطلاعات و واقعیت‌های عینی موجود در منطقه است. از جمله نشانه‌های این مسئله، به خروج آمریکا از عراق مربوط می‌شود؛ هرچند که آمریکایی‌ها برای بقا وارد عراق شدند و نه خروج از آن. آمریکا از بقای در عراق عاجز ماند و سپس به بهانه‌ی داعش به این کشور بازگشت. اما این کشور نمی‌تواند در عراق باقی بماند. اگر مسئولان و ملت عراق برای اخراج نیروهای آمریکایی عزم خود را جزم کنند، طی چند روز موفق به تحقق این مهم می‌شوند. آمریکا عاجزتر از آن است که بتواند برخلاف اراده‌ی ملت عراق در این کشور باقی بماند. مسئله‌ی عراق، مثال اول بود.

در سوریه نیز آمریکایی‌ها شکست خوردند. حتی چند ماه پیش ترامپ اعلام کرد که نیروهای مستقر آن‌ها در شرق فرات قصد دارند عقب‌نشینی کنند؛ اما مسئولان دیگر، او را قانع ساختند که این نیروها شش ماه دیگر باقی بمانند. او باز هم می‌خواست این نیروها را خارج کند اما به او گفتند که نباید این کار انجام شود، چراکه خروج آمریکا به مثابه شکست بزرگ برای آن است و منجر به فروپاشی روحیه‌ی دوستان و اشنگتن در منطقه می‌شود. بنابراین او تصمیم به بقای نیروهای آمریکایی گرفت اما هر لحظه امکان خروج آن‌ها وجود دارد. او در یک تماس تلفنی با آقای اردوغان به او گفت «آمریکا از سوریه خارج می‌شود؛ سوریه برای شما، هر کاری می‌خواهید با آن انجام دهید». این مسئله، سعودی و امارات را خشمگین ساخت. به همین دلیل، امارات خیلی زود به بازگشایی سفارتش در دمشق مبادرت ورزید.

در یمن نیز فقط سعودی شکست نخورد، بلکه آمریکا نیز متحمل شکست شد. آمریکا در یمن عاجز و ناتوان ماند. امروز ایالات متحده نمی‌تواند آنچه را که می‌خواهد به کشورهای منطقه تحمیل کند؛ مگر در مواردی همچون مواجهه با ضعیف‌النفس‌های آل سعود. آمریکا از تحمیل خواسته‌های خود به بسیاری از کشورهای منطقه عاجز است و نمی‌تواند اراده‌اش را به آن‌ها تحمیل کند. واشنگتن نمی‌تواند از منافع خود دفاع کند. به یاد دارید که ۲۰ سال پیش آمریکایی‌ها به سومالی رفتند و حتی نتوانستند یک سال در این کشور بمانند و در نهایت با ذلت از آن خارج شدند. امروز قدرت آمریکا برای بقای در منطقه و سیطره بر آن کاهش یافته است و روزبه‌روز نیز ضعیف‌تر می‌شود. این اتفاق در سایه‌ی هوشیاری ملت‌ها و اعتمادبه‌نفس آن‌ها افتاده است. گواه آشکار بر این شکست این است که آمریکا از ۴۰ سال پیش تاکنون تلاش می‌کند جمهوری اسلامی را تحت محاصره در آورده و نظام اسلامی آن را ساقط کند اما همواره شکست خورده است. آن‌ها می‌گویند ما به دنبال سرنگونی جمهوری اسلامی نیستیم و فقط می‌خواهیم ایران رفتار و

روش خود را تغییر دهد، اما باز هم شکست خوردند.

جمهوری اسلامی با گذشت ۴۰ سال همچنان به ارزش‌ها، اصول و مواضع خود پایبند است و خط مشی آن نیز از زمان امام خمینی (رحمه‌الله) تاکنون کاملاً واضح است.

پمپئو به لبنان می‌آید، با مسئولان لبنانی دیدار می‌کند و سپس در جریان کنفرانس مطبوعاتی خطاب به ملت لبنان می‌گوید که باید برای مقابله با حزب‌الله شجاعت داشته باشید و در مقابل، هیچ پاسخ مثبتی دریافت نمی‌کند. حتی کسانی که رقیب ما هستند، زمانی که پمپئو به لبنان آمد، به او گفتند «ما نمی‌توانیم با حزب‌الله مقابله کنیم و بروز جنگ داخلی در لبنان برای ما پذیرفتنی نیست». این بدان معناست که خواسته‌ها و تصمیمات آمریکا حتی مورد پذیرش دوستانش که رقبای ما هستند هم نیست. علت این مسئله آن است که اولاً ما قوی هستیم و ثانیاً مخالفان ما می‌دانند که سوق دادن شرایط به سمت وسوی جنگ داخلی به‌طور کلی روی لبنان تأثیر می‌گذارد. به همین دلیل، مقابله با حزب‌الله را رد کردند.

حتی اکنون که ترامپ و دامادش کوشنر به دنبال تحمیل معامله‌ی قرن به فلسطین هستند، می‌بینیم که تمامی ملت فلسطین این طرح را رد می‌کنند؛ از حماس و جهاد اسلامی گرفته تا فتح و سازمان آزادی‌بخش و محمود عباس با معامله‌ی قرن مخالفند. آقای عباس به سازش، مذاکرات و امتیازدهی رضایت می‌دهد، اما می‌گوید «این نوع قرارداد و سازش را حتی من نیز نمی‌پذیرم، چرا که بسیار ذلت‌بار و اهانت‌آمیز است و هیچ فلسطینی‌ای نمی‌تواند به امضای طرحی این‌چنینی رضایت دهد». حتی در آخرین نشست وزرای خارجه‌ی اتحادیه‌ی عرب، علی‌رغم بسیاری از شرکت‌کنندگان صداقت کلام نداشتند اما در بیانیه‌ی صادره، اعلام کردند «ما نمی‌توانیم به راهکارهای سیاسی خارج از قطعنامه‌ها و قوانین بین‌المللی تن در دهیم». این به معنای مخالفت با معامله‌ی قرن است. آن‌ها علنی این مسئله را گفتند؛ اما چرا؟ زیرا آن‌ها می‌دانند که ملت‌هایشان زیر بار معامله‌ی قرن نمی‌روند، هرچند که شخصی همچون ترامپ از این طرح حمایت کند.

در هر صورت، نشانه‌های بسیاری مبنی بر شکست آمریکا وجود دارد. اکنون نیز شاهد رهبری مسئولان کنونی یعنی ترامپ و پمپئو هستیم که هیچ احترامی برای دیگران قائل نیستند، به دیپلماسی توجه ندارند و شخصیت‌هایی طمع‌کار، مستکبر و خودبرتربین دارند. به همین دلیل، آن‌ها دوستان و هم‌پیمانان خود را تحقیر کرده و به روابط خود با آن‌ها ضربه می‌زنند. رفتار آن‌ها با اروپایی‌ها، تنش‌زایی در روابط با روسیه و چین نمونه‌هایی از این‌گونه است. هیچ‌کس نمی‌داند که آن‌ها جهان را به کدام سمت می‌برند. اگر از افکار عمومی سؤال کنید که آیا دولت آمریکا، دولتی مورد اعتماد است، پاسخ منفی دریافت می‌کنید. اکنون آمریکا از تمامی معاهدات و توافقنامه‌ها خارج می‌شود و به دنبال تحمیل خواسته‌هایش به جامعه‌ی جهانی است. این نوع رفتار، جایگاه آمریکا را خدشه‌دار ساخته و آن را ضعیف کرده است. بنابراین نشانه‌های شکست آن در بسیاری از کشورها کاملاً واضح است.

یکی از نشانه‌های این شکست بزرگ آمریکا در منطقه، به نظر من موقعیتی است که امروز حزب‌الله و کشور لبنان در آن قرار دارد. من دو روز قبل به جنوب لبنان رفتم و تا مرز سرزمین فلسطین اشغالی حضور پیدا کردم و مناطق را دیدم. زمانی، نیروهای نظامی صهیونیستی هر گاه اراده می‌کردند، وارد خاک لبنان می‌شدند و حتی در سال ۱۹۸۲ تا بیروت پیش آمدند، جنایت‌های بسیاری انجام دادند و بسیاری از مردم و حتی بسیاری از پناهندگان فلسطینی در لبنان را کشتند. به هر حال هر کاری و هر جنایتی که می‌خواستند انجام می‌دادند. در همین جنگ ۳۳ روزه از طریق آسمان و زمین حمله کردند. من دو روز پیش آنجا را دیدم که مردم لبنان در آن منطقه در آسایش و با آرامش و امنیت زندگی می‌کنند و اصلاً از اینکه ممکن است توسط دشمن اسرائیلی مورد هجوم قرار گیرند، نگرانی نداشتند. من در آنجا دیدم که اکنون این صهیونیست‌ها هستند که دیوارهایی را به منظور محافظت از خودشان، بنا کرده‌اند. این‌ها همه نشان می‌دهد که حزب‌الله که در طول حدود ۳۵ سال یا ۴۰ سال گذشته به وجود آمد و رشد پیدا کرد، برخلاف میل صهیونیست‌ها و برخلاف میل آمریکایی‌ها، امروز به یک قدرت بزرگ تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که اعتبار خاصی به لبنان بخشیده است و این یک قدرت و اقتدار ملی برای لبنان محسوب می‌شود. به هر حال آن صحنه‌ها نشان می‌دهند که در طول این سال‌ها طرح آمریکا برای از بین بردن یک جنبش مقاومت کاملاً شکست خورده است و اسرائیلی‌ها امروز واقعاً خود را در این منطقه شکست خورده می‌دانند.

درست است؛ حداقل از سال ۱۹۸۲ زمانی که نیروهای متجاوز صهیونیست به خاک لبنان تجاوز کردند، این هدف، بخشی از پروژه‌ی آمریکایی‌ها برای لبنان و منطقه بود. از آن زمان، تمامی طرح‌ها و پروژه‌های آمریکایی‌ها در لبنان شکست خورد. در سال ۱۹۸۲ و پس از آن در سال ۱۹۸۵ و سپس در سال‌های ۲۰۰۰، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ و سپس در دوره‌ی کنونی، این شکست‌ها رقم خوردند. الان آمریکایی‌ها نمی‌توانند خواسته‌های خود را به مردم لبنان تحمیل کنند و تلاش‌هایشان به فضل خدا شکست خورده است؛ اسرائیلی‌ها هم همین‌طور. همان‌طور که مشاهده کردید و گفتید، جنوب لبنان در امنیت، صلح و آرامش به سر می‌برد؛ چیزی که طی ۷۰ سال گذشته یعنی از زمان ایجاد رژیم غاصب و سرطانی اسرائیل بی‌سابقه بوده است. می‌دانید که جنوب لبنان و منطقه‌ی مرزی با فلسطین اشغالی همواره ناامن بوده است؛ اسرائیلی‌ها آن را مورد تجاوز نظامی و بمباران قرار می‌دادند، وارد آن می‌شدند و نظامیان ارتش و نیروهای امنیتی و حتی مردم عادی را می‌ربودند.

آن‌ها لبنانی‌ها را مورد استهزا قرار می‌دادند. به عنوان مثال، در جنگ سال ۱۹۶۷ زمانی که اسرائیل ارتش خود را به صورت جداگانه به سینا، کرانه‌ی باختری، نوار غزه و جولان اعزام کرد، از وزیر جنگ اسرائیل سؤال شد که آیا ارتشی هم به لبنان اعزام کردید؟ او پاسخ داد «نه، لازم نیست. کافی است که یک گروه موسیقی را برای اشغال لبنان به این کشور اعزام کنیم». یعنی تا این حد لبنان را مورد تمسخر قرار می‌دادند.

آن دوران به فضل و یاری خداوند متعال به پایان رسید. الان در جنوب لبنان، آن‌ها نه جرئت بمباران و نه جرئت ربودن و کشتن و نه جرئت وارد شدن را دارند. آن‌ها به شدت احتیاط به خرج می‌دهند و همواره هراسانند، زیرا می‌دانند در صورت هرگونه تجاوز، مقاومت پاسخ قاطعانه به آن‌ها می‌دهد و این از دیدگاه ما به معنای رعایت شدن

تا دیروز جنوب لبنان همواره هراس‌افکن بود و امروز شمال فلسطین این‌چنین است. امروز استعمارگران، شهرک‌نشینان و اسرائیلی‌ها در شمال فلسطین هراسان هستند و نه مردم شهرک‌ها و روستاهای ما. این بار اسرائیلی‌ها هستند که دیوار می‌کشند و خطوط دفاعی تشکیل می‌دهند؛ در حالی که قبلاً همواره در موقعیت حمله قرار داشتند. ما همیشه در موضع دفاع بودیم اما امروز در موضع هجوم قرار داریم. این ما هستیم که امروز تهدیدشان می‌کنیم که روزی وارد فلسطین اشغالی خواهیم شد به اذن خداوند. از همین روی، الحمدلله معادلات تغییر کرده است و این دستاورد در سایه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی و السید القائد و همچنین حمایت دائم و مواضع ثابت جمهوری اسلامی ایران در کنار حزب‌الله و گروه‌های مقاومت در منطقه حاصل شده است.

تصویر حزب‌الله و مقاومت اسلامی لبنان در ذهن اکثر مردمی که از نزدیک با آن آشنا نیستند، این است که این تشکیلات یک تشکیلات نظامی است. آن‌ها تصور می‌کنند حزب‌الله فقط یک مجموعه‌ی نظامی است. حزب‌الله علاوه بر آن بُعد دفاعی و نظامی خود برای صیانت از لبنان و مسئولیت‌هایی که برای خود تعریف کرده است، چه خدماتی را به مردم لبنان ارائه کرده است؟ ما در خصوص پیشرفت‌هایی که حزب‌الله در حوزه‌های علمی داشته، موارد قابل توجهی را شنیده‌ایم. همچنین در این منطقه پیشرفت‌هایی به لحاظ تحصیلات و میزان سواد به‌ویژه در مقام مقایسه با پیش از شکل‌گیری حزب‌الله، به وجود آمده است. این موارد خیلی کم گفته شده است. لطفاً در این خصوص صحبت بفرمایید. با توجه به تأکیداتی که رهبر معظم انقلاب اسلامی درباره‌ی پیشرفت و سرمایه‌گذاری در حوزه‌های علمی ایران دارند، آیا شما هم خودتان را مخاطب این نوع صحبت‌ها می‌دانید؟ طبیعتاً ما خود را مخاطب این سخنان می‌دانیم و معتقدیم که این مسئله، جزئی از تکلیف ما است و در راستای آن تلاش می‌کنیم. در خصوص حزب‌الله، از همان ابتدا توجه به این مسئله وجود داشت اما امروز این توجه بیشتر شده و اهمیت بیشتری پیدا کرده است. حزب‌الله تنها یک تشکیلات نظامی نیست، بلکه یک جنبش مردمی محسوب می‌شود. این گروه بیش از آنکه یک حزب باشد، یک جنبش مردمی است اما حزب‌الله خوانده می‌شود. حزب‌الله مانند یک جریان ملی و جنبش مردمی عمل می‌کند. غیر از مقاومت مسلحانه و فعالیت‌های نظامی، حزب‌الله فعالیت‌های دیگری هم دارد. حزب‌الله دارای فعالیت دینی بوده و همچنین دارای علما و مبلغانی در حوزه‌های علمیه‌ی دینی است که فعالیت‌های تبلیغی در مناطق مختلف انجام می‌دهند. این اتفاق بزرگی است. اگر امروز به تعداد طلبه‌های علوم دینی در لبنان در مقایسه با گذشته بنگرید، می‌بینید که تعداد آن‌ها در بین افراد موجود در لبنان، بسیار زیاد است. اگر ما برادران خود در شهر مقدس قم و نجف اشرف را نیز به حساب آوریم، تعداد فوق‌العاده‌ای می‌شود. این مسئله در تاریخ لبنان بی‌سابقه بوده است. در زمینه‌ی فعالیت دینی، در بسیاری از شهرها و روستاهای لبنان، پیش از این مسجدی نبود، اما امروز روستایی نیست که در آن مسجد نباشد و در مناطق مختلف شهرها نیز مسجد وجود دارد؛ مثلاً در ضاحیه‌ی جنوبی علی‌رغم سکونت صدها هزار نفر، تنها سه یا چهار مسجد وجود داشت، اما امروز ماشاءالله در اغلب مناطق آن مسجد هست.

امروز حوزه‌های علمی در مناطق مختلف وجود دارند. حوزه‌های علمی برای بانوان و همچنین مؤسسات فرهنگی، علمی و حوزوی برای بانوان در مناطق مختلف یافت می‌شوند. با توجه به آنکه اهتمام مردم به مناسبت‌ها و فرائض دینی در ماه رمضان و شب‌های قدر و ایام محرم بیشتر می‌شود، برگزاری مراسمات دینی در ایام محرم و ماه مبارک رمضان، برگزاری جلسات قرائت قرآن کریم، برگزاری راه‌پیمایی‌های حسینی (علیه‌السلام) که سال به سال نیز رونق بیشتری پیدا می‌کند، از جمله دیگر فعالیت‌های دینی حزب‌الله است.

حزب‌الله در کنار فعالیت دینی، فعالیت علمی و تربیتی نیز دارد. ما دارای قوی‌ترین تشکیلات دانشجویی در دانشگاه‌ها هستیم. قوی‌ترین تشکیلات دانشجویی در دانشگاه‌ها، تشکیلات حزب‌الله متشکل از پسران و دختران هستند و آن‌ها حضور گسترده‌ای در دانشگاه‌ها دارند. اعضای حزب‌الله حضور فعال و قوی در دانشگاه‌ها، در میان اساتید دانشگاه‌ها و نیز در میان معلمان مدارس دوره‌های راهنمایی و دبیرستان دارند. همچنین از قوی‌ترین و بزرگ‌ترین گروه‌های دانش‌آموزی و تربیتی در مدارس لبنان، گروه حزب‌الله است. آن‌ها همان فعالیت‌های تشکیلات دانشجویی حزب‌الله در دانشگاه‌ها را انجام می‌دهند.

لذا فعالیت فرهنگی، فکری، رسانه‌ای، سیاسی، علمی و ... وجود دارد. در امتحانات رسمی می‌بینیم که دختران و پسران عضو تشکیلات حزب‌الله همواره رتبه‌های اول را کسب می‌کنند و در امتحانات دولتی و رسمی موفق ظاهر می‌شوند. ما در میان افسار مختلف، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی متنوعی داریم؛ به‌عنوان مثال، ما تشکیلات بزرگی تحت عنوان «هیئت‌های بانوان» در حزب‌الله داریم. تشکیلات بانوان در تمامی روستاها یافت می‌شود. این تشکیلات با تمامی بانوان ارتباط برقرار می‌کند، کلاس‌های فرهنگی برگزار می‌کند، به برگزاری مراسمات دینی در مناسبت‌های دینی و سیاسی مبادرت می‌ورزد، به ارائه کمک‌های اجتماعی می‌پردازد و وضعیت تمامی زنان در نقاط مختلف را اداره می‌کند. تشکیلاتی هم برای نوجوانان داریم که «پیشاهنگان امام مهدی (عج)» نام دارد. این تشکیلات، از لحاظ تعداد اعضای دختر و پسر، بزرگ‌ترین تشکیلات پیشاهنگی در لبنان است. این نیز یک فعالیت فرهنگی، فکری، دینی، اجتماعی و البته تفریحی محسوب می‌شود.

ما مدارس تحت عنوان مدارس امام مهدی (عج) داریم که از دوره‌ی مهد کودک تا راهنمایی را شامل می‌شود و در مناطق مختلف از جمله البقاع، بیروت و مناطق جنوبی فعالیت می‌کند. چند سال پیش هم اقدام به تأسیس دانشگاه معارف کردیم. این دانشگاه، دانشکده‌های متنوعی دارد. ما دارای رادیو نیز هستیم. رادیو «النور» از قوی‌ترین کانال‌های رادیویی در لبنان است. شبکه‌ی تلویزیونی «المنار» نیز متعلق به ما است و در این عرصه، فعالیت‌های فراوانی از تلویزیون داریم. در خصوص فعالیت‌های اجتماعی و خدمات نیز برخی نهادها در لبنان وجود دارند که متعلق به ایران هستند اما توسط برادران حزب‌الله اداره می‌شوند؛ مثلاً بنیاد شهید، کمیته‌ی امداد امام خمینی و ... این نهادها به خانواده‌های شهدا، جانبازان و خانواده‌های مستضعف، خدمات ارائه می‌دهند. ما از بسیاری از خانواده‌های فقیر و

محتاج و شمار زیادی از ایتم سرپرستی می‌کنیم.

از جمله امور مهم دیگر مثلاً در زمینه‌ی پزشکی این است که ما دارای بیمارستان‌ها و مراکز درمانی و کلینیک‌های درمانی هستیم. ما همچنین دارای تشکیلات بزرگ دفاع مدنی هستیم که به بیماران اورژانسی امدادرسانی می‌کند. تمامی این‌ها زیر نظر حزب‌الله است و نه دولت لبنان. تمامی این تشکیلات به مردم در زمینه‌های بهداشتی، پزشکی، اجتماعی و مالی خدمات ارائه می‌دهند. ما نهاد بزرگی هم تحت عنوان مؤسسه‌ی قرص‌الحسنه‌ی امام کاظم (علیه‌السلام) داریم که به بیت‌المال مسلمانان معروف بوده اما مؤسسه‌ی قرص‌الحسنه‌ی امام کاظم (علیه‌السلام) نام گرفته است. این نهاد شعبه‌هایی در اغلب مناطق دارد و ده‌ها هزار فقره قرص‌الحسنه به مردم پرداخت کرده و می‌کند. این مسئله نیز از جمله امور مهم و شناخته‌شده در لبنان است.

علاوه بر تمامی مراکز ارائه‌ی خدمات که ذکر شد، حزب‌الله مراکز دیگری نیز همچون «جهاد سازندگی» دارد که به‌طور اساسی در زمینه‌ی کشاورزی به مردم کمک می‌کند. ما کمک‌های فراوانی را در این زمینه ارائه می‌دهیم. موارد، زیاد است و من شاید برخی امور را فراموش کرده باشم.

از جمله امور مهم دیگر، حضور حزب‌الله در انتخابات شهرداری‌ها است. امروز حزب‌الله در اکثر شهرداری‌ها حضور دارد و بسیاری از رؤسای شهرداری‌ها از میان برادران ما هستند. این شهرداری‌ها نیز به‌طور ویژه به مردم خدمت‌رسانی می‌کنند. به همین دلیل، اگر امروز شما به شهرهای مختلف لبنان بروید، وضعیت را در آنجا در مقایسه با ۱۰، ۲۰ یا ۳۰ سال گذشته کاملاً متفاوت می‌بینید.

یک زمینه‌ی دیگر، مشارکت حزب‌الله در انتخابات پارلمانی و حضور نمایندگان در پارلمان است. طبیعتاً تعداد نمایندگان حزب‌الله در پارلمان لبنان در حد و اندازه‌ی واقعی این گروه نیست؛ یعنی این تعداد با حجم واقعی حزب‌الله تناسب ندارد. علت هم آن است که ما تمایل داریم ائتلاف کرده و تعدادی از کرسی‌ها را به هم‌پیمانانمان واگذار کنیم تا آن‌ها نیز حضوری قوی در پارلمان داشته باشند. نمایندگان ما در پارلمان به مردم مناطق خود خدمت‌رسانی می‌کنند. ما دارای وزرای در دولت هستیم و این بار به وزارتخانه‌هایی با ماهیت ارائه‌ی خدمات همچون وزارت بهداشت دست یافتیم. وزیر بهداشت کنونی از جمله‌ی فعال‌ترین وزرای دولت است.

بنابراین حزب‌الله به‌جز بُعد نظامی، حضور رسانه‌ای، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز دارد. ما دارای نهادهایی هستیم که به فعالیت‌های رسانه‌ای و حتی ادبی مانند شعر، ادبیات، نقاشی، موسیقی و سرود می‌پردازند. اما آنچه معمولاً رسانه‌ها روی آن متمرکز می‌شوند، بُعد نظامی است؛ زیرا مهم‌ترین اقدامی که حزب‌الله از سال ۱۹۸۲ صورت داده، تحمیل شکست به اشغالگران اسرائیل و تحقق اولین پیروزی عربی آشکار بوده است. این اقدام بسیار بزرگ و عظیمی بود. به همین دلیل، غالباً بُعد نظامی حزب‌الله برجسته می‌شود. همچنین حزب‌الله برای جنگ با تکفیری‌ها و مبارزه با پروژه‌ی سیطره‌ی بیگانگان بر تمام منطقه، به سوره رفت و بنابراین، بُعد نظامی آن بسیار گسترده و مهم بوده است.

با این حال، فعالیت‌های دیگر حزب‌الله نیز با قدرت ادامه دارد اما گاهی به صورت مناسب در رسانه‌ها به آن پرداخته نمی‌شود.

یکی از سخنرانی‌های حضرت‌تعالی را می‌شنیدم؛ دیدم در یک بخش‌هایی شما به برخی از مشکلات مردم لبنان مانند بحث برق اشاره کردید. ما گاهی که به لبنان می‌آییم، می‌بینیم مشکل برق خیلی جدی است و در حقیقت این دغدغه برای مردم لبنان وجود دارد. من شنیدم که یکی از موانع هم سعودی است. در ارتباط با این مشکل در لبنان که ظاهراً حل آن دغدغه جدی حزب‌الله است هم بفرمایید.

ما این پرونده‌ها را دنبال می‌کنیم. مشکل این پرونده‌ها نه فقط عربستان سعودی که مشکل اصلی، آمریکا است؛ مثلاً چه کسی همکاری‌های میان دولت لبنان و جمهوری اسلامی ایران را مختل می‌کند؟ تهدیدات آمریکا. برخی هم در دولت لبنان از آمریکایی‌ها و تحریم‌های آن‌ها علیه لبنان می‌هراسند. در غیر این صورت، چند سال پیش هیئت‌هایی از ایران به لبنان آمدند و پیشنهادهایی برای کمک به حل این مشکل از طریق قرض و ... ارائه دادند. اما برخی در لبنان از تحریم‌های آمریکا می‌ترسند. آمریکایی‌ها مانع می‌شوند. آمریکایی‌ها نه تنها مانع همکاری لبنان با ایران می‌شوند، بلکه از همکاری آن با روسیه و حتی چین نیز جلوگیری می‌کنند. الان مثلاً دولت لبنان می‌تواند سلاح بخرد و از امکانات نظامی و تسلیحات از سوی روسیه نیز برخوردار شود، اما این کار را نمی‌کند، زیرا آمریکا دولت لبنان را تهدید کرده و گفته است «اگر از روسیه سلاح بگیرید، تمامی کمک‌های خود به ارتش لبنان را قطع می‌کنیم». کشور چین هم امکانات زیادی دارد و حاضر است با لبنان همکاری کند اما چرا درهای لبنان به روی چین باز نمی‌شود؟ علت اصلی، تهدید آمریکا به اعمال تحریم است. آمریکا اکنون تهدید به اشغال لبنان و ارسال نیروی نظامی به این کشور نمی‌کند، زیرا می‌داند که اگر وارد لبنان شود، نمی‌تواند این کشور را اشغال کرده و بر آن سیطره یابد؛ آمریکا می‌داند که در این صورت، تجربه‌ی عراق این بار در لبنان برایش تکرار می‌شود؛ کما اینکه در گذشته نیز در لبنان چنین تجربه‌ای داشته است. اما اکنون آمریکا به تحریم متوسل می‌شود. زمانی که هر کشوری را تهدید به اعمال تحریم بر بانک‌ها، تحریم ارزی و تحریم فعالیت‌های تجاری می‌کند، طرف مقابل نیز می‌هراسد و عقب می‌نشیند.

در هر صورت، اعضای ما در دولت به همراه مسئولان، پرونده‌های مربوط به لبنان و مردم لبنان را تا جایی که در حد و توانشان باشد، پیگیری می‌کنند. تا امروز نیز آمریکایی‌ها در حمایت از اسرائیل مانع از آن شده‌اند که لبنانی‌ها در جنوب لبنان به استخراج نفت و گاز بپردازند، زیرا اسرائیل تهدید کرده است. طبعاً در طرف مقابل، ما نیز تهدید می‌کنیم اما شرکت‌هایی که می‌آیند به دنبال ضمانت هستند و آمریکا هر شرکتی را که بیاید و به استخراج نفت و گاز در آن منطقه مبادرت ورزد، مجازات می‌کند؛ البته اگر شرکتی جرئت آمدن داشته باشد. بنابراین مشکل اصلی، آمریکا است. البته عربستان نیز در این زمینه فشار وارد می‌کند تا همکاری جدی با دولت لبنان صورت نگیرد. الان مثلاً لبنان به همکاری و ارتباط با سوریه نیاز دارد، اما برخی مسئولان دولت لبنان که حساب ویژه‌ای روی روابط با آمریکا و عربستان باز کرده‌اند، چنین اقدامی نمی‌کنند؛ این در حالی است که مصلحت لبنان اقتضا می‌کند این کار را صورت دهند.

یکی از مسائلی که طبیعتاً در تقابل‌های نظامی با رژیم صهیونیستی خیلی ضروری و واجب است، اشراف اطلاعاتی بر دشمن صهیونیستی است. اینکه شما از این اطلاعات در زمینه‌های مختلف – هم در زمینه‌ی دفاع از خودتان و هم در زمینه‌ی طرح‌های تهاجمی علیه دشمن – استفاده کنید. در حال حاضر حزب‌الله چقدر اشراف اطلاعاتی به دست آورده است؟

ما اشراف اطلاعاتی بسیار خوبی داریم که بی‌سابقه است. حزب‌الله از طریق به‌کارگیری روش‌های مختلف، اطلاعات لازم را به دست می‌آورد؛ مهم، اطلاعاتی است که ما برای هرگونه جنگ یا رویارویی آینده و یا برای مواجهه با هرگونه تهدید احتمالی از سوی اسرائیل، بدان احتیاج داریم. ما از اشراف اطلاعاتی بسیار خوبی برخوردار هستیم و تمامی رویدادها و حوادث مربوط به دشمن را پیگیری می‌کنیم. ما اطلاعات تحولات مربوط به دشمن را – چه آن‌ها که با روش‌های علنی به دست آمدند و چه آن‌ها که با روش‌های غیرعلنی حاصل شده‌اند – دنبال می‌کنیم. اما مسئله‌ی مهم، بخش بررسی این اطلاعات است؛ یعنی مهم این است ما اطلاعاتی را که حتی با روش‌های علنی به دست آورده‌ایم، ارزیابی کرده و درباره‌ی آن‌ها تحقیق کنیم تا به نتیجه برسیم. این مهم است.

نقطه‌ی قوت حزب‌الله این است که همواره ایدئولوژی، فرهنگ، سنت‌ها، آداب و رسوم، نقاط ضعف و قوت و همچنین تحولات مربوط به اسرائیل را مورد بررسی قرار می‌دهد. این اقدام، حزب‌الله را همیشه در جریان آنچه در داخل این رژیم می‌گذرد قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که می‌دانیم آن‌ها چگونه فکر می‌کنند، چه چیزی را دوست دارند و از چه چیزی خوششان نمی‌آید، تحت تأثیر چه چیزی قرار می‌گیرند و با چه مشکلاتی مواجه هستند. همچنین می‌دانیم که چه شکاف‌ها و اختلافات سیاسی، حزبی و دینی در داخل این رژیم وجود دارد و تفاوت شخصیت‌ها در چیست. ما فرماندهان سیاسی و نظامی دشمن را نیز ارزیابی می‌کنیم و اطلاعات آن را در اختیار داریم. این اقدام، قدرت ما را بسیار بیشتر می‌کند و در مسئله‌ی چگونگی مواجهه و رویارویی با دشمن از طریق راهکارهای مختلف، به ما کمک می‌کند.

شما در ضمن سخنانتان در مناسبت‌های مختلف، مسائلی را درباره‌ی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بیان کرده‌اید. من می‌خواهم مقداری متمرکزتر این سؤال را از جناب‌عالی بپرسم که با توجه به ارتباطی که شما نزدیک به چهل سال با آیت‌الله خامنه‌ای داشتید، مهم‌ترین و بارزترین ویژگی‌های شخصیتی ایشان را چه می‌دانید؟ به‌خصوص اینکه شما با شخصیت‌های مهمی قاعدتاً ارتباط داشتید، احیاناً در مقایسه با دیگر شخصیت‌ها، چه چیزی ایشان را متمایز می‌سازد؟ اولاً من هرچه در پاسخ به این سؤال بگویم، شاید به این متهم شوم که این سخنان به‌دلیل محبت و عشقی است که به ایشان دارم؛ شاید گفته شود که فلانی این مسائل را به‌دلیل محبت و عشقی به السید القائد مطرح می‌کند. اما بر اساس واقعیت و به دور از جوانب عاطفی، باید بگویم که پس از این تجربه‌ی طولانی دریافتم که السید القائد دارای ویژگی‌های بسیار فوق‌العاده‌ای هستند. گاهی شما درباره‌ی شخصیتی سخن می‌گویید و اشاره می‌کنید که ویژگی‌های خوبی دارد و در میان این ویژگی‌های خوب، یک یا چند ویژگی معدود ممتاز و فوق‌العاده وجود دارد. اما در خصوص

السید القائد باید گفت که ایشان ویژگی‌های فوق‌العاده‌ی بسیاری دارند؛ به‌عنوان مثال، اخلاص شدید ایشان به خداوند متعال، به اسلام، به مسلمانان، به مستضعفان و مظلومان، اخلاصی فوق‌العاده و عالی است. شاید این ویژگی یکی از دلایل مورد تأیید بودن ایشان از سوی خداوند است. این اخلاص، بسیار عجیب و شدید است. زمانی که از اخلاص سخن می‌گوییم، مقصودم تنها اخلاص شخصیتی ایشان نیست؛ من شواهد بسیاری برای این مسئله دارم. این اخلاص در شخصیت ذاتی ایشان، در رهبری ایشان و در مرجعیت ایشان نهفته است و در یک حد و مرز خاصی متوقف نیست. ایشان همواره مصلحت اسلام، مسلمانان و عامه‌ی مردم را بر هر مسئله‌ی دیگری مقدم می‌شمارند.

مثلاً از جمله ویژگی‌های بارز و بزرگ السید القائد، زهد و پارسایی ایشان است. این، مسئله‌ی معروف و مشهودی است. الان سفارت آمریکا در بغداد تلاش می‌کند به شخصیت السید القائد تعرض کند، اما از حماقتش بر بعدی از شخصیت ایشان متمرکز شده است که هیچ‌کس حرفش را باور نمی‌کند. مثلاً گفتند که ثروت شخصی السید القائد به ۲۰۰ میلیارد دلار می‌رسد! حرفی که کسی باور نمی‌کند.

از ویژگی‌های متمایز السید القائد، ویژگی اخلاقی ایشان و اخلاق شخصیتی‌شان است. هرگاه ما ایشان را می‌بینیم، تواضع شدید را در چهره‌شان رؤیت می‌کنیم. تمامی لبنانی‌هایی که به ایران رفته و با السید القائد – چه به‌صورت خصوصی یا غیر خصوصی – ملاقات کردند از شدت تواضع و فروتنی ایشان شگفت‌زده شدند. ما در اینجا یعنی لبنان، می‌بینیم که حتی رئیس یک شهرداری کوچک در یک منطقه‌ی کوچک، مانند السید القائد در مقابل مردم و میهمانانش، متواضع نیست.

محبت، عاطفه و احساس دیگران این‌گونه بود که آن‌ها پیش از آنکه در مقابل یک امام، رهبر و حاکم باشند، در برابر یک پدر مهربان، رؤوف و بامحبت قرار دارند. در خصوص تواضع و رفتار پدرگونه‌ی ایشان، در طول این گفتگو به شما گفتم که هرگاه در خصوص مسائل خود، نظر و دیدگاهمان را به ایشان بیان می‌کردیم، ایشان می‌گفتند که پیشنهاد من این است و خودتان آن را بررسی کنید. این یکی از نشانه‌های رفتار متواضعانه، مهربانانه و پدرگونه‌ی السید القائد است. این رفتار، پدرگونه است زیرا به ما می‌آموزد که چطور پخته شویم و تصمیم‌گیری کنیم، و مهربانانه است زیرا ایشان نمی‌خواهد که ما را در موضع حرج قرار داده و وادار به تصمیم‌گیری کنند.

یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان، آگاهی سیاسی و تاریخی گسترده است. السید القائد منطقه‌ی ما یعنی منطقه‌ی غرب آسیا که به آن خاورمیانه گفته می‌شود را به‌خوبی می‌شناسند؛ ایشان بر مسائل سرزمین شام، فلسطین و لبنان به‌طور خاص آگاهی دارند. در حالی که این منطقه و تحولات آن بسیار پیچیده است و حتی بسیاری از سیاستمداران و متفکران منطقه هم در ارائه‌ی تحلیل در خصوص اوضاع آن مرتکب اشتباه می‌شوند. این در حالی است که ما از ۴۰ سال گذشته تاکنون تمامی تحلیل‌های السید القائد را کاملاً درست و منطقی یافته‌ایم. تمامی مواضع ایشان در قبال کشورهای منطقه و حتی کشورهایی که شاید اهالی آن‌ها خود قادر به تحلیل مسائلشان نبوده‌اند، درست بوده است. این بسیار عجیب است.

از جمله مواردی که اعتقاد دارم جزو ویژگی‌های متمایز ایشان محسوب می‌شود، اعتماد بالای ایشان به خداوند متعال است. ما در اینجا از شخصی که برای عبادت در مکانی گوشه گرفته یا شخصی که در زمینه‌های آموزشی و علمی فعالیت می‌کند و می‌گوید اعتمادم به خداوند زیاد است، سخن نمی‌گوییم. امتحان حقیقی آن است که مسئولیتی را به اندازه‌ی حجم مسئولیت حضرت السید القائد در اداره‌ی جمهوری اسلامی، رهبری امت، مقابله با آمریکا و طاغوت‌های کره‌ی زمین و مستکبران جهان برعهده بگیری و از مستضعفان و مظلومان حمایت کنی، به سخت‌ترین کارزارهای نبرد بروی و بگویی من به خداوند اعتماد دارم و حقیقتاً هم اعتماد داشته باشی. فرق اینجاست؛ این، اعتماد واقعی به خداوند و برخورداری از قدرت ایجاد آن در دیگران است. مقصود من، تنها سخن گفتن از این اعتماد نیست، بلکه ایجاد آن در قلوب و عقول دیگرانی مانند حزب‌الله لبنان است. در سایه‌ی این اعتماد است که پیشرفت، آگاهی، مجاهدت و پیروزی حاصل می‌شود. با این اعتماد است که ملت ایران و جوانان ایرانی در مقابل آمریکا و تمامی چالش‌ها ایستاده‌اند. اگر خود السید القائد به این درجه‌ی عظیم از اعتماد به خداوند نرسیده بودند، نمی‌توانستند آن را به دیگران منتقل کنند.

از ناحیه‌ی فکری، امروز شمار متفکرین مسلمان در جهان اسلام بسیار اندک است. میان یک فرد اندیشمند با یک فرد فرهیخته هم تفاوت وجود دارد. ما فرهیختگان مسلمان بسیاری داریم که کتاب‌های زیادی را به رشته‌ی تحریر درآورده و سخنرانی‌های زیادی ایراد کرده‌اند، اما اندیشمند اسلامی یعنی شخصی مانند شهید مطهری و شهید سیدباقر صدر که جزو متفکرین جهان اسلام به شمار می‌آیند. امروز تعداد اندیشمندان مسلمان در جهان اسلام بسیار کم است. شکی نیست کسی که سخنرانی‌های السید القائد را می‌شنود، کتاب‌های ایشان را می‌خواند و به بیانیه‌ها و ارشاداتشان گوش فرا می‌دهد - به‌ویژه در ماه رمضان که با افشار مختلف دیدار می‌کنند - به این درک می‌رسد که ایشان یک امام اندیشمند مسلمان بزرگ است. شاید هیچ اندیشمند دیگری در جهان اسلام در حد و اندازه‌ی ایشان نباشد؛ یعنی هیچ اندیشمند اسلامی در سطح السید القائد در جهان اسلام وجود ندارد.

در خصوص موضوع فقهی و علمی، طبیعتاً از شخصیت علمی و حوزوی السید القائد به‌صورت مناسب رونمایی نشده است. من ادعا نمی‌کنم که از اهالی علم و دانش هستم اما بسیاری از برادران فاضل و مجتهد و اهل علم و دانش را می‌شناسم که پای دروس فقهی السید القائد نشسته‌اند و شهادت‌های محکمی در خصوص سطح اجتهاد ایشان و قدرتشان در زمینه‌ی فقهی و علمی داده‌اند. زمانی که به مرجعیت ایشان شهادت داده می‌شود، این شهادت از طریق آزمودن، تحقیق و بررسی علمی و جدی صورت می‌پذیرد و نه بر اساس یک موضع عاطفی و اموری از این قبیل.

امروز نبرد همچنان ادامه دارد. امروز چه کسی این نبرد و الزامات آن از جمله علم، آگاهی، اندیشه و تشخیص حقیقی مسائل در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و امنیتی را هدایت می‌کند؟ چه کسی این نبرد را که لازمه‌ی آن بصیرت بسیار بالا و شجاعت است، هدایت می‌کند؟ شاید انسان از بصیرت برخوردار باشد اما فاقد شجاعت و روحیه‌ی فداکاری با روح و جان و خونس باشد. کدام رهبران هستند که از تمامی این ویژگی‌ها برخوردار

باشند؟ این‌ها ویژگی‌های السید القائد به اختصار هستند و اگر انسان این ویژگی‌ها را در ایشان بررسی کند، به بسیاری از آن‌ها پی خواهد برد.

◉ به ویژگی شجاعت اشاره کردید؛ از نظر شما شجاعانه‌ترین تصمیمی که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مسائل منطقه گرفتند، چه بوده است؟

می‌دانید که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر آمریکا، جرج بوش و جماعت نومحافظه‌کار آمریکا در اوج خشم و عصبانیت بودند. آن‌ها خشم ملت آمریکا را دستاویزی قرار دادند تا به وسیله‌ی آن، تمامی مرزهای قانونی و موازین بین‌المللی را زیر پای بگذارند. در آن روز، جرج بوش گفت که جهان یا با ما است یا علیه ما. او نیروهای آمریکا را به کشورهای اطراف ایران اعزام کرد. ما از نیروهای آمریکایی اعزامی به برزیل سخن نمی‌گوییم، بلکه از نیروهایی حرف می‌زنیم که به افغانستان، عراق و کشورهای اطراف ایران و دریاهای پیرامون ایران اعزام شدند. او این کار را برای نشان دادن دشمنی آشکار و سرسختانه‌ی خود انجام داد.

هرکس در مقابل او قرار می‌گرفت، آمریکا برای نابودی‌اش تلاش می‌کرد. بسیاری در منطقه دچار حالت ترس و وحشت شدید شدند، چراکه گمان می‌کردند آمریکا به منطقه می‌آید و بر آن مسلط می‌شود. من به یاد دارم در آن زمان، مقالاتی نوشته و در آن‌ها گفته شد که منطقه به مدت ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال وارد عصر آمریکایی می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند در برابر آمریکا بایستد و آن را شکست دهد. چه کسی مقابل آمریکا ایستاد؟ السید القائد. این اقدام تنها نیاز به شناخت تاریخی و آگاهی سیاسی و تدین و اخلاص ندارد، بلکه مستلزم برخورداری از سطح بالایی از شجاعت است. ایشان در مقابل تنها ابرقدرت متکبر استکباری در جهان ایستادند؛ ابرقدرت خشمگینی که به هیچ قید و بندی پایبند نیست. ایشان در مقابل آن ایستادند اما نه به حالت تسلیم که به صورت تهاجمی؛ یعنی کسی که نبرد مواجهه با پروژه‌ی آمریکایی در منطقه را طی سال‌های گذشته رهبری کرد، السید القائد بود.

◉ یاد می‌آید در صحبتی که قبلاً خدمت شما داشتیم، شما تصمیم حضور در سوریه را هم خیلی تصمیم شجاعانه‌ای می‌دانستید.

طبیعتاً؛ شکی نیست که تمامی این تصمیمات، شجاعانه بوده است. اما شما سؤال کردید که کدام تصمیم، شجاعانه‌تر بود. شجاعانه‌ترین تصمیم این بود که فردی بیاید و در مقابل طوفان سهمگین، سرسخت و دیوانه‌وار آمریکا بایستد و هرگونه زانو زدن و تسلیم شدن در برابر این طوفان را رد کند و در نهایت در مقابل آن پیروز شود.

◉ در مورد کتاب «ان مع الصبر نصراً» که حضرت‌عالی در مراسم سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی هم به آن اشاره فرمودید، اگر از این کتاب که شما مطالعه کردید، نکته‌ی جالب یا نکات خاصی در ذهنتان است، بفرمایید. اولاً زمانی که این کتاب پیش از چاپ نهایی به دستم رسید، آن را در همان شب خواندم. غروب بود که این کتاب به دستم رسید، همان شب هم با شوق و ذوق فراوان آن را مطالعه کردم. در ابتدا مقدمه‌ای را که السید القائد به خط

خودشان نگاشته بودند خواندم؛ مقدمه‌ای که به زبان عربی و طبعاً خط فارسی بود. غافلگیر شدم. من می‌دانستم که السید القائد به خوبی به زبان عربی مسلط هستند و به خوبی به این زبان تکلم می‌کنند، اما متنی که خواندم از بالاترین سطح بلاغت برخوردار بود و بسیار بلیغ و رسا بود. من تصور نمی‌کنم که امروز هیچ فرد عرب‌زبانی در جهان عرب بتواند متنی را با این سطح از زیبایی و بلاغت به زبان عربی بنویسد. این اولین مسئله‌ای بود که در ابتدای کتاب با آن مواجه شدم. همچنین آنچه در معرفی کتاب آمده بود و مربوط به زبان و بیان آن می‌شد بسیار قابل توجه بود، زیرا من از برادر دکتر آذر شب شنیده بودم که گفته بود «این متن - یعنی متن عربی - متن السید القائد است و من تنها اصلاحات ساده‌ای را در آن ایجاد کرده‌ام». متن این کتاب، متن بسیار بزرگ و مهمی در ادبیات و بلاغت زبان عربی محسوب می‌شود. بسیاری از ادبای عرب - و نه علما بلکه ادبا - نمی‌توانند متنی با این بلاغت و زیبایی بنویسند.

ویژگی بعدی، بیان واضح و تفصیلی رویدادها است. السید القائد حوادث را با زیبایی تمام ذکر کرده‌اند به گونه‌ای که بسیاری از آن‌ها برای جهان عرب جدید است، هر چند که شاید برای ایرانی‌ها این گونه نباشد، زیرا طبیعتاً نسخه‌ی فارسی این کتاب موجود است. من برخی از کتاب‌ها را در خصوص خاطرات السید القائد و زندگانی ایشان خوانده بودم؛ مجموعه‌ای از کتاب‌های بسیار. اما این اولین باری بود که کتابی را به زبان عربی و با متن خود السید القائد که در آن با تفصیل و جزئیات سخن گفته شده بود، خواندم. این بسیار مؤثر بود. در این کتاب میزان مظلومیت و درد و رنج‌ها و غربتی که السید القائد و همچنین دیگر برادران متحمل شدند، برای مردم آشکار می‌شود. اگرچه در هر حال، ایشان درباره‌ی خاطرات شخصی خود سخن می‌گفتند و نه درباره‌ی دیگران که ما سؤال کنیم پس دیگران چه؟ واضح است که ملت ایران، علما و مسئولان و حتی کسانی که پس از مدتی عهده‌دار مسئولیت شدند، در ده‌های زیادی را تحمل کردند و فداکاری‌های زیادی را از خود نشان دادند تا انقلاب اسلامی به پیروزی برسد.

🌟 در دیدارهایی که شما با حضرت آقا دارید، زبان این دیدارها چیست؟

من به زبان عربی سخن می‌گویم و ایشان به زبان فارسی. اما گاهی در ابتدای دیدارها، ایشان به زبان عربی برخی سؤالات را می‌پرسند؛ مثلاً در پرسش از حال و احوالمان و پرسش از احوال خانواده و برادران، به زبان عربی صحبت می‌کنند. در حقیقت این مسئله یک توافق بود که تقریباً در ابتدای دوران رهبری ایشان صورت گرفت. من فارسی را متوجه می‌شدم اما برخی برادرانم در شورا، هر کدام به نسبتی، فارسی را تا حدودی متوجه می‌شدند و به همین دلیل، در جلسات با السید القائد، با خود مترجم می‌آوردند. در جلسه‌ای که السید القائد و لبنانی‌ها و برخی از برادران ایرانی حضور داشتند، السید القائد فرمودند: «از این پس مترجم نمی‌آوریم. ایرانی‌ها باید زبان عربی را یاد بگیرند و متوجه بشوند که شما چه می‌گویید و لبنانی‌ها نیز باید زبان فارسی را یاد بگیرند تا به مترجم احتیاج پیدا نکنند». از آن زمان به بعد، در هیچ یک از دیدارهای ما با السید القائد مترجم وجود نداشت.

🌟 طبیعتاً شما خاطرات بسیار زیادی از ملاقات‌هایتان با حضرت آقا دارید. این خاطرات در عرصه‌های سیاسی و بحث‌های نظامی و ... است که در مورد آن‌ها توضیحاتی هم دادید. حالا در انتهای این گفتگو اگر بخواهیم جنابعالی

از میان دهها و صدها خاطره، یکی را که برای شما خیلی شیرین و جالب است، بیان بفرمایید کدام خاطره است؟

همه‌اش خاطرات خوبی بود. انتخاب سخت است. می‌دانید که ما در دهه‌ی ۹۰ - در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ - به دلیل سختی‌ها، چالش‌ها و خطرات بسیار، مراحل سختی را سپری می‌کردیم و خسته شده بودیم. شرایط ما، هم از لحاظ داخلی در لبنان و هم از لحاظ خارجی و امور مربوط به اسرائیل و اطراف، بسیار سخت بود. طبیعتاً آن موقع من جوان بودم، محاسنم کاملاً سیاه بود و باری که بر دوش داشتم، فراتر از طاقتم بود. یک بار که به ایران سفر کردم، در نزد السید القائد خطاب به ایشان گفتم «ای سید ما! چه کنم؟» السید القائد در آن زمان به من گفتند: «تو هنوز جوان هستی و تمام محاسن سیاه است. من از خستگی چه بگویم که تمامی محاسن سفید شده است؟» ایشان گفتند: «طبیعی است که انسان در مسیرش با چالش‌ها، سختی‌ها و مخاطراتی، گاهی از سوی دشمنان و گاهی از سوی دوستان خود مواجه شود. غالباً هم اذیت‌های دوستان، آزاردهنده‌تر از اذیت‌های دشمنان است و درد بیشتری را به انسان تحمیل می‌کند. در نهایت هم محدودیت‌هایی در بسیاری از امور وجود دارد. انسان گاهی از لحاظ روحی خسته می‌شود و به کسی احتیاج پیدا می‌کند که او را راهنمایی کرده و مسیر را به او نشان دهد. گاهی انسان به کسی احتیاج پیدا می‌کند که دستش را بگیرد؛ گاهی به کسی احتیاج پیدا می‌کند که او را آرام کند و از لحاظ روحی و معنوی به او آرامش و اطمینان ببخشد؛ گاهی هم به کسی نیاز پیدا می‌کند که قدرتش را افزایش داده و عزمش را راسخ سازد. در همه‌ی این اموری که بدان احتیاج داریم، ما خداوند متعال را داریم و به دیگران نیازی نداریم. ما خداوند متعال را داریم. خداوند متعال از روی لطف و مهربانیش، به ما این اجازه را داده تا او را صدا بزنیم و در هر زمان و مکانی با او سخن بگوییم.»

این‌ها جملگی صحبت‌های السید القائد بود که به دور از هرگونه تشریفاتی مطرح شد. ایشان در ادامه گفتند: «به همین دلیل، هرگاه احساس خستگی کردی و یا احساس سختی داشتی، توصیه می‌کنم که این راه را امتحان کنی. وارد یک اتاق شو و برای مدتی حتی پنج یا ده دقیقه یا ربع ساعت با خود خلوت کن و با خداوند متعال سخن بگو. ما اعتقاد داریم که خداوند حضور دارد، می‌شنود، می‌بیند و می‌داند و او قادر و غنی و حکیم است. یعنی همه‌ی آنچه را که ما بدان احتیاج داریم، خداوند داراست. پس با او سخن بگو و در این میان، نیازی به خواندن ادعیه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و ... نیست. با زبان خودت، به زبان عامیانه‌ی مردم، آنچه را که در ذهن و قلبت می‌گذرد بگو و خداوند می‌شنود و می‌بیند و او جواد و کریم و بخشنده و اهل عطف و کرم و مغفرت و هدایت و علم است. اگر این کار را انجام دهی، خداوند تعالی به تو آرامش و اطمینان و قدرت می‌دهد، دستت را می‌گیرد و هدایت می‌کند. من این مسئله را از روی تجربه می‌گویم. امتحان کن و نتیجه‌اش را ببین.»

سپس من به ایشان گفتم که ان‌شاءالله این کار را انجام خواهیم داد ای سید ما. از آن زمان، من این کار را گاهی انجام دادم و برکات این توصیه و هدایت رهبری را مشاهده کردم. سختی‌ها هرچقدر هم که باشند، اگر به این راه و روش متوسل شویم، درهای برکات بزرگ و مهم الهی به روی ما باز می‌شوند. مهم‌ترین اقدامی که ما در جریان جنگ ۳۳روزه انجام می‌دادیم، همین کار بود. چه من و چه برادرانم، در گوشه‌ای خلوت می‌کردیم و به خداوند متعال

متوسل می‌شدیم و از او طلب هدایت، نصرت، تثبیت اراده، قدرت، شجاعت و ... می‌کردیم. خداوند متعال خیلی کریم است.

❖ واقعاً نمی‌دانیم با چه زبانی از شما تشکر کنیم. خیلی متشکریم و ان شاء الله که این گفتگو برای مردم ایران و برای امت اسلامی مایه‌ی خیر و برکت باشد. برای سلامت وجود جنابعالی که مایه‌ی افتخار مسلمانان هستید، دعا می‌کنیم. ۱ (حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسن نصرالله در جریان این گفت‌وگو، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی را به عنوان «السید القائد» یاد می‌کند.